زندگانى حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام

نویسنده: احمد صادقى اردستانى

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

## مقدمه را حتما بخوانيد

بسم الله الرحمن الرحيم

هر وقت بزيارت حضرت عبدالعظيم حسنى عليه‌السلام مشرف ميشدم، از اينكه مشاهده مى كردم، براى آشنائى عموم زائرين محترم آن بزرگوار، كتاب ساده و سبك و سودمندى در دسترس نيست، ناراحت شده و رنج ميبردم!

و هر گاه خود نيز تصميم مى گرفتم، زندگى نامه ساده و مفيدى براى مطالعه زائرين و شيفتگان، و نيز جهت معرفى مقام اين امامزاده عظيم الشأن بنويسم، زيادى مشغله، خاصه نياز بكار و تلاش پس از انقلاب شكوهمند اسلامى، چنان همه اوقاتم را گرفته بود كه، كمتر فرصتى براى انجام چنين خدمتى دست ميداد!

تا اينكه براى اداى حاجتى، به آن بزرگوار متوسل شدم و نذر كردم، چنانچه به حاجت خود برسم، بمنظور يك خدمت دينى و فرهنگى، كه نسبت بساير خدمات مادى، اصالت و ارزش بيشتر و سازنده ترى داشته باشد، درباره زندگى و موقعيت و مقام اين ميهمان عزيز شرحى بنويسم.

اكنون كه به فضل پروردگار و معنويت آن بزرگوار، حاجت روا گشته و خواسته خود را دريافت داشته ام، اين نوشته را كه ميتواند براى عموم خوانندگان ارجمند، مفيد و قابل استفاده بوده، و با مطالعه آن بيشتر آشنا ميشويم، چرا حضرت عبدالعظيم حسنى عليه‌السلام را زيارت ميكنيم؟ و چگونه بايد او را زيارت كنيم؟ تقديم مى دارد.

از باب قدردانى و سپاس از عالمان و خدمتگزاران به علم و فرهنگ جامعه، تذكر اين معنى نيز مفيد خواهد بود، كه بدانيم قبل از اين هم، تعدادى از دانشمندان سخت كوش، در اين زمينه، كتابهائى نوشته اند، و در اين نوشته هم از آثار آنان بهره جسته ايم، كه تا آنجائيكه اينجانب برخورد كردم، كتابهاى مستقل در اين زمينه، به اين ترتيب است:

1 - جنة النعيم، تأليف: ملا باقر مازندارنى. اين كتاب بيش از 500 صفحه دارد، و در سال 1296، يعنى حدود 70 سال پيش از اين نوشته شده است.

2 - الخصائص العظيميه، تأليف: شيخ جواد فرزند مهدى لاريجانى. اين كتاب هم خصوصيات زندگى حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام را معرفى مى كند، و از تاريخ تأليف آن 55 سال بيشتر ميگذرد و اكنون كمياب است.

3 - عبدالعظيم الحسنى عليه‌السلام، حياته و مسنده. تأليف: دانشمند محقق، شيخ عزيز الله عطاردى، اين كتاب هم در سال 1343 يعنى 23 سال قبل از اين نوشته شده، داراى 320 صفحه مى باشد و اثر عالمانه اى است.

بنابراين، همانطور كه ملاحظه كرديد، اولا از تاريخ تأليف كتابهاى ياد شده ساليانى مى گذرد، و آنها عموما ناياب يا كمياب شده است، ثانيا همانطور كه اشاره شد، اين كتابها مفصل مى باشد، و براى استفاده دانشمندان و اهل علم و تحقيق مناسبتر خواهد بود.

بدين خاطر، اين نويسنده، براى اينكه اولا، به نذر خود وفا كرده باشد، و ثانيا، درباره حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام مطالبى را بصورت تازه و زنده تر، و براى استفاده عموم افراد ساده تر و مفيدتر ارائه كرده باشد، نوشته اى را كه در پيش روى داريد، تأليف كرده است.

اين را هم بايد اضافه كرد، اين كتاب به تعداد ائمه معصوم عليه‌السلام در 12 فصل تنظيم شده، و در فصلهاى پايانى، غير از زيارت و آداب زيارت حضرت عبدالعظيم حسنى عليه‌السلام مطالبى درباره برخى ديگر از امامزاده هاى معروف «شهر رى» مانند: امامزاده حمزه، امامزاده طاهر، امامزاده مطهر، و امامزاده ابو عبدالله حسين (معروف به امامزاده عبدالله) و نيز گوشه اى از زندگى و آثار عالمان و خدمتگزارانى مثل: ابوالفتوح رازى، وابن بابويه، آمده است.

باميد اينكه مطالعه اين كتاب، موجب معرفت بيشتر همگان نسبت به اوليأ الهى گردد، و بهنگام دعا و زيارت، براى پيروزى رزمندگان اسلام در جنگ تحميلى عراق عليه ايران اسلامى، و عزت و سربلندى مسلمانان جهان دعا كنيم، مقدمه را به پايان برده و شما را به مطالعه دقيق همه فصلهاى زندگانى عبدالعظيم حسنى عليه‌السلام دعوت مى كند.

قم: احمد صادقى اردستانى

14 / 10 / 1366

مطابق با 13 جمادى الاول 1408 روز وفات فاطمه زهرا (سلام الله عليها)

## يادداشت بر چاپ دوم

كتاب «زندگانى حضرت عبدالعظيم - عليه‌السلام» بر اساس ‍ منابع معتبر تاريخى پديد آمده و از مآخذ و آثارى كه رؤ يت نشده و استفاده نگرديده، يادى به ميان نياورده است، و ادعاى افراد كم پرواى قبل و بعد از انقلاب اسلامى را، درباره اين كتاب، تحريفگرانه و بى اساس ‍ مى داند.

در چاپ جديد، اشكالات فنى صفحه هاى 109 - 107 رفع گرديده، در آخر كتاب هم بيش از شصت صفحه مطلب اضافه شده، و زيارتنامه هاى: حضرت عبدالعظيم حسنى عليه‌السلام، امامزاده حمزه، و امام زادگان طاهر و مطهر نيز بطور جداگانه و با خط درشت آورده شده است.

مؤلف

25 / 5 / 1373

# فصل اول: تاريخچه زندگى، وفات حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام

عبدالعظيم معروف به سيدالكريم و كينه «ابوالقاسم» فرزند عبدالله، فرزند على بن حسن، فرزند حسن بن زيد، فرزند زيد بن حسن عليه‌السلام فرزند على بن ابيطالب عليه‌السلام است، كه ريشه خانوادگى او، با چهار واسطه به امام حسن عليه‌السلام و با پنج واسطه به على عليه‌السلام ميرسد.

ملا «باقر مازندرانى» سلسله نسبى آن حضرت را بدين صورت به شعر در آورده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ليس بينه و بين المجتبى |  | غير عينين وحأ، ثم زاى (1) |

يعنى، ميان عبدالعظيم و امام حسن مجتبى عليه‌السلام، بيش از دو عليه‌السلام و يك (ح) و يك (ز) فاصله نيست. منظور از دو عليه‌السلام عين عبدالله پدر او و عين دوم على بن حسن جد اوست، و منظور از (ح) حرف اول حسن بن زيد جد دوم، و منظور از (ز) حرف اول زيد بن حسن، جد سوم حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام مى باشد.

عبدالله پدر حضرت عبدالعظيم، غير از وى داراى هشت پسر بنامهاى: احمد، قاسم، حسن، محمد، ابراهيم، على اكبر، على اصغر، و زيد بوده (2)، كه از شرح زندگى برادران هشتگانه وى، و فرزندان ديگر عبدالله، اطلاع دقيقى به چشم نمى خورد، اما طبق تحقيق اندكى كه درباره اجداد حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام، بعمل آمد، شرح كوتاهى از وضعيت زندگى آنان، بدين صورت مرقوم مى گردد:

## على بن حسن

جد اول حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام ابوالحسن، على بن حسن بوده است، كه وى به همراه پدر خود، با تعدادى از سادات حسنى عليه‌السلام بدستور منصور دوانقى، خليفه عباسى در مدينه دستگير شدند و در بغداد زندانى گرديدند، و پس از تحمل مدت زمانى زندان، على بن حسن، در زندان جان خود را از دست داد، و زندگى را بدرود گفت (3).

## حسن بن زيد

ابو محمد «حسن بن زيد» كه پدر جد حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام محسوب مى گردد، وى مدت پنج سال از سوى منصور دوانقى به حكومت مدينه و حومه آن شهر منصوب شد، اما طولى نكشيد كه عملكرد او با نظريه خليفه مخالف تشخيص داده شد، و به همين جهت او را دستگير و روانه زندان كرد، و تمام اموال و دارائى او را مصادره و تصرف نمود، و آن بزرگوار آنقدر در زندان بغداد بسر برد، تا اينكه منصور دوانقى از دنيا رفت و سپس حسن از زندان آزاد گرديد، و مدتى در مدينه زندگى كرد، و سرانجام در سن هشتاد سالگى در مسير مدينه به مكه، در منزل (حاجر)، از دنيا رفت (4).

## زيد بن حسن

«زيد» پس از شهادت حضرت ابوالفضل عليه‌السلام در كربلا بسال 61 هجرى، با همسر آن حضرت بنام «لبابه» دختر عبدالله بن عباس ازدواج كرد، و آن بانوى بزرگوار، براى زيد دو فرزند زائيد، كه نام آنها را حسن و نفيسه، گذاشتند (5).

«شيخ مفيد» در تعريف و توصيف وى نوشته است: زيد بزرگترين فرزند امام حسن مجتبى عليه‌السلام و متصدى امور صدقات رسول خدا بود، وى مردى بزرگوار، خوش نفس و خوش اخلاق و داراى روحيه سخاوت بود.

وقتى «سليمان بن عبدالملك» بخلافت رسيد، بفرماندار خود در مدينه نوشت: زيد را از توليت اموال و صدقات رسول خدا بركنار نمايد، و اين مسئوليت را به يكى از بستگان سليمان واگذار كند (6).

اين بود شرح كوتاهى، از وضعيت آبأ و اجداد حضرت عبدالعظيم حسنى عليه‌السلام.

## تاريخ ولادت و وفات حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام

افرادى كه شخصيت والاى حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام را از نظر مقام ايمانى و علمى، و نيز از لحاظ هجرت و جهاد او، مورد بررسى قرار داده اند، درباره تاريخ ولادت و وفات يا شهادت او، كمتر سخن بميان آورده اند، اما مرحوم «آغا بزرگ تهرانى» در كتاب بسيار پراهميت «الذريعه الى تصانيف الشيعه» از كتابى بنام «الخصائص ‍ العظيميه» در شرح زندگى حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام نام ميبرد، و نويسنده آن كتاب را «شيخ جواد بن مهدى لاريجانى» متوفاى 3 / ج 2 / 1355، معرفى مى كند، و مى گويد: اين نويسنده كتاب ديگرى بنام «فوز الافاق» دارد، كه اين كتاب در سال 1344 بچاپ رسيده است، و در اين كتاب از كتاب «الخصائص العظيميه» روايت كرده است: ولادت آن حضرت بسال 173 هجرى در مدينه واقع شد، و آن بزرگوار، در 15 شوال 252 هجرى، در «شهر رى» وفات يافت (7).

روى اين حساب، با توجه به اينكه شهادت امام موسى جعفر عليه‌السلام در سال 183 هجرى اتفاق افتاده، حضرت عبدالعظيم بهنگام شهادت آن امام بزرگوار ده ساله بوده، و تا اين حد حيات امام هفتم را درك كرده است.

و با توجه به اينكه امام هادى عليه‌السلام در سال 254 به شهادت رسيد، وفات حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام كه در سال 252 هجرى اتفاق افتاده، وى دو سال قبل از شهادت امام دهم، زندگى خود را در شهر رى به درود گفته است.

بنابراين، روى اين حساب، حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام 79 سال عمر كرده، و با توجه باينكه وفات يا شهادت وى در سال 252 هجرى واقع گرديده، اكنون كه سال 1408 هجرى قمرى است، از تاريخ وفات وى 1156 سال گذشته است.

## همسر و فرزندان حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام

همسر حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام بانوى بزرگوارى بنام «خديجه» دختر عموى او، حسن بن حسن عليه‌السلام بوده (8) و آن حضرت از خديجه داراى دو فرزند بنامهاى: محمد و «ام سلمه» گرديده است.

محدث قمى مى نويسسد: محمد مرد بزرگوارى بود، و در مقام زهد و عبادت شهرت داشت، «ام سلمه» هم به ازدواج «عمر بن ابراهيم» درآمد، و فرزندان و نسلى كه از حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام بجاى مانده، صرفا از راه دختر وى «ام سلمه» بوده اند، زيرا از فرزند پسرى او «محمد» نسلى بوجود نيامده است (9).

## امامان هم عصر حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام

همانطور كه در بالا بيان شد، روزگار زندگى حضرت عبدالعظيم، بين سالهاى 173 و 252 هجرى بوده، وى در زمان امامت موسى بن جعفر عليه‌السلام بدنيا آمده، ده سال از مدت عمر خود را، در عصر امام هفتم سپرى كرده، اما چون كودك و كوچك بوده، در سن و سالى نبوده كه، بتواند در آن زمان بحضور امام برسد، و به عنوان شاگرد با صحابى او مطرح گردد، ولى روزگار امام رضا عليه‌السلام را درك نموده، و با واسطه از محضر آن بزرگوار كسب فيض و علم كرده، و احاديثى هم از امام هشتم روايت كرده است.

اما زمان و حضور امام جواد عليه‌السلام و امام هادى عليه‌السلام را درك كرده، و از آن دو امام بزرگوار بطور مستقيم كسب علم و دانش نموده و از ياران و اصحاب آنان محسوب ميشده، و احاديث فراوانى را هم نقل كرده است، كه برخى از احاديث وى را، از امام رضا عليه‌السلام و امام جواد عليه‌السلام و امام هادى عليه‌السلام، در فصلهاى جداگانه اى در همين كتاب، مورد مطالعه قرار خواهيم داد.

بنابرين، مطلبى كه در زندگى حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام بسيار درخور اهميت مى باشد، اينست كه خداوند، اين توفيق بزرگ را نصيب او كرده كه هم عصر با چهار امام معصوم باشد، با ياران امام موسى بن جعفر عليه‌السلام معاشرت و ارتباط داشته، مطالب و معارف دين را با واسطه از امام هشتم كسب كند، و بتواند بحضور امام جواد عليه‌السلام و امام هادى عليه‌السلام برسد و اخبار و احاديث و معارف اسلام را از خاندان وحى فرا بگيرد، و در پخش و نشر فرهنگ ناب اهل بيت عليه‌السلام براى آگاهى و سازندگى پيروان خاندان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ نقش فعال داشته باشد، چنانكه پس از اين، خدمات علمى و تربيتى او را بيشتر مطالعه خواهيم كرد.

## كتاب صاحب بن عباد

از جمله كسانيكه براى حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام شرح زندگى خلاصه اى نوشته اند «صاحب بن عباد» است. «ابوالقاسم» اسمائيل بن عباد، معروف به «صاحب» و «كافى الكفاه» از دانشمندان و رجال معروف عصر ديلميان، در سال 336 هجرى در طالقان متولد شد، در جوانى در «رى» بخدمت ديوان «ابوالفضل بن عميد» در آمد (10)، و چون مرد كاردان و لايق و دانشمندى بود، به وزارت «مويد الدوله ديلمى» رسيد، و در سال 358 هجرى در «رى» وفات كرد (11). و جسد او را به اصفهان منتقل كردند، و در محله «طوقچى» در خانه خود او را بخاك سپردند.

«صاحب» در زمينه تاريخ و حديث و شعر و بسيارى از علوم ادبى و انسانى، آنچه موجود است و آنچه مفقود و نابود گرديده، جمعا 29 جلد كتاب و رساله تأليف كرده است. يكى از رساله ها و نوشته هاى وى، كتاب كوچكى است، كه در شرح حال حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام حدود 1048 سال قبل از اين آنرا نوشته است.

نسخه خطى اين كتاب كوچك چهار صفحه اى را يكى از افراد «آل بويه» به خط خود نوشته، و اين رساله را محدث بزرگوار و مشهور «حاج ميرزا حسين نورى» كه 78 سال پيش از اين وفات يافته، در سال 1319 يعنى 89 سال قبل از اين آنرا در خاتمه كتاب كم نظير «مستدرك الوسائل» كه در قطع رحلى چاپ شده و 2126 صفحه دارد، آنرا آورده است.

اينجانب نيز در عين حالى كه قسمتهائى از مطالب «صاحب بن عباد» را در بخشهاى ديگر اين كتاب آورده است، اكنون بپاس تقدير از زحمات آن بزرگواران، كه اين سند تاريخى را حفظ كرده اند، ترجمه همه آن رساله را به منظور آشنائى بيشتر خوانندگان گرامى، با شرح حال حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام در اينجا ميآورد:

## شرح حال حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام

«محدث نورى» روايت مى كند، صاحب بن عباد، در جواب شخصى كه از حسب و نسب حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام جويا شده بود، فرموده است:

از دودمان عبدالعظيم حسنى عليه‌السلام كه در مزار درختدار مدفون است، از من سؤال كردى، و درخواست نمودى ترا از عقائد و علم و پرهيزگارى او مطلع كنم، منهم بتوفيق الهى بطور خلاصه در باره آن بزرگوار مطالبى را ياد آور ميشوم:

وى، ابوالقاسم عبدالعظيم فرزند عبدالله فرزند على، فرزند حسن، فرزند زيد، فرزند حسن بن على بن ابيطالب است، او داراى تقوى و پرهيزگارى و صاحب دين صحيح و عبادت كاملى بود، و در امانتدارى و صداقت و درستكارى شهرت داشت.

عبدالعظيم، در مسائل دين آشنا و آگاه، و بمعارف مذهب و احكام قرآن شناخت و معرفت زيادى داشت و حقايق اسلام را خوب درك مى كرد، و نيز به توحيد و عدل پروردگار كه از شرائط اعتقادى هر مسلمانى است اعتقاد محكمى داشت.

حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام اخبار و احاديث فراوانى نقل كرده، از امام جواد و امام هادى عليه‌السلام روايت حديث نموده، و آن دو امام بزرگوار براى او نامه ها و پيامهائى داده اند، وى از گروهى از اصحاب موسى بن جعفر و امام رضا عليه‌السلام نيز احاديثى نقل كرده است، عبدالعظيم حسنى عليه‌السلام دارى كتابها و تأليفاتى نيز بوده كه يكى از آنها كتاب «روز و شب» است، و افراد بزرگ و دانشمندى مانند: احمد بن ابى عبدالله برقى، و احمد بن محمد بن خالد، و ابوتراب رويانى از او، حديث نقل مى كرده اند.

عبدالعظيم حسنى عليه‌السلام از حكومت زمان خود، وحشتناك شده، و مورد ترس و تهديد بود، و به همين دليل، وطن خود را ترك كرد، به طور ناشناس از اين شهر بآن شهر ميگريخت، تا اينكه وارد «شهر رى» شد، و در محله «ساربانان» در خانه يكى از شيعيان در «كوى بردگان» ساكن گرديد، و بعبادت پروردگار مشغول شد.

وى، روزها را در «سرداب» خانه بسر ميبرد و روزه ميگرفت، و شبها را بنماز و مناجات ميگذرانيد، و گاهى هم به صورت ناشناس از خانه بيرون مى آمد و قبرى را كه اكنون مقابل قبر اوست زيارت مى كرد، و ميان خانه اى كه وى در آن زندگى مى كرد، تا آن قبر راهى باز شده بود. عبدالعظيم عليه‌السلام درباره صاحب آن قبر مى گفت: اين قبر يكى از فرزندان موسى بن جعفر عليه‌السلام است.

پس از اين مرحله، طولى نكشيد كه خبر آمدن عبدالعظيم بآنشهر، بگوش ‍ يكى پس از ديگرى از شيعيان رسيد، و دوستداران و علاقمندان به اهل بيت عليه‌السلام از وضع او مطلع شده و بيشتر با او آشنا شدند و ارتباط و رفت و آمد برقرار كردند، و طبيعى است كه از علم و دانش او بهره مند مى شدند.

در همان روزها بود كه يكى از شيعيان خوابى ديد، در عالم خواب رسول خدا به او اطلاع داده بود كه، بزودى مردى از خانواده من، در «مرحله ساربانان» از دنيا خواهد رفت! و در باغ «عبدالجبار» نزديك درخت سيبى به خاك سپرده خواهد شد!

آن مرد وقتى از خواب بيدار شد، براى خريدارى آن باغ راهى خانه صاحب باغ شد، و جريان خواب خود و مطلب رسول خدا را با وى در ميان گذاشت، و منظور خود را از خريدارى باغ بيان كرد، صاحب باغ نيز اظهار داشت، اتفاقا من هم چنين خوابى ديده ام، و اكنون خود تصميم دارم باغ را براى افراد شريف و نيز براى شيعيان وقف كنم، تا آنان اموات خود را در زمين آن دفن كنند.

سرانجام پس از آن خوابها، و وقف زمين باغ، حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام از دنيا رفت، و در جاى آن باغ كه اكنون بقعه و بارگاه وى قرار دارد، به خاك سپرده شد (12).

وقتى حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام را براى غسل برهنه مى كردند، در جيب او ورقه اى كشف شد، كه روى آن نوشته بود: من، ابوالقاسم فرزند عبدالله، فرزند على، فرزند حسن، فرزند زيد، فرزند حسن بن على بن ابيطالب هستم (13).

مرحوم «ملا باقر مازندرانى» مى نويسد: با توجه به اينكه حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام متوارى و تحت تعقيب دشمن بوده، و نيز مخفيانه از دنيا رفته است، احتمال داده مى شود، دشمنان جاسوس، او را مخفيانه شهيد كرده باشند (14).

مرحوم «صاحب بن عباد» پس از بيان اين مرحله، داستان مردى از شهر «رى» را كه در «سامرا» به حضور امام هادى عليه‌السلام رسيده، و براى او موضوع فضيلت و زيارت حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام مطرح شده، و سپس سرگذشت «ابو حماد رازى» و ملاقات وى را با حضرت هادى عليه‌السلام در «سامرا» و معرفى عبدالعظيم به عنوان نماينده آن حضرت، براى هدايت و آموزش ‍ احكام دين مطرح كرده، ونيز بعضى از رواياتى را كه از عبدالعظيم حسنى عليه‌السلام نقل شده، آورده است، كه چون آن روايات در جاهاى ديگر همين كتاب آمده، احتياجى به مطرح كردن آن در اينجا احساس ‍ نمى شود.

اين بود آنچه را توانستيم در مورد ولادت، زندگى، وفات و خصوصيات حضرت عبدالعظيم حسنى عليه‌السلام از لابلاى كتابها و متون تاريخى بدست آوريم. به منظور اينكه مقام و موقعيت آن بزرگوار براى شيعيان و علاقه مندان به خاندان اهل بيت عليه‌السلام روشنتر گردد، و زائرين و ارادتمندان نيز زيارت خود را با معرفت بيشتر انجام داده و درك فيض و فضيلت آستان آن جليل القدر را، با كوشش وسيع ترى پيگيرى كنند.

# فصل دوم: علت عظمت، و شخصيت حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام

اگر چه از مطالعه فصل اول، علت عظمت مقام و راز شخصيت حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام تا حد زيادى روشن گرديد، اما به دليل اهميت اين معنى، و اينكه لازم است اين شخصيت بزرگ اسلامى را بهتر بشناسيم، و از شيوه زندگى او درس ديندارى و فداكارى بياموزيم، لازم به نظر مى رسد، علتهاى عظمت و سر مقام بلند او را بيشتر مورد مطالعه قرار دهيم.

آرى، از مطالعه مجموعه متون و آثارى كه از حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام و درباره او در دست داريم، مى توان علتهاى عظمت و فضيلت او را، اين جهات دانست:

## 1 - ذريه اهل بيت پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌

يك جهت مقام بلند، و عظمت درخشان حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام را مى توان اين معنى دانست كه، آن بزرگوار سلاله خاندان پيغمبر بوده، و با چهار واسطه، نسب او به سبط اكبر، امام حسن مجتبى عليه‌السلام مى رسد.

اين ريشه خانوادگى، غير از اينكه زمينه رشد و تكامل انسانى او ارزش ‍ خاصى مى باشد.

## 2 - خلوص و صداقت

خلوص و صداقت در گفتار و عمل، از ويژگيهاى مهمى هستند، كه مى توانند، كليه اعمال و رفتار هر كسى را رنگ و بو و خاصيت مثبتى ببخشند، و حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام با وجود اينكه داراى قدرت علمى و نفوذ زيادى بوده، و در آن زمان بسيارى از سادات فرزند امام حسن در برابر حكام جور قيام كردند، عده اى هم در جنگ كشته شدند، تعداد زيادى هم بزندان افتادند (15)، او حاضر نشد حريم اطاعت امامان معصوم عصر خود را ناديده بگيرد، و قيام و حركت خودسرانه اى انجام دهد، كه موجب ناخورسندى امامان را فراهم آورد و بهمين دليل مشى و شيوه صحيح زندگى او، مورد تائيد و تثبيت آنان و از جمله امام هادى، در موضوع عرضه دين، و قبول آن از سوى آن بزرگوار، واقع شده است.

بنابراين كسى كه عقيده و گفتار و عمل او مورد تائيد امام معصوم باشد، به مقام بلندى از قله رفيع ايمان و ديندارى دست يافته است.

## 3 - روايت، احاديث و اخبار

اضافه بر اينكه عمر پر بركت آن حضرت، آنقدر پر بار بود كه، توانست زمان چهار امام معصوم را درك كند و اين خود فضيلتى است، وى اخبار زيادى، از امام هشتم روايت كرده و نيز از صحابه و ياران امام جواد و امام هادى بوده، و از اين دو بزرگوار اخبار و احاديث فراوانى روايت نموده، و با پخش و نشر فرهنگ ناب شيعه، توانسته است رسالت ارشاد و تبليغ اسلامى خود را، به نحو شايسته اى انجام دهد.

بارى، بيان حديث، و انتقال اخبار و احاديث اهل بيت عليه‌السلام، براى روشنگرى و هدايت معنوى جامعه، از طرفى يك رسالت اسلامى هر فرد مسلمانى است، و از طرف ديگر معيار قدرت و عظمت و امتياز كسى كه بتواند چنين مسئوليتى را ادا نمايد، مى باشد.

امام صادق عليه‌السلام فرموده است: اعرفوا منازل شيعتنا عندنا على حسب روايتهم و فهمهم عنا (16) موقعيت و مقام شيعيان ما را از نظر ما، به اندازه اى كه از ما حديث نقل مى كنند، و معارف ما را درك مى نمايند بشناسيد، و آن را ملاك شخصيت و عظمت آنان قرار دهيد.

امام باقر عليه‌السلام به فرزند خود امام صادق عليه‌السلام سفارش ‍ مى كرد: يا بنى آعرف منازل شيعه على عليه‌السلام على قدر روايتهم و معرفتهم (17)

فرزندم! ملاك و معيار عظمت شيعيان على عليه‌السلام را از اين راه بدست آور، و ببين آنان چقدر روايت نقل مى كنند، و معرفت و شناخت آنان نسبت به مقام امام چگونه است؟!

بنابراين، با توجه به اينكه عبدالعظيم حسنى عليه‌السلام براى كسب حديث و درك حديث و انتقال حديث و پيام امامان معصوم، تلاش كرده، از اين راه نيز، به مقام والا و بلندى دست يافته است.

## 4 - پناهگاه محرومان

در عين حالى كه عبدالعظيم عليه‌السلام خود از سوى حاكمان ظلم و جور، يك عنصر انقلابى و يك فرارى بود، و در «شهر رى» به صورت متوارى و مخفيانه، سكونت اختيار كرده، و زندگى مى كرد، وقتى كه شيعيان از وضع او با خبر شدند، رفت و آمد با آن حضرت را شروع كردند و با او آشنا شدند (18). و آن بزرگوار بدين وسيله توانست، ملجأ و مرجع هدايت و احيانا كمكهاى مادى مناسبى براى شيعيان بى سرپرست، و تحت فشار حكام جور و ظلم محسوب گردد، و چنين خدمات ارزشمندى را انجام داده است.

## 5 - وكالت و نمايندگى امام هادى عليه‌السلام

امام هادى عليه‌السلام در باره مقام علمى آن حضرت، به «حماد رازى» سفارش كرده: اذا اشكل عليك شى من امور دينك بناحيتك، فسل عن عبدالعظيم الحسنى عليه‌السلام (19).

يعنى، هرگاه در مسائل دينى خود، در آن ناحيه به مشكلى برخورد كردى، حكم آن را از عبدالعظيم حسنى عليه‌السلام سؤال كن. از اين دستور نتيجه ميگيريم، حضرت عبدالعظيم در «ناحيه رى» وكيل و نماينده امام هادى عليه‌السلام بوده است، و روى عنوان وكالت و نمايندگى آن امام بزرگوار، كه خود منصب ممتاز و جداگانه ايست، عبدالعظيم عليه‌السلام توانسته است رهبر فكرى جامعه شيعه را در آن منطقه انجام دهد و خدمات و حمايتهاى فراوانى هم از محرومان و نيازمندان سادات بعمل آورده باشد، اگر چه اين فرازهاى حساس اين جهات از صفحه تاريخ محو گرديده است!

## 6 - مبارزه با ظلم و ستم

اگر چه حضرت عبدالعظيم، مانند بسيارى از سادات حسنى عليه‌السلام در مقابل حكام بنى اميه و بنى عباس، قيام مسلحانه و درگيرى خشونت آميزى نداشت، اما در مقابل، راه ديگرى را تشخيص داده، و شيوه مبارزه منفى و يك شيوه مبارزه علمى و فرهنگى را انتخاب كرده بود (20)، و به همين دليل ملاحظه مى كنيم، وى چنان مورد خشم و تهديد خود كامگان ستمكار قرار مى گيرد، كه تاريخ درباره او مى نويسد:

خاف من السلطان، فطاف البلدان (21).

حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام از ترس سلاطين شيطان صفت ظالم، براى اينكه بدست آنان گرفتار نگردد، سر به بيابان و اين شهر و آن شهر گذاشت، تا بالاخره به «شهر رى» وارد شد، و در «محله ساربانان» در خانه يكى از شيعيان ساكن گرديد، و روزها در زيرزمين خانه زندگى مى كرد و روزه مى گرفت، و شبها هم به نماز و عبادت مى ايستاد و گاهى هم بطور ناشناس از خانه بيرون مى آمد و قبرى را كه اكنون در مقابل بارگاه اوست (امام زاده حمزه) زيارت مى كرد (22).

روى اين حساب، اگر حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام مبارزه اى نداشت، و با سلاح علم و دانش و روشنفكرى خود، موضوع امامان معصوم را تثبيت، و حكام جور را طرد و افشا نمى كرده، و جامعه را آگاه و آشنا، به مقام امامت و اطاعت و رسالت و ظلم ستيزى با غاصبان خلافت نمى نمود، چه دليلى داشت، از ترس آنان فرار كند، و خانه و زندگى خود را در مدينه ترك بگويد، و سر به بيابان و اين شهر و آن شهر بگذارد؟!

آرى، وقتى حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام امام هادى عليه‌السلام را، امام واجب الاطاعه مى داند، و اطاعت و ولايت او را به جان مى خرد، و از «مدينه» تا «سامرا» يعنى تبعيد گاه امام دهم با ترس و لرز از بيم مأموران جلاد «متوكل عباسى» طى طريق مى كند، طبيعى است، عمال ستمكار عباسى كه روابط افراد را با امام هادى عليه‌السلام پيوسته زير نظر دارند و آنرا گزارش مى كنند، عبدالعظيم حسنى عليه‌السلام مورد خشم و هجوم ظالمين قرار مى گيرد!

به همين دليل نوشته اند: وقتى وضع مذاكرات و ملاقات عبدالعظيم عليه‌السلام با امام هادى عليه‌السلام بگوش متوكل رسيد، دستور دستگيرى و زندان آن بزرگوار را صادر نمود (23). و بدين جهت عبدالعظيم عليه‌السلام براى اينكه گرفتار حبس و زندان نگردد، فرار از چنگال ظلم را برقرار ترجيح داد، و روانه ايران و شهر رى گرديد.

## 7 - كرامت و حاجت دادن

وقتى انسان در اثر مصاحبت و همنيشنى با معصومين پاك، و در شعاع نور علم و دانش، ولايت و معنويت دريافت كرد، و نيز در سايه عبادت و مناجات، داراى مقام نورانيت و تقرب گرديد، و جان او نورانى و ملكوتى شد، هم خود بدين وسيله ها داراى مقام بلند و معنويت سرشار مى گردد، و هم با كسب اينگونه فيضها و نورانيها ميتواند، براى ديگران نور آفرين و چشمه فياض، و وسيله تقرب، و واسطه درك فيض و دريافت حاجت، و رفع نقمت محسوب گردد. و حضرت عبدالعظيم حسنى عليه‌السلام به چنين مرحله اى دست يافته بود، و اگر ما بارها ديده يا شنيده ايم، از آستان مقدس او، دردمندانى دوا گرفته، و حاجتمندانى به مطلوب خود رسيده و بيمارانى شفا گرفته اند و به حاجت خود رسيده اند، به همين خاطر بوده است، همانطور كه اينگونه كرامت و بزرگواريها، از تربت پاك او نيز پس ‍ از وفات ظاهر گشته و دليل عظمت و مقام آن بزرگوار هم شمرده است.

## 8 - حديث عرض دين

از مراحل حساس و درخشان زندگى حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام كه خود دليل ديگرى بر فضيلت مقام اوست، اظهار عقاعد دينى او، به محضر امام زمان خود، امام هادى عليه‌السلام است.

حساسيت و آموزندگى اين مرحله هم، بدين خاطر است كه، چنين اقدامى از يك طرف صفا و صداقت او را ابزار مى دارد كه، به چنين علمى دست زده، و از طرف ديگر اين كار نشانه ديندارى واقعى و احساس مسئوليتى است كه وى در سايه علم و دانش خود، به اهميت آن پى برده است، و از سوى سوم شيوه اقرار و اعتراف وى به يك سلسله عقائد حتمى دين، براى همه ما مى تواند به عنوان يك درس آموزنده، و سرمشق سازنده اى مورد متابعت و پيگيرى قرار گيرد.

بدين لحاظ، ترجمه مطالب عرضه دين، و اقرار عقائد حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام را نزد امام هادى عليه‌السلام از زبان خود آن بزرگوار، مورد مطالعه دقيق قرار مى دهيم:

حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام مى گويد: به حضور مولاى خود، على بن محمد هادى عليه‌السلام وارد شدم، همينكه چشم آن بزرگوار به من افتاد، فرمود: اى ابوالقاسم مرحبا، خوش آمدى، واقعا تو از دوستان ما هستى. سپس عرض كردم: اى پسر پيامبر، خيلى علاقه دارم، عقائد دينى خود را خدمت شما بيان كنم، تا چنانچه عقائد و افكار من مورد پسند و قبول شما باشد، بر آن استوار و باقى بمانم، و بتوانم بدين وسيله به ملاقات خدا برسم.

امام، از اين پيشنهاد استقبال كرد و فرمود: آرأ و عقائد خود را بيان كن.

عرض كردم: من عقيده دارم خدا يكى است، و مانند او چيزى وجود ندارد، او از حد ابطال و نقصان و تشبيه است، خداوند متعال، جسم، صورت، عرض، و جوهر نيست، بلكه خداوند جسمها را جسميت بخشيد و صورتها را تصوير كرده، و عرضها، و جوهرها را آفريده است، و او پروردگار همه چيز و مالك و پديد آورنده همه موجودات است.

همچنين من عقيده دارم، محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ بنده و فرستاده خدا بوده، و آخرين پيامبران است، و پس از آن حضرت تا روز قيامت، پيامبر ديگرى نخواهد آمد، و شريعت و دين وى هم آخرين شريعت است، و بعد از آن، ديگر هيچ شريعت و مذهبى بوجود نخواهد آمد.

در باره امامت هم، من عقيده دارم، پس از پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌، امام و خليفه و ولى امر، اميرالمؤ منين عليه‌السلام على بن ابيطالب است، و پس از آن بزرگوار، حسن عليه‌السلام و سپس حسين عليه‌السلام بعد على بن حسين عليه‌السلام آنگاه محمد بن على، سپس جعفر بن محمد عليه‌السلام بعد موسى بن جعفر، آنگاه على بن موسى عليه‌السلام بعد از وى محمد بن على عليه‌السلام و پس از وى، تو، اى مولاى من، پيشوا و مقتداى واجب الاطاعه خواهى بود.

وقتى صحبت من به اينجا رسيد، حضرت هادى عليه‌السلام اضافه كرد: بعد از من هم فرزندم حسن عليه‌السلام امام است، اما مردم درباره امام بعد از او چه خواهند كرد؟ عرض كردم، مگر جريان امام بعد از فرزند تو چگونه خواهد بود؟

فرمود: امامت امام پس از فرزندم حسن بگونه ايست كه، از نظرها غايب مى گردد، و شخصا ديده نمى شود، و نام وى نبايد بزبانها جارى گردد، تا اينكه از پشت پرده غيب بيرون بيايد و قيام كند، و زمين را از قسط و عدل لبريز نمايد، همانطور كه زمين از ظلم و ستم انباشته شده است.

عبدالعظيم حسنى عليه‌السلام مى گويد، عرض كردم: اى مولاى من: من به اين امام غايب هم، اقرار كردم و عقيده مند شدم، و اعتراف مى كنم، دوستان آن امامان دوستان خدا، و دشمنان آنان دشمنان خدا مى باشند، اطاعت آنان اطاعت خدا است، و عصيان و نافرمانى در برابر آن بزرگواران، گناه و سركشى در مقابل خداوند خواهد بود.

آرى، اى مولاى من، مطالب ديگرى كه بدان اقرار و اعتقاد دارم، اين است كه، معراج رفتن پيامبر حقيقت دارد، سؤال و جواب قبر حق است، بهشت و جهنم و صراط و ميزان وجود دارد، روز قيامت و معاد فرا مى رسد، و در آن هيچگونه شك و ترديدى نيست، و خداوند هم مردگان را زنده خواهد نمود.

همچنين عقيده دارم، پس از عقيده به ولايت و امامت، احكام واجب الهى، نماز، زكات، روزه، حج، جهاد، امر به معروف و نهى از منكر مى باشد.

وقت صحبت من بدين جا رسيد، امام هادى عليه‌السلام فرمود:

يا اباالقاسم، هذا والله دين الله الذى ارتضاه لعباده اثبت عليه، ثبتك الله بالقول الثابت فى الحيوه الدنيا والاخره (24)...

يعنى، اى ابوالقاسم، به خدا سوگند، اعتقاداتى كه عرضه داشتى، مبانى واقعى دين الهى است كه، خداوند براى بندگان خود برگزيده و از آن خشنود مى شود. بنابراين، بر اين عقائد استوار و ثابت قدم باش، زيرا خداوند در اين راه ترا در زندگى دنيا و آخرت، پايدار و جاويدان مى گرداند.

بارى، اگر فراموش نكرده باشيد، مسئله عرض دين به امام معصوم، و به نظر تربيت شدگان مكتب وحى رساندن را از بلندترين فراز زندگى حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام دانستيم، اكنون نتائجى را كه از اين عمل آموزنده بايد بدست آورد، و آنرا در فرهنگ زندگى خود، به عنوان الگو و سرمشق قرار داد، بدين شرح است:

1 - در شرائطى كه حكام جور هر كدام به نوبه خود داعيه رهبرى اسلامى داشتند، و امامان معصوم را از حق مسلم خود محروم كرده بودند، حضرت عبدالعظيم حسنى عليه‌السلام با اين اقدام خود، ثبت نموده، رهبر واجب الاطاعه، و كسى كه بايد جهت آموختن امور دين و مسائل شرع به او مراجعه نمود، امام هادى عليه‌السلام است.

2 - لزوم عرضه عقائد دينى به يك امام و يا كارشناس اسلامى، به قدرى ضرورت دارد، كه حتى براى رسيدن باين هدف، لازم امت از مدينه به «سامرا» نيز مسافرت نمود.

3 - امتحان نسبت به مسائل اسلامى، جهت اطمينان از صحيح بودن آن، به قدرى مورد توجه حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام قرار داشته، كه در وضعيتى كه حكام ظلم امام هادى را از مدينه به سامرا تبعيد كرده بودند و آن حضرت تحت نظر بود، و ملاقات با وى طبعا، با احساس خطر همراه بود، وى تهديد و خطر را به جان خريد، و براى اين كه خداى ناكرده، عقائد دينى اش معيوب نباشد، آنرا بنظر كارشناس دين رسانيد، و اين مراحل، بايد براى همه ما درس زندگى قرار گيرد.

بنابراين، حضرت عبدالعظيم حسنى عليه‌السلام در اين ارائه و عرض ‍ دين، بهمه اصول دين و مذهب، كه عبارت است از: توحيد، و نبوت و معاد، و عدل و امامت، باضافه همه فروع اين اصول، كه شامل صفات خداوند، و خصوصيات نبوت و معراج و امامت، و مسائل مربوط به معاد كه، سؤال قبر، بهشت، دوزخ، صراط و ميزان مى شود، اقرار و اعتراف نموده است، چنانكه در باب احكام علمى اسلام هم، نماز، روزه، زكات، حج، جهاد، امر به معروف و نهى از منكر را مورد توجه قرار داده است.

روى اين حساب، علل و عواملى كه، شخصيت حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام را در قله بلندى از شرافت و عظمت قرار داده است، عبارت بود از: ذريه اهل بيت پيغمبر بودن، اخلاص و صداقت در گفتار و عمل داشتن، سطح علمى و بيان اخبار و احاديث دينى، پناهدهى و حمايت از محرومان، مقام وكالت و نمايندگى امام هادى عليه‌السلام، مبارزه با ظلم و ستم، كرامت و حاجت دردمندان را دادن، و عرضه و ارائه دين خود، به پيشگاه امام معصوم.

بدين جهت آن حضرت، غير از داشتن ريشه و پايه عظمت و شخصيت، خود نيز براى رشد و تكامل، زحمات فراوانى تحمل نموده، تا باين مقام و عظمت دست يافته است، و چنين روشى مى تواند براى همه ما درس ‍ زندگى دينى و دريافت تربيت و تكامل انسانى، قرار گيرد.

# فصل سوم: ايمان و مقام علمى او، از نظر امامان و علمأ اسلام

در فصل گذشته، بطور كلى علل عظمت و دلائل شخصيت درخشان حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام را مورد مطالعه قرار داديم، اما در اين فصل براى تقويت شناخت و معرفت بيشتر خوانندگان ارجمند، نسبت به مقام والاى امامزاده واجب التعظيم، عبدالعظيم حسنى عليه‌السلام مواردى از نظرگاههاى امامان معصوم را درباره بزرگوارى مقام وى مورد مطالعه قرار داده، و سپس برخى از نظريات فقهأ و محدثين و دانشمندان بزرگ اسلام را، تا حدى كه گنجايش اين كتاب اجازه مى دهد مطالعه مى كنيم:

## 1 - روايت «ابو حماد رازى»

«ابو حماد رازى» كه خود نيز اهل «شهر رى» بوده است، مى گويد: در شهر «سامرا» به خدمت امام هادى عليه‌السلام رسيدم، و از آن بزرگوار مسائل حلال و حرام را پرس و جو نمودم، و آن حضرت همه سؤالات مرا جواب داد، اما همينكه خواستم از حضور او خداحافظى كنم و از منزل بيرون بيايم، به من فرمود:

يا حماد! اذا اشكل عليك شى من امر دينك بنا حيتك، فسل عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسنى و اقرأ منى السلام (25).

«اى ابو حماد! هرگاه در ناحيه اى كه زندگى مى كنى، در مسائل و معارف دينى خود به مشكلى برخورد كردى، و از حل آن نا توان ماندى، آنرا عبدالعظيم حسنى عليه‌السلام بپرس و سلام مرا به او برسان».

## 2 - اگر عبدالعظيم عليه‌السلام نبود!

«محمد بن همام» مى گويد: در مجلس امام حسن عسكرى عليه‌السلام (پس از وفات حضرت عبدالعظيم) صحبتى از آن بزرگوار به ميان آمد، در آن هنگام امام عسگرى عليه‌السلام فرمود: اگر عبدالعظيم نبود، مى گفتم: على بن حسن بن زيد بن حسن، از خود فرزندى بجاى نگذاشته است (26).

## 3 - تو، از ياران واقعى ما هستى!

در همان روزهايى كه امام هادى عليه‌السلام در «سامرا» تبعيد بود، عبدالعظيم حسنى عليه‌السلام شرائط آشفته بازار آرأ و عقائد مختلف، براى عقيده و ديندارى خود، بسيار ناراحت بود، بدين جهت از مدينه به سامرا مسافرت كرد، تا عقيده و ايمان و نحوه ديندارى خود را، به نظر و تائيد امام زمان خود برساند.

وقتى وى به حضور امام هادى عليه‌السلام رسيد، آن حضرت از او استقبال گرمى كرد و فرمود: مرحبا، بك يا اباالقاسم، انت ولينا حقا.

اى ابوالقاسم، خوش آمدى، به راستى تو از ياران واقعى ما مى باشى. و آنگاه كه وى عقائد و آرأ خود را بيان نمود، امام اضافه كرد:

هذا والله دين الله الذى ارتضاده لعباده، فاثبت عليه (27).

«به خدا سوگند، آنچه را بيان كردى، همان دينى است كه خداوند آنرا براى بندگان خود معين كرده، و از چنين ديندارى هم خداوند متعال، راضى و خرسند خواهد بود، در دين خود ثابت و استوار قدم باش».

بنابراين، وقتى امام هادى عليه‌السلام حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام را وكيل و نماينده خود در شهر رى معرفى مى كند، و او را مرجع حل مشكلات دينى شيعيان مى شمارد، و براى او سلام مى رساند، و امام حسن عسكرى هم آنگونه او را مورد تائيد و ستايش قرار مى دهد، و نيز امام هادى عليه‌السلام با تبعير «واقعا تو از دوستان و ياران ما مى باشى» وى را از ياران خالص اهل بيت محسوب مى دارد، و عقيده و دين او را خداپسند دانسته و مورد رضايت خود هم قرار ميدهد، اينها دلائلى است كه عظمت مقام عقيدتى و استوارى او را در راه ديندارى از يك طرف، و شخصيت علمى و آگاهى و دانائى او را به احكام و معارف اسلامى، از طرف ديگر روشن مى گرداند و شخصيت والاى انسانى او را معرفى مى كند.

## علت محبوبيت نزد امامان

همانطور كه مطالعه كرديم، حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام در پيشگاه امامان معصوم، شخص محبوب و معتبرى بوده، و داراى ارج و مقام بلندى گرديده است اما بايد ديد چه علتى او را باين عظمت و قداست رسانده بود؟ در پاسخ مى گوئيم: غير از ذريه اهل بيت بودن، و غير از مقام علمى و دانشمندى را كه وى در مسائل و معارف دين داشت، آنچه بيشتر سبب اهميت و محبوبيت و عظمت او در نظر معصومين مى شده، اين بود كه، در شرائطى كه برخى از سادات حسنى و بعضى از فرزندان و نواده هاى خاندان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ باامام باقر و امام صادق و امام كاظم عليه‌السلام، بر سر مبارزه و درگيرى با بنى اميه و بنى عباس، داراى نظرهائى بودند، و گاهى اقدامات خودسرانه و خودمحورانه اى هم انجام ميدادند، حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام «در برابر امامان معصوم بسيار خاضع و خاشع بود، از دستورات و اوامر آنان سرپيچى نمى كرد و بامامت و وصايت آنان اعتقاد كامل داشت (28)».

بهمين دليل ملاحظه مى كنيم، بحضور امام هادى ميرسد و عقائد دينى خود را عرضه مى كند و باصطلاح در ديندارى خود، امتحان پس مى دهد، تا چنانچه عقيده و ديندارى او از نظر اسلام شناسان واقعى، خدشه و اشكالى داشته باشد، رفع گردد، و ديندارى او مورد قبول دين شناسان حقيقى قرار داشته باشد.

## عبدالعظيم عليه‌السلام از ديدگاه علمأ اسلام

1 - «صاحب بن عباد» دانشمند بزرگ اسلامى در قرن، چهارم هجرى، درباره شخصيت اعتقادى، اخلاقى و علمى حضرت عبدالعظيم مينويسد:

ذوورع و دين، عابد، معروف بالامانه و صدق الهجه، عالم بامور الدين، قائل بالتوحيد والعدل و كثير الحديث والروايه (29).

عبدالعظيم حسنى عليه‌السلام مردى ديندار و پرهيزگار و اهل عبادت بود، در امانتدارى و صداقت گفتار شهرت داشت، در مسائل و معارف دين آگاه و دانشمند بود، به توحيد و عدل خداوند اعتقاد راسخ داشته، و از طريق اين شخصيت، اخبار و احاديث فراوانى نقل شده است.

2 - «احمد بن خالد برقى» محدث بزرگ و نويسنده كتاب معروف «محاسن» حضرت عبدالعظيم را به عنوان يك راوى عالى رتبه حديث معرفى كرده، و درباره وى مينويسد: كان مرضيا (30). يعنى، نحوه ديندارى و صداقت و امانت او، درباره بيان اخبار و انقال احاديث دينى، مورد رضايت و اطمينان است.

3 - «محمد بن على بن حسين بابويه» معروف بشيخ صدوق و مشهور به رئيس المحدثين، متوفاى 381 هجرى - كه از فقهاى بزرگ شيعه است در كتاب روزه، درباره روزه روزى كه، مشكوك ميان آخر شعبان و اول ماه رمضان است، حديثى آورده و بعد مى گويد: اين حديث را من غير از طريق عبدالعظيم حسنى عليه‌السلام كه در قبرستان «شجره رى» مدفون است، از طريق ديگرى نيافتم، و كان مرضيا رضى الله عنه (31).

4 - مرحوم «حاج ميرزا حسين نورى» استاد محدث قمى و نويسنده كتاب عظيم و معروف «مستدرك الوسائل» درباره حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام مينويسد: فهو من اجلأ السادات و ساده الاجلأ (32).

حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام، از سادات بزرگوار، و از بزرگان سادات مى باشد.

بارى، مطالبى را كه از لحاظ متون اسلامى، و از نظر «علم رجال» داراى ارزش اهميت فراوانى است، و نيز از ويژگيهاى ممتاز يك عالم بزرگوار و يك سيد خدمتگذار محسوب مى شود، با عبارت: وثاقت، و رضايت، عالم بامور دين، رضى الله عنه، بسيارى از علمأ اسلامى، درباره آن بزرگوار در كتابهاى خود آورده اند، و به معرفى چهره درخشان و عظمت مقام و موقعيت آن بزرگوار پرداخته اند.

مثلا همان مطالب ارزشمندى را كه، بعنوان نمونه، در باب و ثاقت و عظمت وى در بالا بيان شد، عالمان بزرگوار ديگرى، مانند: «محمد بن على اردبيلى» در كتاب «جامع الروات ج 1ص 461 - 460، ابوعلى در كتاب «رجال خود»، «ميرداماد» در كتاب «الرواشح السماويه» محمد بن قولويه در كتاب «كامل الزيارات»ص 307 و 324، مرحوم محدث قمى در كتاب «سفينه البحار» ج 2، ص 121، و منتهى الامال ج 1ص 179 و ج 2ص 263، و در مفاتيح الجنان، ص 565، و علامه مجلسى، در «هديه الزائرين»ص 546، آورده اند، و به بلندى مقام و عظمت شأن عبدالعظيم حسنى عليه‌السلام اذعان و اعتراف كرده اند و او را امامزاده واجب التعظيم دانسته اند، كه در فصل هاى ديگر اين كتاب، به مناسبتهاى لازم مطالب آن بزرگواران نيز مورد رسيدگى قرار ميگيرد.

## تأليف و كتابهاى آن حضرت

يكى از جهات مهم عظمت مقام عبدالعظيم عليه‌السلام را نزد امامان معصوم، و نيز يك راز پر اهميت، شخصيت والاى آن بزرگوار را، علم و دانش و خدمات فرهنگى و هدايتگرانه او ميتوان دانست.

بر اين اساس، غير از اين كه تعدادى از احاديثى را كه وى راوى و ناشر آن بوده، و در جاى خود مطالعه خواهيم كرد، آنحضرت طوريكه در كتابهاى حديثى و تاريخى آمده، دو كتاب كوچك نيز تأليف كرده است، كه اندكى پيرامون آن دو كتاب، توضيح ارائه مى دهيم:

## 1 - خطب أميرالمؤ منين عليه‌السلام

«نجاشى» كه از دانشمندان بزرگ رجال شناس است، در كتاب خود نوشته است: عبدالعظيم حسنى عليه‌السلام در مورد خطبه هاى اميرالمؤ منين عليه‌السلام كتابى نوشته بود، كه در آن كتاب دو حديث از حضرت اميرالمؤ منين عليه‌السلام ديده مى شود، يكى از آنها حديث معروفى است، كه على عليه‌السلام به «شريح قاضى» انتقاد و مشاجره اى انجام داده است (33).

البته بايد توجه داشت، آن حديث اكنون، بعنوان نامه سوم بوده، و در «نهج البلاغه» در قسمت نامه هاى على عليه‌السلام قرار گرفته است (34).

اضافه بر اين، تعدادى ديگر از كتابهاى روائى و حديثى با اندك تفاوتى اين خطبه را نقل كرده اند، كه به برخى از آن كتابها، فقط اشاره اى ميكنيم:

نهج السعاده فى مستدرك نهج البلاغه ج 2، ص 32 خطبه 164. امالى شيخ صدوق، ص 177. بحارالانوار، چاپ جديد ج 77، ص 377. تذكره الخواص، ص 158. دستور معالم الحكم، ص 135.

شريح قاضى، در زمان عمر منصب قضاوت را در كوفه عهده دار شد، 75 سال باينكار اشتغال داشت، و يكصد و بيست سال عمر كرد (35).

شريح خانه مجلل و گرانقيمتى، به هشتاد دينار براى خود خريده بود، كه اين عمل را على عليه‌السلام در شرائط آنروز نمى پسنديد، و به شدت كار او را مورد انتقاد قرار داد، كه براى آشنائى بيشتر، با همه محتوى خطبه، به نهج البلاغه ميتوان مراجعه نمود (36).

همچنين خطبه ديگرى را هم، حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام در آن كتاب نقل كرده كه، در امالى «ابن الشيخ» از آن بزرگوار روايت شده، و موضوع آنهم بيان جنبه بى اعتبار بودن دنيا، و توجه به معنويات و آخرت مى باشد، اما اين خطبه در نهج البلاغه، نيامده است.

اما در «نهج السعاده» تحت عنوان (فى تزهيد الناس عن الدنيا) از همان «ابو على بن الشيخ» از حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام از على عليه‌السلام خطاب به ياران خود، به منظور موعظه، طى خطبه شماره 165، همين مطلب آمده (37) و سيد هاشم بحرانى هم در تفسير «برهان» ج 3، ص 77 عين آن خطبه را آورده است كه، ميتوان مراجعه و مطالعه نمود.

## 2 - كتاب «يوم و ليله»

تأليف ديگرى هم از حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام تحت عنوان «يوم و ليله» نام برده شده، كه اولا به موضوع چنين كتابى، تعداى از مورخين و محدثين اعتراف كرده ند (38).

و ثانيا: همانطور كه از اسم آن پيداست، كتاب درباره وظائف و اعمال مستحب و اخلاقى افراد، در هر شبانه روز نوشته شده است، اما متأسفانه اين كتاب هم مانند بسيارى از آثار تاريخى محو و نابود شده، و به غير از آنچه بيان كرديم، از آن كتاب اثر ديگرى در دسترس نيست!

بنابراين، از آنچه در اين فصل مطالعه كرديم، باين نتيجه رسيديم كه، حضرت عبدالعظيم، مورد مقبوليت و محبوبيت ائمه اطهار واقع شده، عالمان حديث و رجال او را به امانت و صداقت و عدالت ستوده اند، و جهت عمده محبوبيت و مقبوليت وى هم نزد امامان، و نيز علت عظمت و بزرگوارى او، نزد علمأ شيعه، مقام بلند علمى و تلاش او در جهت پخش و نشر فرهنگ اسلام، و گسترش معارف درخشان تشيع بوده، و آن بزرگوار غير از عبادت و اعمال فردى، براى ارشاد و سازندگى افراد جانع نيز فعاليت فراوانى داشته است.

# فصل چهارم: چرا از مدينه، به «شهر رى» هجرت كرد؟

اگر چه در فصل دوم، تحت عنوان «مبارزه با ظلم و ستم» علت هجرت و آواره شدن حضرت عبدالعظيم از مدينه تا حدى روشن شد، اما براى اينكه با شرائط سخت و روزگار تلخى كه بر فرزندان على عليه‌السلام و نواده هاى او گذشته، بيشتر آشنا شويم، و مبارزات و مجاهدات سختى را كه آنان در راه پاسدارى از اسلام و دفاع از حريم اهل بيت عليه‌السلام تحمل كرده اند، بهتر مورد توجه قرار دهيم، و بدانيم اسلامى كه اكنون بدست ما رسيده است، براى حفظ آن چقدر رنجها ديده اند، و چه خون دلهائى خورده شده است، در اين فصل نيز فراز هائى از تاريخ امام جواد عليه‌السلام و امام هادى عليه‌السلام را، كه حضرت عبدالعظيم (عليه السلام ) نيز در آنزمان ميزيسته و تحت فشار ظلم قرار داشته، و از سوى خلفاى جورى مانند: معتصم و متوكل عباسى، ستمهاى مختلفى بر او و ساير شيعيان روا رفته است، مطالعه مى كنيم:

## 1 - دستگيرى امام جواد عليه‌السلام

از حكومت «معتصم عباسى» تقريبا بيش از دو سال نگذشته بود، و نيز از عمر مبارك امام جواد عليه‌السلام بيش از دو سال باقى نمانده بود، كه آنحضرت بدستور معتصم دستگير و از مدينه به بغداد تبعيد شد، تا بدين ترتيب خليفه بهتر بتواند، روابط و حركات امام را تحت نظر داشته، و از فعاليتهاى وى، مراقبت و مواظبت بعمل آورد (39). همچنين با توطئه از پيش تعيين شده اى، ام الفضل، دختر مأمون الرشيد، بهمسرى امام جواد عليه‌السلام در آمده بود، و آن زن پيوسته نسبت بآن امام بزرگوار، عامل نفوذى دشمن تلقى ميشد، به آزار و اذيت امام مى پرداخت، و سرانجام هم آن زن، امام را مسموم و شهيد نمود (40).

## 2 - تبعيد امام هادى عليه‌السلام

به «متوكل عباسى» كه «سامرا» را مركز حكومت خود قرار داده بود، گزارش دادند، كه امام هادى عليه‌السلام افرادى را دور خود جمع كرده و سلاح تهيه ديده تا با متوكل جنگ كند، بدين جهت متوكل دستور داد، حضرت هادى عليه‌السلام را بحسب ظاهر بطور محترمانه از مدينه دستگير كردند (41). و او را به سامرا منتقل نمود و بوسيله عمال خائن و جاسوسانى، پيوسته آن بزرگوار، تحت نظارت و مراقبت دردناكى قرارداشت (42).

تا اينكه امام در همان شهر مسموم و در سن 41 سالگى، در ماه رجب سال 254 شهيد شد، و او را در خانه خود او، به خاك سپردند (43).

## 3 - آواره شدن سادات حسنى عليه‌السلام

شرائط نامساعد و وحشتناكى كه در عصر حكومت «متوكل عباسى» براى زندگى و فعاليتهاى نواده هاى پيامبر و على عليه‌السلام فراهم شده بود، موجب گرديد، كه تعدادى از آنان خانه و كاشانه و شهر و ديار خود را ترك بگويند، و سر به بيابان و غربت و آوارگى بگذارند!

از جمله كسانيكه قبل از خلافت متوكل از مدينه فرارى شد، و مدت زيادى در بدر شهرها و بيابانها بود، تا بالاخره در زمان ظلم آلود متوكل، در غربت جان خود را از دست داد «احمد بن عيسى بن زيد بن على بن حسن عليه‌السلام» بود كه، عالمان و محدثين بزرگ او را، مردى عالم و دانشمند و راوى حديث معرفى كرده اند (44).

همچنين «عبدالله بن موسى بن عبدالله بن حسن بن حسن بن ابيطالب عليه‌السلام» از جمله سادات مبارزى است كه در زمان «مأمون الرشيد» از شهر و ديار خود فرارى شد و همچنان فرارى شد و همچنان فرارى و مخفيانه زندگى مى كرد، تا اينكه بالاخره در زمان «متوكل» در غربت با وضع دلخراشى از دنيا رفت (45)!

## 4 - كشتار بزرگان شيعه!

درباره آمار شهدأ و كشته شدگان، فرزندان على عليه‌السلام و نواده هاى خاندان رسالت، تاريخ داستانهاى دردناك و غم انگيزى دارد، و در زمان امام هادى عليه‌السلام نيز بدست عباسيان قتل و كشتار فراوانى انجام شده است!

«عيسى بن جعفر»، را كه از ياران امام هادى بود، مأموران عباسى سيصد ضربه شلاق زدند، تا اينكه او زير ضربات شلاق شهيد شد، و جسد او را در «نهر دجله» انداختند (46)!

«ابن بند» را نيز كه از اصحاب امام هادى عليه‌السلام بود، آنقدر با ميله آهنين كتك زدند، كه بدين ترتيب مظلومانه جان سپرد (47)!

آرى، كار قساوت و بيباكى «متوكل» كه مست مقام و غرق خون خواهى شده بود، آنچنان بالا گرفت، و به جنايت و خونريزى عادت كرد، كه حتى «يعقوب بن اسحاق» معروف به «ابن سكيت» را كه معلم فرزندانش بود و باو خدمت فراوانى كرده بود، او را بطرز وحشيانه اى بقتل رسانيد!

درباره قتل «ابن سكيت» روايت شده، يكروزه «متوكل» از وى پرسيد، آيا فرزندان من «متعز» و «مويد» پيش تو بهتر مى باشند يا حسن و حسين؟ «ابن سكيت» در پاسخ چنين سؤالى، فصلى از فضائل و مناقب حسن و حسين عليه‌السلام را بيان كرد. اما متوكل دستور داد، تعدادى از مأموران جلاد، آنقدر شكم او را لگدمال كردند، كه «ابن سكيت» با اين وضع دلخراش جان سپرد (48)!

## 5 - تخريب قبر امام حسين عليه‌السلام

از جمله جنايات متوكل عباسى كه روى تاريخ را سياه كرده، و از طرفى هم عمق خيانت و عناد او را نسبت به فرزندان على عليه‌السلام نشان ميدهد، و نيز شدت شرائط سخت زندگى در آن روزگار را بيان مى دارد، اين بود كه، نه تنها مردان حق و رجال ايمان، مانع خود كاميها و تجاوزكاريهاى او محسوب مى شدند، و در جهت قلع و قمع آنان، اقدامات خشنى صورت مى گرفت، بلكه وقتى قبر مقدس حضرت حسين عليه‌السلام و زيارت او را نيز براى خود، مزاحم و خطرناك تشخيص ‍ ميدادند، در صدد محو و نابودى آن بر مى آمدند! چنانكه تاريخ بازگو مى كند، موتكل عباسى، زيارت قبر اميرالمؤ منين عليه‌السلام و امام حسين عليه‌السلام را ممنوع اعلام كرد، و مأموران جلاد و خشن را بر آن نگهبان قرار داد، و حتى براى اينكه آثار حسين عليه‌السلام را هم بنظر خود از صفحه روزگار نابود سازد، به «ديزج يهودى» دستور داد آن قبر مقدس را تخريب نموده، و زمين آن را صاف و همواره كرده، و زراعت كارى بعمل آوردند (49)!

## 6 - ايجاد فشارهاى اقتصادى

كار مخالفت و مبارزه با فرزندان على عليه‌السلام در مدينه مركز اسلام، از سوى متوكل عباسى، بوسيله «عمر بن فرج رخجى» فرماندار مكه و «مدينه» بجائى رسيده بود كه، كسى حق نداشت با آنان دادوستد و معاشرت و تماسى داشته، و نيز بآنان كمك و مساعدتى انجام دهد، و حتى اگر كسى نسبت بذريه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ كه در فقر و محروميت مادى بسر ميبردند، اندك غذا و خوراكى ميداد، جريمه ميشد، و مجازات مى گرديد. بدين جهت وضع زندگى آنان، آنقدر دستخوش تنگى و فشار قرار گرفت، كه حتى زنان آنان لباس و پيراهن مناسبى نداشتند، كه بتواند بهنگام نماز، تمام بدن را بپوشاند. و در نتيجه هر چند نفر از آنان براى نماز خواندن ناچار ميشدند، از يك پيراهن سالم بنوبت استفاده كنند، و نماز خود را بخوانند، و در بقيه اوقات نيز، بخاطر نداشتن لباس مناسب در خانه ها مى ماندند و چرخ ريسى ميكردند، و روزگار را با اين تلخى و سختى بسر مى بردند (50)!

## بنابراين، علت هجرت

بنابراين، در شرائط ظلم و خفقانى كه، امام جواد و امام هادى عليه‌السلام دستگير و تبعيد ميشدند، سادات و عالمان و شيعيان مبارزه، زير ضربات شلاق ها و شكنجه هاى بنى عباس مظلومانه جان ميسپارند، پاكان و نيكان امنيت زندگى و فعاليت، و كنار زن و فرزند ماندن را ندارند، و حتى قبر و تربت پاك سيدالشهدأ، از ظلم و تجاوز دژخيمان عباسى، مصونيت ندارند، و حتى «متوكل» از معاشرت و ملاقات حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام با امام هادى عليه‌السلام تبعيدى در «سامرا» با خبر مى شود، و اين ملاقات ها و دريافت پيام اهل بيت عليه‌السلام، و انتقال آنرا به جامعه شيعه و مجاهدان ظلم ستيز را براى حاكميت چند روزه خود، خطرناك مى بيند، دستور دستگيرى و قتل عبدالعظيم حسنى عليه‌السلام را صادر مى كند (51)!

اينجاست كه، عبدالعظيم عليه‌السلام هجرت از چنگال ظلم را بر ماندن در مدينه الرسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ ترجيح ميدهد، و بمنظور نشر معارف ناب اسلامى، وطن خود، مدينه را، ترك مى گويد، و در شهرهاى مختلف بطور مخفيانه زندگى مى كند، و از اين شهر بآن شهر ميرود، تا به «شهر رى» در ايران وارد مى شود، و در اين شهر سكونت اختيار مى كند (52)!

## چرا هجرت به «شهر رى»؟

همانطور كه مطالعه كرديم، با توجه به شرائط نامناسب شهرهاى اسلامى در حجاز و تحت تعقيب بودن از سوى حاكمان ظلم، حضرت عبدالعظيم حسنى عليه‌السلام به «شهر رى» هجرت نمود، اما بايد ديد در اين شهر چه خصوصيت و جاذبه اى وجود داشته؟ و چرا آن حضرت به يكى ديگر از شهرهاى اسلامى پناه نبرده است؟.

بنظر ميرسد، علت هجرت آن حضرت به «شهر رى» زمينه مناسب و جاذبه خاص اين شهر، نسبت به نياز جامعه شيعه براى هدايت و رهبرى بوده باشد، زيرا در سال 64 هجرى كه «يزيد بن معاويه» پس از حكومت حدود سه ساله خود از دنيا رفت، و در شهرهاى عراق و حجاز، حركتهاى ضد اموى و انتقامجوانه به حمايت اهل بيت عليه‌السلام شروع شد، آن طور كه تاريخ بازگو مى كند: «از جمله مردمى كه به عنوان مخالفت با «بنى اميه» از خود قيام و انقلابى نشان دادند، مردم «رى» بودند».

آرى، در برابر قيام و حركات مردم «رى» بود كه، دشمن احساس ‍ خطر نمود، و «عامر بن مسعود» فرماندار كوفه «محمد بن عمرو بن عطارد» را با لشكر نيرومندى بسوى رى اعزام داشت.

اما، مردم رى هم، بفرماندهى «فرخان رازى» براى دفع و سركوبى سپاهيان اموى قيام كردند، و آنان را شكست داده و آنان بسوى كوفه فرارى و متوارى نمودند (53).

بنابراين، بنظر ميرسد، با توجه باين زمينه مساعد شيعى و انقلابى، و نياز آنان به هدايت و رهبرى بوده است كه، حضرت عبدالعظيم براى پرورش ‍ اين نطفه هاى شيعى و انقلابى و تقويت استعدادهاى پاك اسلامى، اين شهر را بعنوان يك پايگاه تبليغ و مبارزه، براى سكونت و فعاليت خود انتخاب كرده باشد، خاصه اينكه مطلبى را كه «ملا باقر مازندرانى» بيان داشته، اين معنى را بيشتر تائيد و تقويت مى كند.

وى مينويسد: «هجرت حضرت عبدالعظيم بشهر «رى» بدستور امام هادى عليه‌السلام بوده است (54)».

و دليل ديگر اين معنى نيز، تشويق و تاكيدى است، كه امام هادى عليه‌السلام نسبت بزيارت حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام، و عمدتا بمنظور تشكيل پايگاه تبليغ تشيع بعمل آورده است (55).

# فصل پنجم: عبدالعظيم حسنى عليه‌السلام و احاديث امام رضا عليه‌السلام

در فصلهاى گذشته، از جمله دلائل عظمت و مهمترين راز تعالى شخصيت حضرت عبدالعظيم را، جنبه علمى و خدمات فرهنگى آن بزرگوار در مورد انتقال احاديث و بيانات ائمه معصوم عليه‌السلام دانستيم، و پيرامون اين جهت هم توضيحات لازم ارائه شد.

اهميت بيان و انتقال حديث و دستورات پيشوايان اسلام هم، از نظر قداست، و نقش سازنده انسانى و اجتماعى، داراى آنچنان ارزشى است كه، فرموده اند: الروايه لحديثنا، يشد به قلوب شيعتنا، افضل من الف عابد (56).

«ارزش بيان احاديث و معارف ما، بگونه ايكه موجب تقويت دلها و روحيه هاى شيعيان ما گردد، از عمل هزار عابد بالاتر است»!

بر اين اساس، در اين فصل برخى از احاديثى را، كه يك مورد آنرا امام رضا عليه‌السلام بصورت پيام براى حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام فرستاده، و بعضى ديگر احاديثى است، كه وى آنرا از امام هشتم عليه‌السلام با واسطه نقل كرده، و جنبه اعتقادى و اخلاقى مفيدى دارد، مورد مطالعه قرار مى دهيم:

## پيام امام رضا عليه‌السلام

حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام روايت مى كند، مولايم امام رضا عليه‌السلام براى من پيام فرستاد: سلام مرا به دوستانم برسان و بآنان بگو، راهى را براى نفوذ و تسلط شيطان بر خود باز نگذارند، آنانرا براستگوئى در سخن و اداى امانت وادار كن، و نيز به آنان دستور بده، در مسائل پوچ و بيهوده بحث و جدال را ترك نموده و سكوت انتخاب كنند، و باز بآنان دستور بده، بسوى هم روى آورند و معاشرت و رابطه يكديگر برقرار نمايند، زيرا اين عمل موجب تقرب و محبوبيت نزد من مى گردد!

و اقبال بعضهم على بعض و المزاورة، فان ذلك قربة الى

اى عبدالعظيم! دوستان و ياران من نبايد، وقت خود را صرف مخالفت و سركوبى همديگر نمايند. و من با خود عهد كردم، هر كس مرتكب انيگونه اعمال مخرب و هستى سوز شود، و حتى يكى از دوستان مرا مورد خشم و ناراحتى قرار دهد از خدا بخواهم، او را در دنيا گرفتار سخت ترين عذابها كند، و در آخرت نيز از زيانكاران باشد!

اين مطلب را هم، براى آنان توضيح بده كه، خداوند نيكوكاران آنها را آمرزيده و از بدكاران آنها هم در گذشته است، مگر كسانيكه شرك آورده يا موجب تجاوز و اذيت بيكى از اوليأ و دوستان من شده يا عداوت و كينه آنان را در دل داشته باشد، زيرا چنين گناهانى را پروردگار نمى آمرزد، مگر اينكه از كار زشت خود بازگشت واقعى نمايد و آنرا جبران كند وگرنه روح ايمان از قلب آنان ميرود و از دايره ى ولايت ما خارج مى شود و از آن بهره اى نخواهد برد و من از آثار شوم چنين گناهان و لغزشهاى خطرناك بخدا پناه ميبرم!

الا من اشرك بى او آذى وليا من اوليائى، اواضمرله سوء فان الله لايغفر له حتى يرجع عنها فان رجع، و الا نزع روح الايمان عن قلبه و خرج عن ولايتى و لم يكن له نصيبا فى ولايتنا (57)

از راز و رمزى كه در اين پيام مطرح شده، استفاده مى شود، موضوع، يك پيام اجتماعى و سياسى بوده، و امام هشتم عليه‌السلام آنروز براى شيعيان خود از دو موضوع ناراحت بوده، و احساس خطر ميكرده است، يكى نفوذ شيطان صفتان در صفوف پيروان اهل بيت عليه‌السلام و در مخاطره قرار گرفتن كيان تشيع، و ديگرى، اختلافات داخلى و مشاجرات لفظى بيهوده و تفرقه آفرين، كه راه را براى نفوذ و سلطه نااهلان فراهم ميگردانده و نيروهاى ياران اهل بيت عليه‌السلام را در مسير دفع و نابودى قرار ميداده است!

## سخن بر اساس فهم مردم

حضرت عبدالعظيم با واسطه از امام هشتم عليه‌السلام روايت مى كند، كه آن حضرت از پدران بزرگوار خود، و آنان از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ بيان كرده اند:

انا امرنا معاشر الانبيأ، بان تكلم الناس بقدر عقولهم، و امرتى ربى بمداراة الناس، كما امرنا باقامة الفرائض (58).

«به ما توده پيامبران دستور شده، باندازه درك و فهم مردم با آنان سخن بگوئيم، و نيز خدايم بمن فرمان داده است، با مردم با سازگارى و مدارا رفتار كنم، همانطور مرا بپاداش احكام واجب مأمور نموده است».

## عمل معيار پاداش است

حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام، با واسطه از امام رضا عليه‌السلام و آن حضرت از پدران بزرگوار خود نقل ميكنند، كه اميرالمؤ منين عليه‌السلام فرمود:

المرض لا اجر فيه، و لكنه لايدع على العبد دنيا الا حطه، و انما الاجر فى القول باللسان و العمل بالجوارح... (59)

«بيمارى سبب پاداش و اجر نميشود، اما سبب از بين رفتن گناه بندگان مى گردد، بلكه معيار مزد و پاداش گفتار با زبان و عمل با اعضأ و جوارح بدن است، اما خداوند گاهى با فضل و كرم خويش بنده اى را بخاطر نيت پاك و قلب صالح و باصفا داخل بهشت ميگرداند».

بهمين جهت در قرآن كريم، هرگاه سخن از ايمان بميان ميآيد، بدنبال آن دستور به عمل مطرح مى شود و ميفرمايد: و الذين آمنوا و عملوا الصالحات لهم مغفرة و اجر كبير (60).

## سپاس مخلوق و تشكر از خالق

از آنجائى كه قدر دانى و نمك شناسى در برابر نيكيها و احسانهاى نيكوكاران يك نوع عبادت محسوب مى شود، و عبادت رابطه بين انسان و خداست، سپاسگزارى و قدر دانى از زحمات و مهربانيهاى افراد نيز، عبادت و اطاعت خالق بحساب ميآيد، و هر كس از خدمتها و نيكيهاى مخلوق سپاسگزارى نكند، در نتيجه نتوانسته است تشكر و سپاس خالق را هم بدست آورد!

حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام بوسيله «محمود بن ابى بلاد» از امام رضا عليه‌السلام روايت مى كند كه، آن حضرت فرمود:

من لم يشكر المنعم من المخلوقين، لم يشكر الله عزوجل (61).

«كسيكه در برابر افراد نيكوكار و خدمتگزار قدر دانى و سپاسگزارى نكند، شكر خداى را هم انجام نداده است»!

## كيفر زنان خطاكار!

از نظر عقل و آيات و روايات فراوانى، گناهان و لغزشهايى كه از انسان سر ميزند، و او را از صراط مستقيم و راه وجدان و فطرت سالم به انحراف و بيراهه ميكشاند، دارى آثار و عواقب مختلفى است. برخى از گناهان معمولا جسم انسان را بفساد و تباهى مبتلا مى كند، مانند: اعمال خلاف جنسى، و خوردن غذاهاى حرام، و نامشروع و...

برخى از گناهان غالبا روح و جان انسان را به تباهى و آلودگى مبتلا ميسازد مانند: دروغ، غيبت، حسد كينه و غرور، ... و بالاخره بسيارى از گناهان، هم جسم و هم روح فرد و جامعه را به نابسامانى و انحطاط و ذلت آلوده ميسازد، مثل: ظلم، زنا، بهتان، رباخوارى، رشوه، سرقت، حق كشى، ... و تمام گناهان نيز، هم كيفر و عقاب دنيوى دارد، هم مجازات و سزاى اخروى، و ما اكنون در اينجا بعنوان نمونه يك روايت را كه قسمتى از كيفر و مجازات اخروى «زنان گناهكار» را بيان مى كند از نظر ميگذرانيم:

عبدالعظيم حسنى عليه‌السلام بواسطه امام جواد عليه‌السلام از امام رضا عليه‌السلام و آن حضرت از آبأ گرامى خود روايت كرده اند، كه اميرالمؤ منين عليه‌السلام فرمود: يكوقت به همراه فاطمه عليه‌السلام به اتاق پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ وارد شديم و آن حضرت را سخت منقلب ديديم، تا جايى كه شديدا اشك ميريخت، من از گريه وى تعجب كردم و گفتم پدر و مادرم بقربانت، براى چه گريه ميكنى و ناراحت هستى؟

پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ فرمود: يا على! شبى كه مرا به آسمان بردند، گروهى از زنان امت خود را ديدم، در حاليكه به عذاب و مكافات سختى گرفتار بودند، با ديدن آن وضع شديدا ناراحت شدم و اشكم سرازير شد!

رأيت امرأة معلقة بشعرها يغلى دماغ رأسها.

«زنى را ديدم كه بموى سر خود آويزان بود، و مغز سر او ميجوشيد».

و رايت امرأة معلقة بلسانها و الحميم يصيب فى حلقها.

«زنى را ديدم كه، بزبان خود آويزان بود، و آب داغ در حلق او ميريختند»!

و رايت امرأة معلقة بثدييها.

«زنى را مشاهده كردم كه به پستان خود آويزان بود».

و رايت امرأة تأكل لحم جسدها و النار توقد من تحتها.

«زنى را ديدم كه گوشت بدن خود را ميخورد، و آتش از پائين بدن او شعله ور بود».

و رأيت امرأة قد شد رجلاها يديها و سلط عليها الحيات و العقارب.

«زنى را ديدم كه پاهاى او بدستهايش بسته بود، و مارها و عقربها بجان او افتاده بودند».

و رايت امرأة صمأ و خرسأ عمليأ فى تابوت من ناريخرج دماغ رأسها من منحرها و بدنها منقطع من الجذام و البرص.

«ديگرى را ديدم در حاليكه، گنك، كر، كور و لال بود، و در ميان تابوتى از آتش قرار داشت و مغز سر او از دو سوراخ بينى او بيرون ميريخت، و بدن او در اثر خوره و پيسى مجروح و متلاشى شده بود».

و رايت امرأة معلقة برجليها فى تنور من نار.

«و نيز زنى را ديدم كه، با پا در تنور آتشين آويزان بود».

و رايت امرأة تقطع لحم جسدها من قدمها و مؤ خرها بمقاريض من نار.

«زنى را مشاهده كردم، كه گوشت بدن او را، از جلو و عقب با قيچى هاى آتشين مى بريدند».

و رايت امرأة يحرق وجهها و يداها، و هى تأكل امعائها.

«زنى را ديدم كه صورت و دست او آتش گرفته بود، و ميسوخت، و در حال خوردن روده هاى خود بود»!

و رايت امرأة رأسها الخنزير، و بدنها بدن الحمار، و عليها الف الف لون من العذاب.

«زن ديگرى را ديدم كه سر او مانند سر خوك و بدن او مانند بدن حمار بود، و به هزاران هزار نوع عذاب گرفتار بود»!

و رايت امرأة على صورة الكلب و النار تدخل فى دبرها و تخرج من فيها، و الملائكة يضربون رأسها و بدنها بمقامع من نار.

«و نيز زنى را مشاهده كردم كه بشكل و قيافه سگ بود و آتش در بدن او مى ريختند و از دهان او خارج ميشد، و فرشتگان شكنجه گر با گرزهاى آتشين بسر و بدن او ميزدند».

سپس حضرت فاطمه عليه‌السلام با شنيدن اين چنين سرنوشتهاى دردناك، از پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ پرسيد: پدر جان! بيان كن، علت اينكه اينگونه افراد به چنين عذابها و مجازاتهائى گرفتار شده اند، چيست؟ و مگر اينها چه افرادى هستند؟

پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ بيان فرمود: دخترم اما آن زنى كه بموى سرش آويزان بود، بدين جهت است كه موى سر خود را از نامحرمان نمى پوشانده است!

اما علت مجازات زنى كه بزبان آويزان بود، اينست كه بشوهر خود اذيت و آزار ميكرده است!

اما، علت آويزان شدن آن زن به پستان خود، اين بود كه وى از كاميابى و آميزش شوهر خود جلوگيرى ميكرده است.

اما جهت اينكه زنى بپاهاى خود آويزان بود اينستكه: كانت تخرج من بينها بغير اذن زوجها وى بدون اذن و موافقت شوهر از خانه بيرون ميرفته است!

اما سبب اينكه آن زن گوشت بدن خود را ميخورد، اين بود كه، بدن خود را براى نامحرمان زينت و زيور ميكرده و جلوه گرى هاى شهوت آلود داشته است!

اما آن زنى كه دست و پاهايش بهم بسته و اسير مارها و عقربها بود، بدين خاطر است كه، وضوى او آلوده و ناقص، لباسش كثيف و نجس بود، و غسل جنابت و حيض را انجام نميداده، و نظافت و پاكيزگى نداشته، و بنماز خود هم ارزش و اهميت نداده و ضايع الصلاة بوده است. و نيز جهت آن زن گنگ و لال شده اين بود، كه از راه نامشروع زايمان ميكرده، و آن زن فرزند را فرزند شوهر خود معرفى مينموده و به دامن شوهر خود مى بسته است!

اما آن زنى كه گوشت بدنش قيچى ميشد، زنى است كه خود را در اختيار مردان نامحرم بطور نامشروح قرار ميداده است.

اما آن زنى كه، صورت و بدنش ميسوخت و روده هاى خود را ميخورد، كسى است كه، زنان را براى فحشأ و شهوترانى در اختيار مردان نامحرم قرار ميداده، و آن زنى كه، سرش ماند خوك و بدنش مانند بدن حمار بود، كسى است كه مرتكب عمل خائنانه سخن چينى و دروغ پردازى، و خلاصه ايجاد تفرقه و اختلاف ميان افراد ميشده است!

اما آن زنى كه، شكل و قيافه سگ داشت، و آتش داخل بدن او ميشد و از دهانش خارج مى گرديد، زنى است كه مرتكب آوازه خوانى و حسادت بردن نسبت به افراد ميشده است!

سپس پيغمبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ فرمود:

ويل لامرأة اغضبت زوجها، و طوبى المرأة رضى عنها زوجها (62).

«واى به حال زنى كه در اثر اعمال زشت و عصيان خود، خشم و ناراحتى شوهر را فراهم كند، و خوشا به حال زنى كه، به خاطر رفتار عاقلانه و انسانى خود، رضايت و خوشحالى و سرانجام رفاه و سعادت شوهر خود را بدست آورد».

## نامه امام رضا عليه‌السلام به مأمون

عبدالعظيم حسنى عليه‌السلام مى گويد: مأمون الرشيد عباسى، نامه اى به امام هشتم عليه‌السلام نوشت، و از آن حضرت درخواست پند و موعظه نمود، حضرت در جواب او نوشت: تو در دنيائى قرار گرفته اى كه، مدت آن معين است، و در آن عمل هر عمل كننده اى مورد قبول واقع مى شود. آيا نمى بينى مرگ چگونه بر دنيا و زندگى افراد احاطه دارد؟ و آرزوى آرزومندان را نقش بر آب ميسازد؟ و با اين وجود تو بسوى گناه و هوسهاى نفسانى سرعت گرفته اى، اما توبه و بازگشت را براى آينده گذاشته اى؟!

مرگ ناگهان اهل خود را در بر ميگيرد، و غفلت از مرگ، كار افراد عاقل و هشيار نيست.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| انك فى دنيا لها مدة |  | يقبل فيها عمل العامل |
| يقبل فيها عمل العامل |  | يسلب منها عمل العامل |
| يسلب منها عمل العامل |  | و تأمل التوبه من قابل |
| و الموت يأتى اهله بغتة |  | ماذاك فعل الحازم العاقل (63) |

## در شب جمعه

عبدالعظيم حسنى عليه‌السلام روايت مى كند، ابراهيم بن ابى محمود، به امام رضا عليه‌السلام عرض كرد: افرادى از جد تو روايت ميكنند، كه آن حضرت فرموده: «خداوند در هر شب جمعه به آسمان دنيا فرود ميايد!» شما در مورد اين حديث چه نظرى داريد؟

امام رضا عليه‌السلام فرمود:

لعن الله المحرفين الكلم عن مواضعه.

«خدا لعنت كند افرادى را كه سخن حق را از مسير خود تحريف و تغيير ميدهند».

بخدا سوگند، پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ اينطور نفرموده، بلكه آن حضرت فرموده است: خداوند در ثلث آخر هر شب جمعه، فرشته اى را به آسمان دنيا ميفرستد، و باو دستور ميدهد، كه فرياد بزند:

هل من سائل فاعطيه؟ هل من تائب فاتوب عليه؟ هل من مستغفر فاغفر له؟ يا طالب الخير اقبل، و يا طالب الشر اقصر....

«آيا نيازمندى هست كه باو عطا و بخشش نمايم؟ آيا توبه كننده اى هست تا توبه او را به بپذيرم؟ آيا استغفار كننده اى هست كه از من طلب آمرزش نمايد و من او را مورد مغفرت قرار دهم؟ اى طلب كننده خير و بركت، بسوى خدا روى آور، و اى طالب شر و ستم، از كردار خود دست بردار»!

آرى، اين فرشته پيوسته چنين ندا مى كند، تا صبح طلوع كند، و آنگاه به جايگاه خود برمى گردد (64).

## نشانه هاى شخص مؤ من

حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام از امام رضا عليه‌السلام روايت مى كند، كه آن بزرگوار فرمود: شخص مؤ من كسى است كه وقتى كار خيرى انجام دهد، خرسند و خوشحال گردد، و هر گاه كار بدى مرتكب شود، راه توبه و استغفار را پيش گيرد، و مسلمان واقعى كسى است كه، مردم از دست و زبان او آسايش داشته باشند، و كسيكه همسايه اش از آزار و اذيت او، در امان و آسايش نباشد، از شيعيان و پيروان ما نخواهد بود!

و المسلم الذى يسلم المسلمون من لسانه و يده، ليس منا من لم يأمن جاره بوائقه (65).

# فصل ششم: احاديث عبدالعظيم حسنى از امام جواد عليه‌السلام

در اين فصل، ترجمه تعدادى از احاديث را كه، جنبه اعتقادى و اخلاقى و آموزشى دارد، و حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام گاهى خود به حضور امام جواد عليه‌السلام مى رسيده، و به صورت سؤال و جواب، يا به وسيله نامه و مكاتبه، يا بنوع ديگرى آن را حضورى و مستقيم، از محضر آن بزرگوار آموخته است، مورد مطالعه و دقت قرار مى دهيم:

## سنت واجب و مستحب

عبدالعظيم حسنى عليه‌السلام از امام جواد عليه‌السلام و آنحضرت از پدران گرام خود، و آنان از پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ روايت كرده اند: سنت بر دو گونه است: سنت واجب، كه پيروى و عمل بآن سبب هدايت و ارشاد مى شود، و روى گرداندن از آن موجب ضلالت و گمراهى مى گردد. و سنت غيرواجب، كه عمل به آن باعث فضيلت و ثواب مى شود، و ترك آن گناه و معصيت محسوب نمى گردد.

السنة سنتان: سنة فى فريضة الاخذ بها هدى، و تركها ضلالة، و سنة فى غير فريضة، الاخذ بها فضيله، و تركها الى غير خطيئه (66).

## شيعه در عصر غيبت

عبدالعظيم حسنى عليه‌السلام از امام جواد عليه‌السلام و آن حضرت از پدران بزرگوار خود، از على عليه‌السلام روايت ميكنند، كه آنحضرت فرمود: قائم ما داراى غيبت طولانى است، و شيعيان ما در عصر غيبت مانند گوسفندانى كه دنبال چراگاه ميگردند، سرگردان خواهند بود، و بدنبال امام خويش ميگردند، اما هر كس بر دين خود ثابت قدم بماند، و روحيه او در طول غيبت خسته و افسرده نگردد، روز قيامت نزد من قرار خواهد گرفت. سپس فرمود: قائم ما آنگاه كه قيام كند، براى هيچكس در ذمه او بيعتى نيست، و او متابعت از كسى نخواهد كرد، و براى همين است كه، ولايت، و وجود او، از نظر مردم مخفى و پنهان است (67).

## گناهان كبيره

قبل از اينكه، روايت حضرت عبدالعظيم حسنى عليه‌السلام را درباره گناهان كبيره مورد مطالعه قرار دهيم، توجه بدو مطلب ضرورى بنظر ميرسد:

1 - گناه كبيره، يعنى گناه بزرگ، اما در اصطلاح شرع و از زبان امامان معصوم عليه‌السلام بآن دسته از گناهان، عموما گناهان كبيره گفته مى شود، كه در قرآن كريم يا روايت اهل بيت عليه‌السلام بطور صريح يا كنايه، براى مرتكب شونده اينگونه گناهان، وعده آتش جهنم داده شده باشد.

امام صادق عليه‌السلام فرموده است: الكبائر، التى اوجب الله عزوجل عليها النار (68).

2 - رواياتيكه تعداد گناهان كبيره را بيان مى كند، در مورد تعداد گناهان كبيره، عبارات مختلفى دارد، بعضى از روايات گناهان كبيره را، پنج، برخى هفت، و در موردى بيست و يك و در حديثى هم تعداد آن سى و يك گناه معرفى شده است، كه صرف نظر از علت اين تفاوتها، در اينجا روايت حضرت عبدالعظيم حسنى عليه‌السلام را كه، تعداد گناهان كبيره را، نوزده مورد ميشمارد، مورد دقت قرار مى دهيم:

حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام از امام جواد عليه‌السلام روايت كرده، كه آن حضرت نيز از پدر خود از قول موسى بن جعفر عليه‌السلام شنيده است كه، آن بزرگوار فرمود: «عمرو بن عبيد» خدمت امام صادق عليه‌السلام رسيد، و پس از سلام، بحضور آن امام نشست، و آيه الذين يجتنبون كبائر الاثم و الفواحش (69) را كه درباره گناهان كبيره است قرائت كرد، و پس از آن سكوت نمود.

امام صادق عليه‌السلام فرمود: چرا ساكت شدى؟ «عمرو بن عبيد» گفت: علاقه دارم، گناهان كبيره را از نظر قرآن برايم، بيان بفرماييد. آنگاه امام صادق عليه‌السلام گناهان كبيره را با ستناد آيات قرآن، بدين ترتيب معرفى كرد:

1 - بزرگترين گناهان، شريك قرار دادن براى خداست، و قرآن هم در اين باره فرموده است: هر كس براى خدا شريكى قائل شود، از بهشت محروم گرديده است (70).

2 - گناه كبيره ديگر، نااميدى از رحمت خداوند است و قرآن فرموده است: از رحمت الهى نااميد نمى شوند مگر كافران (71)!

3 - كبيره ديگر، غافل شدن از نقشه و مجازات پنهانى الهى است، و قرآن در اين باره فرموده: از مجازات پنهانى خداوند غافل نخواهند بود، مگر گروه كافران(72)!

4 - گناه كبيره ديگر، نافرمانى و ناراضى كردن پدران و مادران است كه، خداوند چنين افرادى را، ستمگر و بدبخت معرفى كرده است (73).

5 - آدم كشى و خونريزى نيز، گناه كبيره ديگرى است، و خداوند متعال، كشتن افراد بى گناه را حرام نموده، و مجازات آدم كشان را جهنم و عذاب جاويد قرار داده است (74).

6 - از معاصى بزرگ ديگر، نسبت ناپاكى و آلودگى بمردان و زنان پاكدامن مسلمان دادن است، و خداوند چنين تهمت زنندگانى را به لعنت دنيا و عذاب عظيم آخرت وعده داده است (75).

7 - گناه كبيره ديگر، خوردن مال يتيمان و تصرف نامشروع در زندگى آنهاست، خداوند در اين باره ميفرمايد: كسانيكه مال يتيمان را ميخورند، مانند اين است كه آتش ميبلعند، و بزودى گرفتار آتش دوزخ نيز خواهند شد (76).

8 - گناه كبيره ديگر، فرار از جنگ است، كه طبق وعده قرآن هر كس پشت به جنگ كند، مشمول غضب الهى و آتش دوزخ خواهد بود (77).

9 - گناه كبيره ديگر، رباخوارى است، كه وضعيت چنين افرادى در قيامت، مانند شيطان زدگان و جن زدگان خواهد بود (78).

10 - از گناهان كبيره ديگر، جادوگرى و ساحرى است، كه خداوند براى قيامت شخص جادوگر جز عذاب و مجازات دردناك بهره ديگرى قرار نداده است (79)!

11 - گناه كبيره ديگر، زناكارى و ناپاكى دامن است، كه خداوند براى آن عمل، مجازات دو چندان و آتش ابدى و ذليل كننده قرار داده است (80).

12 - از گناهان كبيره ديگر، قسم دروغ است، كه دروغ، دروغگو را در فساد و آلودگى غوطه ور ميسازد، و او خداوند و ارزشهاى دينى و مقدسات را وسيله معامله و منافع خود قرار ميدهد، كه اينان در آخرت بهره و عاقبت خوبى نخواهند داشت (81)!

13 - گناه كبيره ديگر، خيانت در اموال و اسرار و ناموس مسلمانان و دوز و كلك كارى است كه، بفرموده قرآن: چنين افرادى با دست به زنجير بسته، در صحراى قيامت حاضر خواهند شد (82).

14 - خوددارى از پرداخت زكات، گناه كبيره ديگرى است كه خداوند روز قيامت چنين متخلفينى را با همان اموال و اندوخته هاى طلا و نقره گداخته، مجازات خواهد نمود (83).

15 - گناه كبيره ديگر گواهى دروغ و نيز كتمان شهادت واجب است كه، خداوند فرموده: هر كس شهادت حقى را پنهان دارد، و از گواهى شهادت حقى خوددارى كند، قلب او گرفتار گناه و عصيان خواهد شد (84).

16 - از جمله ديگر گناهان كبيره، شرابخوارى و ميگسارى است، كه خداوند آنرا ممنوع و حرام كرده، و زشتى آنرا در رديف بت پرستى و شرك قرار داده است (85).

17 - گناه كبيره ديگر، نماز نخواندن بدون دليل و ترك هر عمل واجب ديگرى از احكام الهى است، كه درباره خوددارى از نماز خواندن، پيامبر اسلام فرموده است:

من ترك الصلاة متعهد فقد برى من ذمة الله و ذمة الرسول (86).

هر كس نماز را از روى عمد و بدون علت ترك كند، از تعهد بندگى خدا و پيمان اطاعت رسول خارج شده، به پرتگاه شرك لغزيده است!

18 و 19 - گناهان كبيره ديگر، عبارت است از: پيمان شكنى، ناديده گرفتن قول و قرار، و نيز قطع رابطه با قوم و خويشان، كه خداوند متعال، چنين افرادى را هم، مورد تنفر و لعنت خود قرار داده، و عاقبت بدى را براى آنان مقرر داشته است (87):

امام موسى بن جعفر عليه‌السلام فرمود: عمرو بن عبيد، با شنيدن اين مطالب، از محضر امام صادق عليه‌السلام خارج شد، در حالى كه با صداى بلند گريه ميكرد و ميگفت: هر كس در برابر شما خاندان پيامبر، اظهار عقيده خودسرانه كند و در مقابل علم و فضيلت شما ادعائى داشته باشد و مطالب اسلام را بر اساس هوى و هوس خود توجيه كند، يقينا راه هلاكت و نابودى را پيش گرفته است (88).

## زيارت امام رضا عليه‌السلام

حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام از امام جواد عليه‌السلام روايت مى كند، كه آن بزرگوار فرمود:

ضمت لمن زار ابى بطوس عارفا بحقه الجنة على الله تعالى (89).

«كسيكه پدرم را در طوس زيارت كند، و نسبت به مقام او معرفت داشته و او را امام واجب الاطاعه بداند، من بهشت را براى او ضمانت ميكنم».

همچنين عبدالعظيم حسنى عليه‌السلام مى گويد: بامام جواد عليه‌السلام عرض كردم، من درباره زيارت قبر حضرت سيدالشهدأ و زيارت پدر بزرگوار تو در طوس متحيرم كه كدام را انتخاب كنم، شما در اين باره چه دستورى داريد؟

امام جواد بمن فرمود: اندكى صبر كن، آنگاه داخل اتاق شد، و بعد از اتاق بيرون آمد، و در حاليكه اشك از چشم او بروى گونه هاى او سرازير بود، فرمود:

زوار قبر ابى عبدالله كثيرون، و زوار قبر ابى بطوس ‍ قليلون (90)

«زائرين قبر امام حسين عليه‌السلام در كربلا فراوانند، اما زائرين قبر پدرم در طوس كم مى باشند».

## موعظه هاى حكيمانه على عليه‌السلام

حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام مى گويد: به امام جواد عليه‌السلام عرض كردم، از پدران خود براى من حديثى بيان كن، آنحضرت فرمود: پدرم از جد خود، و او بوسيله پدران خود از اميرالمؤ منين عليه‌السلام روايت كرده است:

لايزال الناس بخير ماتفاوتوا، فاذا استووا هلكوا!

«تا ماداميكه مردم با هم تفاوت دارند و مساوى نيستند، در خير و سعادت خواهند بود، اما هر گاه همه مردم يكسان و مساوى شوند، هلاك و نابود خواهند شد»!

درخواست كردم آنحضرت بيشتر موعظه كند، امام عليه‌السلام از زبان على عليه‌السلام فرمود: لوتكاشقتم ما تدافنتم!

اگر در مقام افشاگرى و پرده درى يكديگر برآئيد، نمى توانيد معايب و نواقص خود را رفع كنيد، و در جهت اصلاح و تكامل هم اقدام كنيد.

وى درخواست موعظه بيشترى كرد، آنحضرت، از على عليه‌السلام روايت كرد:

انكم لن تسعوا الناس باموالكم، فسعوهم بطلاقة الوجه و حسن اللقأ....

«شما هرگز نميتوانيد، بوسيله مال و ثروت خود، مردم را بخود جلب و جذب كنيد. بنابراين، با چهره گشاده و لبخند، و نيز با برخورد شايسته و گيرا، افراد را بخود جذب و علاقمند نمائيد، زيرا من اين مطلب را از رسول خدا شنيدم».

باز هم من عرض كردم بيشتر بفرمائيد، آنحضرت از على عليه‌السلام نقل كرد:

من عتب على الزمان، طالت معتبته.

«هر كس بر (مردم) روزگار خشمگين شود، ناراحتى و اندوه او طولانى مى گردد».

گفتم، زيادتر بيان كنيد، اضافه كرد، على عليه‌السلام فرمود:

مجالسة الاشرار تورث سؤالظن بالاخيار.

«همنشينى و معاشرت با زشتكارن، سبب بدبينى به نيكان مى شود».

موعظه بيشتر خواستم، از قول على عليه‌السلام فرمود:

بئس الزاد الى المعاد، العدوان الى العباد.

«دشمنى و تجاوز به بندگان خدا، رهتوشه بسيار بدى براى روز قيامت خواهد بود».

درخواست اندرز بيشترى كردم، از على عليه‌السلام بيان نمود:

قيمة كل امرأة ما يحسنه.

«ارزش و شخصيت هر انسانى بستگى دارد، به اعمال نيك و مفيدى كه او انجام ميدهد».

تقاضاى موعظه بيشترى كردم، وى از على عليه‌السلام حديث كرد:

المرء مخبوء تحت لسانه.

«شخصيت انسان زير زبان او پنهان است، و انسان تا لب به سخن نگشايد عيب و هنر او شناخته نميشود».

از امام جواد عليه‌السلام موعظه زيادترى خواستم، از على عليه‌السلام روايت كرد:

التدبير قبل العمل، يؤ منك من الندم.

«انديشه و مطالعه قبل از اقدام بهر كارى، موجب محفوظ ماندن از حسرت و پشيمانى بعدى براى تو مى گردد».

باز هم عرض كردم، مرا موعظه كن، آنحضرت از على عليه‌السلام بيان كرد:

من وثق بالزمان صرع.

«هر كس به زمان و روزگارى اعتماد و تكيه كند، بر زمين خواهد خورد».

همچنين موعظه بيشترى خواستم، گفت: على عليه‌السلام فرموده است:

خاطر بنفسه من استغنى.

«هر كس خود را بى نياز و مستقل احساس كند، خويشتن را بورطه هلاكت و نابودى كشانده است».

باز هم ادامه موعظه را خواستار شدم، از زبان على عليه‌السلام بيان فرمود:

قلة العيال، احد اليسارين.

«يكى از دو وسيله آسايش زندگى، كم بودن عائله و نان خورهاست».

من پيگير موعظه بيشترى شدم، از على عليه‌السلام روايت كرد:

من دخله العجب هلك.

«هر كس بر مركب خودخواهى و خودمحورى نشيند، خويشتن را به هلاكت و نابودى كشانده است»!

موعظه بيشترى از حضرت جواد عليه‌السلام تقاضا نمودم، وى از على عليه‌السلام روايت نمود:

من ايقن بالخلف جاد بالعطيه.

«هر كس يقين داشته باشد، اعمال نيك پس از مرگ بدرد او خواهد خورد، و از بخشش و كمك نسبت به همنوعان خود مضايقه نخواهد كرد».

باز هم از امام جواد عليه‌السلام خواستم اضافه بفرمايند، آن بزرگوار اضافه كرد: على عليه‌السلام فرموده است:

من رضى بالعافية ممن دونه، رزق السلامة ممن فوقه.

«هر كس با گذشت و خيرخواهى نسبت به زيردستان خشنود گردد. از اذيت و آزار بالاتر و قوى دست تر از خود، مصون و سالم خواهد ماند».

آنگاه حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام بحضور امام جواد عليه‌السلام عرض كرد: اين موعظه ها مرا كفايت مى كند، كمال استفاده را بردم و همين اندازه براى رسيدن به سعادت انسانى مرا كفايت خواهد كرد (91).

## انتظار ظهور مهدى (عج)

حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام روايت مى كند: به حضور امام جواد عليه‌السلام وارد شدم، و خواستم از آن حضرت درباره قائم آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ سؤالى كرده باشم، كه آيا او همان مهدى موعود است؟

اما قبل از اينكه من سؤال خود را مطرح كنم، آن بزرگوار خود شروع به سخن كرد و فرمود: اى ابوالقاسم! قائم ما، همان مهدى عليه‌السلام است كه، در زمان غيبت انتظار او واجب، و به هنگام ظهور اطاعت او واجب خواهد بود، و او سومين فرزند از اولاد من است.

آرى، سوگند به خدائى كه، محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ را به رسالت فرستاد و مقام امامت را مخصوص خاندان ما گردانيد، اگر از دنيا جز يكروز باقى نمانده باشد، خداوند متعال آنروز را آنقدر طولانى ميگرداند، تا مهدى عليه‌السلام از پس پرده غيبت ظهور كند و سراسر زمين را از عدالت و انسانيت لبريز گرداند، همانطور كه از ظلم و ستم انباشته شده باشد.

بارى، خداوند، مقدمات كار قيام او را در يك شب فراهم مى كند، به همان ترتيبى كه كار موسى بن عمران را در حاليكه رفت از كوه طور آتش بيآورد اصلاح فرمود، و او را بخاندان خود برگردانيد، در حاليكه او پيامبر شده بود.

آنگاه در پايان سخن خود فرمود: افضل اعمال شيعتنا انتظار الفرج (92).

بهترين اعمال شيعيان ما، انتظار فرج و ظهور امام زمان است.

## «ذوكفل» كيست؟

حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام مى گويد: نامه اى به امام جواد عليه‌السلام نوشتم، و ضمن آن از اسم «ذوكفل» جويا شدم و اضافه بر اين خواستم، بدانم وى از پيامبران مرسل بوده است، يا نه؟

آن حضرت در جواب نامه من نوشت: خداوند يكصد و بيست و چهار هزار پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ فرستاده، كه سيصد و سيزده نفر آنان از مرسلين بوده اند، و ذوالكلفل نيز از آنان محسوب مى شود.

آرى، ذوالكلفل عليه‌السلام پس از حضرت سليمان بن داود عليه‌السلام برسالت مبعوث شد، و مانند داود ميان مردم قضاوت و حكومت ميكرد، و هرگز جز براى رضاى خدا خشمناك نشد، و نام او هم «عويديا» بود، و منظور از آيه واذكر اسماعيل واليسع وذاالكفل كل من الاخيار (93). همين بزرگوار است (94).

# فصل هفتم: روايات عبدالعظيم عليه‌السلام، از امام هادى عليه‌السلام

با توجه باينكه حضرت عبدالعظيم حسنى عليه‌السلام از اصحاب امام جواد عليه‌السلام و امام هادى عليه‌السلام بوده و با آن بزرگواران مراوده و معاشرت زيادى داشته، از آن دو امام معصوم، اخبار و احاديث فراوانى نقل كرده است، كه برخى از احاديث وى را از امام جواد عليه‌السلام در فصل ششم همين كتاب مطالعه كرديم، اكنون در اين فصل نيز بعنوان نمونه، تعداد چهار حديث او را كه از امام هادى عليه‌السلام آنرا بطور مستقيم و بدون واسطه روايت كرده، و بيشتر جنبه اخلاقى و اجتماعى براى امروز ما دارد، مورد بررسى قرار مى دهيم:

## چرا ابراهيم، خليل ناميده شد؟

عبدالعظيم حسنى عليه‌السلام از امام هادى عليه‌السلام روايت مى كند، كه آن بزرگوار فرمود: خداوند متعال، ابراهيم خليل عليه‌السلام را باين جهت دوست و خليل خود قرار داد، كه او بر محمد و اهل بيت عليه‌السلام او سلام و صلوات ميفرستاد (95).

## اوقات نامناسب زناشوئى

عبدالعظيم حسنى عليه‌السلام، از امام هادى عليه‌السلام نقل مى كند، كه آن بزرگوار از پدر خود، امام جواد عليه‌السلام روايت كرده است: عمل زناشوئى در اول، وسط و آخر هر ماه مناسب نخواهد بود، و كسيكه در اين اوقات عمل زناشوئى انجام دهد، بيم آن ميرود فرزنديكه بدنيا ميآيد مجنون باشد، آيا نديده ايد كه جنون بيشتر ديوانگان در اول، وسط، و آخر ماه افزايش پيدا مى كند؟

همچنين كسى كه به هنگام قمر در عقرب بودن، عقد ازدواج برقرار كند خيرى نخواهد ديد، سپس آن حضرت فرمود: كسيكه وقتى ازدواج كند كه ماه در محاق باشد (در اواخر ماه)، بايد منتظر ساقط شدن فرزند خود باشد (96)!

## مردم قم و آبه

حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام از امام هادى عليه‌السلام روايت مى كند، كه آن بزرگوار فرمود:

اهل قم واهل آبه مغفور لهم لزيارتهم لجدى على بن موسى بن الرضا عليه‌السلام بطوس.

«يعنى، مردم قم و آبه (كه اكنون از نواحى ساوه است) مورد رحمت و مغفرت خداوند قرار ميگيرند، زيرا آنان قبر پدرم را در طوس زيارت ميكنند».

آرى، هر كس پدرم را زيارت كند، و در راه آن زيارت حتى به اندازه قطره بارانى كه از آسمان بسر او ميچكد رنج ببيند، خداوند بدن او را از آتش ‍ دوزخ محفوظ مى دارد (97)!

## سخنان موسى عليه‌السلام با خدا

عبدالعظيم حسنى عليه‌السلام از امام هادى عليه‌السلام حديث مى كند كه آنحضرت فرمود: وقتى موسى بن عمران با خداوند سخن ميگفت، عرض كرد: پروردگارا! پاداش كسيكه شهادت بدهد، من پيامبر و فرستاده تو هستم، چيست؟

خداوند فرمود: فرشتگان من نزد او ميروند، و او را مژده بهشت ميدهند.

موسى بن عمران عرض كرد، خداوندا! كسيكه در برابر تو بنماز و عبادت بايستد چه پاداشى دارد؟

خداوند فرمود: بخاطر ركوع و سجود و قيام و قعود او، من به فرشتگان مباهات ميكنم، و هرگز او را عذاب نخواهم كرد.

موسى عرض كرد، پروردگارا! كسيكه بخاطر رضايت تو نيازمندى را سير كند، چه اجرى دارد؟

فرمود: روز قيامت دستور ميدهم، اعلام كنند، چنين كسى آزاد شده از آتش دوزخ است. موسى عرض كرد خدايا! پاداش كسيكه صله رحم كند، چيست؟

فرمود: عمر او را طولانى ميكنم، و سختيهاى جان كندن را بر او آسان ميگردانم، و نگهبانان بهشت، او را مورد خطاب قرار ميدهند و ميگويند: بسوى ما بشتاب، و از هر درى ميل دارى، ببهشت وارد شو. موسى عرض ‍ كرد، خدايا پاداش كسيكه از اذيت مردم خوددارى كند و با آنان به نيكى و مهربانى رفتار نمايد چگونه است؟!

فرمود: آتش جهنم، براى او فرياد برميآورد: از من كنايه گيرى كن، براى تو بسوى من راهى نيست! موسى عرض كرد: پروردگارا، پاداش كسيكه ذكر ترا با قلب و زبان هرگز ترك نكند چه خواهد بود؟

فرمود: اين موسى! روز قيامت او را زير سايه عرش خود قرار ميدهم، و در پناه رحمت من محفوظ خواهد بود!

موسى عرض كردت خداوندا! كسيكه كتاب حكيمانه ترا در پنهان و آشكارا تلاوت كند، چه پاداشى خواهد داشت؟ فرمود: او را بسرعت برق از پل صراط عبور خواهيم داد.

موسى درخواست نمود، خدايا، پاداش كسيكه در برابر آزار و اذيت و دشنام نااهلان صبر و تحمل بخرج دهد، چگونه خواهد بود؟

فرمود: او را در شدائد و سختيهاى قيامت كمك خواهيم كرد، موسى سؤال كرد: خداوندا، اجر كسيكه از ترس نافرمانى تو گريه كند، چيست؟ فرمود: چهره او را از حرارت دوزخ و دل او را از هراس قيامت حفظ ميكنم. موسى عرض كرد: وضعيت كسانيكه بخاطر شرم از تو، از خيانت بديگران خوددارى كند، چه خواهد شد؟

فرمود: او را در روز قيامت امنيت و آسايش ميبخشم. باز هم موسى بعرض رسانيد: خدايا، بكسيكه مؤ منين و بندگان اطاعت كننده ترا دوست بدارند، چه پاداشى خواهى داد؟

فرمود: آتش جهم را بر بدن او حرام خواهم كرد.

موسى سؤال كرد: پروردگارا! پاداش كسيكه كافرى را بهدايت اسلام دعوت كند چه چيزى خواهد بود؟

فرمود: اى موسى باو اجازه ميدهم، كه بتواند روز قيامت از هر كسى كه بخواهد شفاعت كند!

موسى عرض كرد: خداوندا، پاداش كسيكه نمازهاى خود را اول وقت بخواند، چه خواهد بود؟

فرمود: درخواستهاى او را ميپذيرم، و بهشت را براى او آزاد ميگردانم.

عرض كرد، پاداش كسيكه از خوف تو، وضوى خود را بطور كامل و صحيح انجام دهد، چه خواهد بود؟

فرمود: چنين كسى در روز قيامت بصورتى مبعوث مى گردد كه، نور پرفروغى از جبهه او جلوه گرى مى كند.

موسى عرض كرد: خدايا، پاداش كسيكه صرفا به خاطر تو، ماه رمضان را روزه بگيرد، چيست؟

فرمود: روز قيامت او را در جائى قرار خواهم داد، كه از هر گونه هول و وحشتى در امان بماند!

موسى عرض كرد: پاداش كسيكه ماه رمضان را براى حرف مردم، يا نماياندن بديگران روزه بگيرد، چه خواهد بود؟

خداوند متعال فرمود: مزد او مانند پاداش كسى است كه، اصلا روزه نگرفته باشد (98)!

# فصل هشتم: فضيلت و فلسفه زيارت عبدالعظيم حسنى عليه‌السلام

در مورد فضيلت زيارت، امامزاده واجب التعظيم و سيدالكريم، عبدالعظيم حسنى عليه‌السلام دو حديث وارد شده، كه بمنظور توجه بيشتر به زيارت آن بزرگوار، و درك فضيلت و معنويت بهتر از آستان نورانى آن سيد جليل القدر، آن احاديث را مورد بررسى و مطالعه قرار مى دهيم:

## 1 - من زار قبره، وجبت له الجنة. (99)

اين حديث ظاهرا از امام دهم حضرت هادى عليه‌السلام است، آنحضرت فرموده است: هر كس قبر عبدالعظيم حسنى عليه‌السلام را زيارت كند، بهشت بر او واجب مى گردد.

2 - مردى از «شهر رى» مى گويد: در «سامرا» بحضور امام هادى عليه‌السلام رسيدم، آن بزرگوار از من سؤال كرد، كجا بودى؟ پاسخ دادم: زرت الحسين بن على عليه السلام.

من بزيارت حسين بن على عليه‌السلام رفته بودم، و اكنون از كربلا ميآيم. فقال: اما انك لوزرت قبر عبدالعظيم عندكم، لكنت كمن زار الحسين عليه السلام (100).

آن حضرت فرمود: توجه داشته باش، اگر قبر حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام را كه نزد شماست زيارت كرده بودى، مثل اين بود كه بزيارت قبر حسين بن على عليه‌السلام رفته باشى!

بنابراين، بدليل بيان امام دهم، پاداش زيارت حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام با فضيلت زيارت سيدالشهدأ عليه‌السلام مساوى مى باشد.

آنوقت ممكن است، بخاطر مقايسه زيارت آن بزرگوار با زيارت حضرت سيدالشهدأ عليه‌السلام اين مطلب مطرح شود، كه: زيارت حضرت عبدالعظيمى كه، اولا نسب او با چهار واسطه به امام مجتبى عليه‌السلام ميرسد، و ثانيا مبارزه و فضيلت شهادتى نداشته است، با زيارت حضرت حسينى كه اولا خود امام معصوم است، و نيز فرزند على عليه‌السلام و فاطمه عليه‌السلام مى باشد، و ثانيا در راه خدا آنهمه مصيبتها و رنجها كشيده، و بفيض بزرگ شهادت رسيده، چگونه ممكن است، با هم مساوى و هم سنگ باشد؟!

براى توضيح اين معنى، دو مطلب پراهميت را، مورد دقت قرار مى دهيم:

## الف: اعتبار سند حديث

اين حديث از نظر سند و مدرك معتبر است، و بسيارى از عالمان آگاه و حديث شناس، و مورخ و فقيه، آنرا در كتابهاى متين و ارزشمند خود آورده اند، كه از باب نمونه، تعدادى از كتابها و نويسندگان آنرا، مورد توجه قرار مى دهيم:

1 - محمد بن قولويه قمى، در كتاب «كامل الزيارات» ص ‍ 324.

2 - شيخ صدوق، در كتاب «ثواب الاعمال» ص 124.

3 - حاج ميرزا حسين نورى، در كتاب «مستدرك الوسائل» ج 3، ص 614 و 669.

4 - حاج شيخ عباس قمى در كتاب «سفينة البحار» ج 2، ص ‍ 121.

5 - حاج شيخ عباس قمى در كتاب «مفاتيح الجنان» ص 656.

6 - حاج شيخ عباس قمى در كتاب «منتهى الامال» ج 1، ص ‍ 179.

7 - محمد بن على اردبيلى در كتاب «جامع الرواة» ج 1، ص ‍ 460.

در كتابهاى ديگر زيارتى و حديثى شيعه نيز اين حديث آمده است، و علماى بزرگ حديث و رجال، همگان اين حديث را از لحاظ سند و مدرك معتبر و موثق دانسته اند، و موضوع حديث از لحاظ مدرك خدشه بردار نيست.

## ب: دلالت و مفهوم حديث

از لحاظ دلالت و مفهوم نيز، جهت تبيين معنى اين حديث، مناسب است كه اين جهات را مورد، دقت قرار دهيم:

## 1 - موضوع مبارزه و هجرت

براى ارزش مبارزه و جهاد و فداكارى و شهادت حضرت ابى عبدالله عليه الصلاة و السلام، هرگز نميتوان اندازه اى قرار داد، و عمل آن بزرگوار را با اعمال ديگران مقايسه نمود: زيرا: الاسلام، نبوى الحدوث و حسينى البقأ.

يعنى، اسلام بوسيله پيامبر بوجود آمد، و سبب بقأ و استمرار آن، حسين بن على عليه‌السلام بوده، و اين معنى هم براستى يك واقعيت اجتناب ناپذير است.

اما حضرت عبدالعظيم حسنى عليه‌السلام هم آنگونه نيست كه، مبارزه و جهادى نكرده، و در راه اسلام، صدمات و مشقتهائى تحمل ننموده باشد، بلكه همانطور كه در فصل دوم تحت عنوان «مبارزه با ظلم و ستم» و نيز در فصل چهارم مطالعه كرديم، آن بزرگوار هم، بخش ‍ زيادى از عمر خود را، در راه مبارزه و ستيز با حكام جور گذرانده، و تحت تعقيب بوده، و درگيرى و آوارگى داشته، و نيز قيام و هجرت نموده است، و ميتواند، مشمول آيه: و من يخرج من بيته مهاجرا الى الله... (101) قرار گيرد، و زيارت او، داراى ارزش و فضيلت زيادى باشد.

## 2 - اطاعت و ولايت اهل بيت عليه‌السلام

اگر چه نسب عبدالعظيم حسنى عليه‌السلام با چهار واسطه بامام حسن مجتبى ميرسد، و باصطلاح وى امامزاده است، اما نبايد فراموش ‍ كرد كه، وى امامزاده بزرگوارى است، كه بخاطر خلوص و اطاعت، بمقامى ميرسد كه، امام هادى عليه‌السلام ميفرمايد: انت ولينا حقا (102).

روى اين حساب، او ولى، ولى الله مى گردد، و در مورد ديگر، آنحضرت بخاطر مقام علمى و بيان حديث و نشر فرهنگ تشيع، براى عبدالعظيم حسنى عليه‌السلام سلام ميرساند، و از شخصيت او تجليل بعمل مى آورد (103).

## 3 - بيان عظمت و تقويت عقيده

جهت ديگرى را كه در تبيين اين حديث ميتوان مورد توجه قرار داد اينست كه، ممكن است، امام هادى عليه‌السلام نسبت بآن مردميكه از «شهر رى» به زيارت حسين بن على عليه‌السلام مشرف شده، نظر خاصى داشته، و باصطلاح حديث ناظر به مورد خاصى صدور يافته است، يعنى ممكن بوده آن مرد مقام حضرت عبدالعظيم را مورد توجه قرار نميداده، و نسبت بآن بزرگوار بى اعتنا و يا كم توجه بوده است، و امام هادى (عليه السلام ) خواسته است از اين راه، از مقام والاى سيدالكريم، تجليل كرده، و اعتقاد آن مرد را تقويت نموده باشد و بدين لحاظ چنين مطلبى را درباره زيارت وى، براى آن مرد، ابراز داشته است!

علامه عاليقدر، مرحوم شيخ عبدالحسين امينى، نويسنده كتاب كم نظير «الغدير» در پاورقى كتاب كامل الزيارات» مينويسد: اين حديث بخصوصيت آن راوى و آن مرد زيارت كننده، توجه خاصى دارد، و معلوم مى شود، كه آن شخص نسبت به مقام حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام بى اعتنا بوده و از خود نسبت بآن حضرت رغبتى نشان نميداده، و از مقام و شخصيت والاى آن بزرگوار، بى اطلاع بوده است (104).

و حضرت هادى عليه‌السلام هم خواسته است، بدين وسيله، عظمت عبدالعظيم را مورد تجليل قرار داده و معرفت آنمرد را تقويت نموده باشد.

## 4 - شرائط خاص زمان و مكان

ممكن است شرائط خاص زمانى و مكانى، سبب گرديده باشد، كه امام هادى عليه‌السلام فضيلت زيارت حضرت عبدالعظيم را مانند فضيلت زيارت سيدالشهدأ عليه‌السلام محسوب داشته، و اين درك فضيلت را مخصوص آن زمان قرار داده است.

زيرا همانطور كه در فصل چهارم اين كتاب خوانديم، متوكل عباسى، و برخى ديگر از حكام جور، پس از تخريب بارگاه حضرت حسين (عليه السلام ) براى جلوگيرى از زيارت آن بزرگوار، مأموران دژخيم و جلادى را، به مراقبت و نگهبانى گماشته بودند، كه به صغير و كبير رحم نمى كردند، و جان افراد در خطر كشته شدن قرار ميگرفت، و حتى زائرين زيادى را، بيرحمانه بخاك و خون كشيده بودند (105).

آنگاه حضرت هادى عليه‌السلام خواسته است، با بيان عظمت و فضيلت زيارت عبدالعظيم حسنى عليه‌السلام بدين وسيله، جان افراد را از مرگ و خطر حفظ كرده باشد.

## 5 - تشكيل پايگاه و مركز تبليغ

مسئله لزوم پايگاه سازى و تشكيل مراكز تجمع نيروها و اجتماعات، موضوعى است، كه بطور كلى از اخبار و احاديث بدست مى آيد، روشن مى شود كه ائمه اطهار دوست ميداشتند، شيعيان با هم باشند، گرد هم جمع شوند، مذاكره كنند، و براى حفظ كيان تشيع و نشر معارف و گسترش مكتب، فعاليت هاى دينى و تبليغى و اجتماعى داشته باشند.

براى اين مطلب هم، دلائل و شواهد فراوانى وجود دارد، كه برخى از آن را مورد مطالعه و دقت قرار مى دهيم:

الف: «خثيمه» مى گويد براى خداحافظى به حضور امام باقر عليه‌السلام رفتم، آن بزرگوار براى شيعيان سلام رسانيد، و سفارش كرد، آنان تقوى پيشه باشند، توانگران از نيازمندان حمايت نمايند، در اجتماعات هم شركت كنند و با يكديگر ملاقات و مذاكره برقرار سازند، سپس ‍ فرمود:

و ان لقيا بعضهم بعضا حياة لامرنا، رحم الله عبدا احيا امرنا (106).

«اگر شيعيان ما با هم ملاقات و ديدار داشته باشند، اين كار سبب احياى راه ما مى شود، خدا رحمت كند بنده اى را كه راه و هدفهاى ما را زنده بدارد».

ب: وقتى امام زين العابدين عليه‌السلام كنار قتلگاه شهيدان كربلا، منقلب و ناراحت مى شود، حضرت زينب عليه‌السلام او را دلدارى ميدهد، كه وضع آن جسدهاى مطهر اين طور نمى ماند!

و ينصبون لهذا الطف علما لقبر ابيك سيدالشهدأ، لايدرس اثره و لايعفو رسمه على كرور الايام (107).

«فرزند برادرم! از اينكه وضع بدنهاى اين شهدأ و آثار آنان را اينگونه مى بينى، ناراحت نباش، در سرزمين كربلا، براى قبر پدر بزرگوار تو، علامت و مركزى بوجود ميآيد، كه آثار آن هرگز محو و نابود نمى گردد، بلكه با مرور ايام آثار آن زنده تر و پاينده مى شود»!

ج - «على بن مهزيار» مى گويد: از امام جواد عليه‌السلام سؤال كردم، اى امام بزرگوار، قربانت گردم، آيا فضيلت زيارت پدر شما امام رضا عليه‌السلام بيشتر است يا فضيلت زيارت امام حسين عليه‌السلام؟

آن حضرت فرمود:

زيارة ابى افضل، و ذلك ان ابا عبدالله يزوره كل الناس و ابى لايزوره الا الخواص من الشيعه (108).

«زيارت پدرم داراى فضيلت بالاتر است، و علت آنهم اينست كه اباعبدالله عليه‌السلام را همه مردم زيارت ميكنند، اما زيارت پدرم را فقط عده خاصى از شيعه انجام ميدهند».

«علامه امينى» در تفسير و تبيين اين حديث مينويسد: در متن حديث دليل مستحب بودن و بالاتر بودن زيارت امام رضا عليه‌السلام روشن است و منظور اين نيست كه بطور مطلق زيارت امام رضا عليه‌السلام بر زيارت امام حسين عليه‌السلام برترى دارد، بلكه اين روايت ناظر به زمان خاصى است كه، زيارت كنندگان قبر امام رضا عليه‌السلام كم بوده اند و به خاطر دورى راه و موانع ديگر (كه آنروز در شهرهاى حجاز و ساير جاها نسبت به شيعيان حاكم بوده) نسبت بآن علاقه نشان نمى دادند (109)!

بنابراين، از اينكه امام باقر عليه‌السلام ملاقات افراد و تشكيل اجتماع را دوست مى دارد، و بدان توصيه مى كند، حضرت زينب امام سجاد عليه‌السلام را دلدارى و نويد ميدهد كه، مزار حسين عليه‌السلام مركز ولايت و تجمع پيروان آن حضرت مى شود، و امام جواد عليه‌السلام براى زياد شدن زائرين قبر امام رضا عليه‌السلام فضيلت برتر معرفى مى كند، به اين نتيجه ميتوان رسيد كه، پيشوايان اسلام، تأسيس ‍ مراكز جديد و پايگاههاى زيارت و اجتماعات را، به منظور احياى آثار امامت و ولايت دوست مى داشته اند و براى آن تشويق و تأكيد مى نمودند.

روى اين حساب، بيان امام هادى عليه‌السلام كه، فرموده: اگر كسى حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام را در «شهر رى» زيارت كند مثل اين است كه، حسين عليه‌السلام را در كربلا زيارت نموده، شايد يك جهت عمده آن اين باشد كه آن حضرت ميخواسته است با اين گونه تحريكها و تشويقها، براى معرفى اهل بيت عليه‌السلام و نشر معارف خاندان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ پايگاه عبادت و زيارت، و بالاخره، مركز تبليغ و ارشاد و مبارزه و سازندگى جديدى بوجود آورده باشد.

خاصه اينكه در عصر امام جواد و امام هادى عليه‌السلام بارگاه امام حسين عليه‌السلام مورد توجه شيعيان واقع شده بود و با وجود فشارها و مخالفتهاى دشمن، هر طورى شده بود، آنان بزيارت آن بزرگوار مشرف ميشدند، اما «شهر رى» و مزار عبدالعظيم عليه‌السلام برخلاف قبر امام حسين عليه‌السلام كه در مركز بلاد اسلامى مانند: مكه مدينه و نجف واقع شده بود، آنروز زائر كمترى داشت!

اضافه بر اين، آنطور كه از بيان امام هادى عليه‌السلام نسبت به آن مردى كه كربلا رفته بود، استفاده مى شود، وى و شايد ديگران هم، به مقام بلند حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام آن معرفت لازمى را كه مى بايست داشته باشد، نداشته اند، بدين لحاظ امام هادى عليه‌السلام خواسته است اولا، شخصيت آن بزرگوار را معرفى كرده، ثانيا، عقيده آن راوى را تقويت نموده (110) و ثالثا، با تشويق جهت توجه و تشكيل مركز جديد تبليغى و مبارزاتى، ارشاد مفيدى نموده باشد، بدين خاطر، زيارت حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام را با زيارت حضرت حسين عليه‌السلام مساوى دانسته، و ضرورى شناخته است!

# فصل نهم: آداب زيارت حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام

براى زيارتها و آداب آن، از سوى پيشوايان معصوم، در كتابهاى دعا، حديث و فقه، دستورات فراوان و مصرانه اى وارد شده، حتى از لحاظ معنوى براى زيارت پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ و امامان معصوم و نيز برخى از امام زادگان و اوليأ الهى، به زيارت كننده، وعده بهشت داده شده است (111).

اما در مورد روش زيارت، بگونه ايكه اولا زيارت مطابق با دستورات دينى صورت گيرد، و ثانيا زيارت نتيجه اخلاقى، فرهنگى و تربيتى بدنبال داشته باشد، يك سلسله دستوراتى وارد شده، كه همه آن دستورات را بطور كلى، به دو بخش مى توان تقسيم نمود:

## الف: آداب ظاهرى زيارت

وظائف و آداب ظاهرى كه ميتواند، عمدتا در جهت تأثيرگزارى و تقرب و محبوبيت و نتيجه گيرى از زيارت، نقش سازنده اى داشته باشد، فراوان است، اما «محدث قمى» با كمك گرفتن از اخبار و احاديث معصومين عليه‌السلام تعداد آن آداب را 28 مورد دانسته، و اينجانب نيز با استفاده از آن موارد، و برخى ديگر از متون اسلامى، مجموعا 19 مورد مهم و لازم آنرا، كه درباره آداب زيارت معصومين عليه‌السلام وارد شده، و در مورد ساير امامزادگان و اوليأ الهى، رعايت آن مطلوب و محبوب خواهد بود، بدين شرح خاطر نشان ميسازد:

1 - غسل زيارت، بمنظور دريافت اجر معنوى و نظافت بدن.

2 - پوشيدن لباس پاك و تميز، براى آراسته شدن و منظم بودن، در اجتماعات مسلمانان.

3 - اذن دخول، جهت تقويت حالت معنوى، و احترام به مقام صاحب بقعه.

4 - خوددارى از سر و صداى بلند، تا سبب ناراحتى و حواس پرتى ديگران فراهم نيايد.

5 - پرهيز از چشم چرانى و ساير گناهانى كه، موجب تنزل مقام انسانى زائر، و سبب بى احترامى به امام يا امامزاده مى گردد.

6 - جدا بودن محل مردان و زنان، تا حتى الامكان لغزش و بى توجهى معنوى بوجود نيايد.

7 - در صورت توان و حتى الامكان، براى رعايت ادب، زيارتنامه ايستاده خوانده شود.

8 - چنانكه در حال زيارتنامه خواندن، نماز جماعت بپا شود، بمنظور تعظم شعائر اسلام لازم و بهتر است از ادامه زيارت خوددارى نموده و در نماز جماعت شركت به عمل آيد.

9 - جا دادن به افراد، مخصوصا نسبت به اشخاص كهنسال و مريض در زيارتگاهها، كه از وظائف اخلاقى زائرين مى باشد.

10 - پس از اتمام شدن زيارت دو ركعت نماز به نيت دو ركعت زيارت قربة الى الله، سفارش شده است.

11 - براى زيارت خواندن، آنطور كه از سوى پيشوايان اسلام توصيه شده، بايد زيارت صحيح و معتبرى انتخاب شود.

12 - هرگاه كار زيارت به پايان رسيد، توصيه فرموده اند، با عجله از محل بيرون آيد، تا حق ديگران نيز رعايت شود، و آنان بتوانند، از فيض زيارت بهره مند گردند.

## ب: آداب اخلاقى زيارت

غير از رعايت آداب ظاهرى زيارت، كه هر كدام بنوبه خود، داراى ارزش ‍ زياد و فلسفه مهم اخلاقى و حقوقى و تربيتى است، يك سلسله آداب و مقررات اخلاقى و معنوى نيز، كه هر كدام ميتواند اثر عرفانى و تربيتى زيارت را بيشتر گرداند، بايد مورد دقت و مراقبت قرار گيرد، كه عمده ترين آن بدين شرح است:

1 - زائرى كه بزيارت ميرود، بايد در درون خود، حالت توبه و استغفار بوجود بياورد، تا بتواند از نورانيت و معنويت زيارت بهتر بهره مند گردد.

2 - زبان زائر به جاى سخنان بيمورد و گفتگوهاى دنيوى و گاهى خلاف اخلاق، بايد به تكبير و تهليل و ذكر خدا گويا باشد.

3 - خود را از حواس پرتى و باينطرف و آنطرف نگاه كردن، مهار كند و متوجه خطاها و لغزشهاى خود بوده، و راه كمك گرفتن از مقام صاحب بقعه و امام و يا امامزاده را، مورد نظر داشته باشد.

4 - حالت خشوع و حضور قلب را در خود تقويت نموده، و با فراغت از مطالب مادى، و با خاطرى پاك و آراسته و با قدمهاى آهسته، قدم به آستانه امام يا امامزاده بگذارد.

5 - براى درك فيض زيارت، آنچه بيشتر نقش سازنده دارد، اينست كه زائر با قلبى پاك از شرك و ريا و حسد و كينه و ساير رزائل اخلاقى، به بقعه وارد شود، و با دلى پاك و باصفا زيارتنامه را بخواند.

در اذن دخول، حرم امام رضا عليه‌السلام وارد شده، زائر از خدا بخواهد، او را و قلب او را از آلودگيها و آلايشها پاك و نظيف بگرداند: اللهم طهرنى و طهر قلبى (112).

6 - وظيفه باطنى و معنوى ديگرى، كه عموما در زيارتها بايد مورد توجه دقيق قرار گيرد، موضوع معرفت و عرفان است، بر اساس اين وظيفه، زيارت كننده بايد، بداند چرا زيارت مى كند؟ چگونه بايد زيارت كند؟ و كسى را كه زيارت مى كند، كيست؟ و مقام و شخصيت او چيست؟ و تكليف اخلاقى و عملى او در برابر آن بزرگوار چه خواهد بود؟

آرى، بزرگترين فلسفه دينى و سياسى زيارت، همانطور كه معصومين سفارش فرموده اند، همين مسئله اساسى معرفت و شناخت است، و بهمين جهت است كه، درباره زيارت ائمه اطهار، موضوع «عارفا بحقه (113)» بطور مكرر مورد تأكيد قرار گرفته، و شيعه بايد حق امامت و زعامت و ولايت آن امامان و اوليأ بزرگ الهى را درك كند، و نيز اطاعت و متابعت آن بزرگواران را، بمنظور انتخاب راه صحيح زندگى، ملاك عقيده و اخلاق و عمل خود قرار دهد.

7 - مطلب بسيار مهم ديگرى را كه هر زائرى بايد مورد توجه خود قرار دهد، اينست كه بر اساس عقيده ايكه ما درباره امامان معصوم و برخى از اوليأ الله داريم، اينست كه آنان نمرده اند، و داراى حيات معنوى ميباشند و آنان بر اعمال و رفتار ما، شاهد و ناظر خواهند بود! در اذن دخول حرم ائمه عليه‌السلام ميخوانيم: يرون مقامى و يسمعون كلامى و يردون سلامى (114).

آنان وضعيت مرا مشاهده ميكنند، حرف و سخن مرا مى شنوند، و نيز سلام و احترام مرا جواب ميدهند!

روى اين حساب و با توجه باين مطلب، هر كس بزيارت ميرود، بايد از هر جهت مواظب و مراقب اعمال و حركات خود باشد، كه اولا، خطا و لغزش و بى مبالاتى از او سر نزند، و ثانيا چون رفتار و سكنات او، از نظر امام و اوليأ و مقربين الهى پوشيده نيست، طورى رفت آمد كند، بگونه اى گفت و شنود بنمايد، و خلاصه با شيوه صالح و سالمى برخورد كند، كه اعمال و رفتار او، موجب رضايت و خرسندى قلبى اوليأ دين، و سبب محبوبيت و تقرب درگاه الهى فراهم گردد.

## درباره زيارت حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام

درباره زيارت ابوالقاسم، حضرت عبدالعظيم حسنى عليه‌السلام كه، از سوى امام معصوم براى اصل آن دستور و توصيه رسيده، جاى شك و ترديد نيست، واز وظائف اخلاقى و دينى ما محسوب مى شود، كه آن بزرگوار را زيارت و از فضل و فيض و زيارت وى بيش از پيش بهره مند گرديم.

در بيانى كه «مرحوم محدث قمى» از امام معصوم روايت مى كند، پاداش زيارت حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام را بهشت معين فرموده (115)، و در سفارشى هم كه امام هادى عليه‌السلام به مردى از «شهر رى» ارائه فرموده، اجر زيارت سيدالكريم را، با توجه بشرائط خاصى، در رديف زيارت حضرت سيدالشهدأ عليه‌السلام قرار گرفته است (116). و روى اين حساب اصل دستور زيارت حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام منصوص و مورد توجه معصوم عليه‌السلام قرار گرفته است (117).

اما در اينكه، آنحضرت را با چه زيارتى ميتوان زيارت نمود؟ مرحوم «محدث قمى» بنا بنظريه «فخر المحققين» زيارتنامه مفصلى را كه مانند زيارتنامه فاطمه معصومه عليه‌السلام در «قم» مى باشد، آورده و خواندن آنرا توصيه كرده است (118). و امكان دسترسى و قرائت آنهم فراهم است.

از طرف ديگر مرحوم «ملا باقر نورى مازندرانى» هم براى حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام سه نمونه زيارت آورده، كه يكى كوتاه و خلاصه و دو زيارت ديگر تا حدى مفصل و مشروح مى باشد، و ما در اينجا، براى افراديكه فرصت مناسبى ندارند، زيارت كوتاه را بنا بنظريه «مرحوم نورى» مأخوذ از ائمه هدى است (119). و براى افراديكه فرصت لازم را دارند، يكى از زيارتهاى مفصل را كه خواندن آن قربة الى الله، محبوب و مطلوب خواهد بود، مى آوريم:

زياتنامه خلاصه

السلام عليك ايها المحدث العليم، السلام عليك ايها السيدالكريم، السلام عليك ايها الشخص الشريف (120).

زيارتنامه مفصل

السلام من الله، السلام على آدم صفيه و على نوح نجيه و على ابراهيم خليله و على اسماعيل ذبيحه و على موسى كليمه و على عيسى روحه و على محمد حبيبه و على على وليه و على حسن دليله و على حسين قتيله و على على سجاده و على محمد باقر علمه و على جعفر صادق وعده و على موسى كاظم حلمه و على على رضا برضائه و على محمد مظهر جوده و على حسن شاهده على عباده و على خاتمهم و قائمهم نوره و برهانه.

ثم السلام من الله و انبيائه و ائمته على المنتخبين من آلهم و المنتخبين من ذريتهم، ثم السلام عليك يا سيدى و مولاى و يا املى و رجائى، يابن محمد المصطفى، يابن على المرتضى، يابن فاطمة الزهرأ و يابن الحسن المجتبى، و بابى انت و امى ايها الصابر الكظيم و المحدث العليم، ايها الهادى المهدى، الطاهر التقى، الرضى المرضى الزكى.

السلام عليك، ايها السيد المؤ من الوفى، السلام عليك ياعبدالعظيم بن عبدالله بن على بن حسن بن زيد بن حسن بن على صلوات الله و سلامه عليك و على آبائك المرحومين، و اجدادك المظلومين، و اشهد انك عبدت الله حتى اتيك اليقين، و اشهد ان هذه التربة تربتك و الحرم حرمك، و الله ناصرك و هذه شهادتى عندك و اسئل الله تعالى ان يجعلنى فى حزبك، و لقد كنت لاجدادك المكرمين مواليا، ولاعدائهم و ظالميهم مناصبا و محاربا، و السلام عليك و رحمة الله و بركاته (121).

# فصل دهم: بركت و كرامت، براى اداى حاجت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در كوى ما، شكسته دلى ميخرند و بس |  | بازار خودفروشى، از آنراه ديگر است |

از آيات متعددى در قرآن كريم، و احاديث بسيارى در كتابهاى مختلف روائى، استفاده مى شود كه، مرگ مرحله فنا و نيستى انسان نيست، بلكه مرگ انتقال و تغيير كيفيتى است، و روح همچنان زنده و باقى و برقرار خواهد ماند.

بنابراين، وقتى روح انسان، مخصوصا روح انسانهاى ممتاز و اوليأ درگاه الهى، زنده و جاويد باشد، بهمانگونه كه در عالم حيات ظاهرى ميتوان از آن كمك و استمداد دريافت نمود، استمداد و كمك آن ارواح پاك، در زمان پس از مرگ نيز، چنانچه شرائط استمداد كننده مساعد باشد، كارى عادى خواهد بود!

بهمين دليل، در احاديث و دعاهاى فراوانى موضوع دعا و توسل بوسيله اوليأ الهى مورد توصيه و تصريح قرار گرفته و بوسيله پاكان و نيكان، و همچنين بواسطه مقام بلند و تقرت معنوى آنان در پيشگاه پروردگار عالم، مى توان توسل برقرار نمود، درخواست كمك و استمداد كرد، و گرفتاريها و حاجتهاى خود را برآورده ساخت.

آرى، موضوع دعا و توسل، وكارائى و نتيجه گيرى از اينگونه ارتباطات معنوى هم چيزى است كه، غير از شواهد فراوان تاريخى كه در كتابها خوانده و از زبان مبلغين اسلامى و افراد مؤ من و سالخورده داستانهائى شنيده ايم، گاهى خود نيز شاهد بهبود بيماريهاى سخت و شفاى دردهاى طاقت فرسا، و رفع مشكلات و گرفتاريهاى بزرگى بوده ايم، كه افراد بدين وسيله مشكل خود را بشكل معجزه آسائى برطرف كرده اند.

خلاصه در باب دعا و توسل و رفع مشكل و رسيدن به حاجت، مطالب زيادى وجود دارد، و موضوع از نظر آيات قرآن و احاديث اهل بيت عليه‌السلام و نيز از لحاظ تاريخى و اعتقادى، قابل بحث و بررسى گسترده ايست، كه براى اطلاع كامل به كتابهاى مربوطه بايد مراجعه كرد (122)، اما در اين كتاب كه از شخصيت والاى حضرت عبدالعظيم حسنى عليه‌السلام سخن گفته ايم، و مشاهده ميكنيم حرم آن بزرگوار پيوسته مأمن و مركز توسل و اجتماع مؤ منين اهل دل است، و مخصوصا در شبهاى جمعه، زائرين فراوانى در پرتو مقام معنوى آنحضرت، انوار تابناك ايمان و ارشاد دريافت ميدارند، بمنظور توجه بيشتر بمقام وى، و كسب فيض بهتر از آن آستان، مناسبت دارد چند نمونه، از داستان كسانى را كه از كرامت آن بزرگوار بهره مند گرديده، و براى درد خود شفا، و براى رفع مشكل خود راه حل پيدا كرده اند، مورد مطالعه قرار گيرد:

## 1 - شفاى هادى خان

مرحوم آيت الله حاج سيد احمد زنجانى، از قول مرحوم «حاج محمد تهرانى» (پدر مرحوم آيت الله حاج شيخ عباس تهرانى) داستانى نقل مى كند، كه مردى بنام «هادى خان» كه از دوستان او محسوب ميشده و در اداره راه آهن بين تهران و شهر رى كار ميكرد، به سكته مبتلا شد، و بدن او مانند يك قطعه گوشت بى حركت افتاده بود، واضافه بر اين، سراسر بدن او يكپارچه زخم و جوش گرديده بود! اين وضعيت چند ماه طول كشيد، بطوريكه همه دوستان و بستگان از «هادى خان» نااميد ميشوند و او همچنان در بستر مرگ ميماند، و ديگر كسى حتى از دوستان هم بديدار و احوالپرسى او نميرود!

بارى، بيمارى جسمى از يكطرف و كنار گذاشته شدن از سوى دوستان از طرف ديگر، ناراحتى و عذاب روحى «هادى» را بيشتر مى كند، و بهمين دليل دل او هم شكسته مى شود. در چنين وضعى كه وى از همه جا و همه كس قطع اميد مى كند، از بستگان خود درخواست مى كند، هر طورى شده، بدن مجروح و نيمه جان او را به حرم حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام برسانند، اين عمل انجام مى شود، و در شب دوشنبه اى او را به حرم آنحضرت ميبرند، و شب را به نماز و عبادت و گريه و زارى و دعا و توسل ميگذراند، در همان شب حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام را در خواب ميبيند كه آنحضرت بالاى سر او آمده و باو مى گويد، امشب بايد بروى و شب جمعه بيائى!

هر طورى شده، هادى خان را با زحمت از حرم برميگردانند، و همانطور كه دستور داده شده بود، شب جمعه او را بحرم ميآورند.

شب جمعه نيز در حرم به گريه و زارى و توسل مشغول مى شود، تا اينكه به خواب ميرود، در عالم خواب حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام را در حضور رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ مشاهده مى كند، كه ببالين او آمده اند، و حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام از محضر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ تقاضا مى كند، اين مرد دردمند به ما متوسل شده است، آنگاه رسول خدا ميفرمايد: اى مرد، از جاى خود حركت كن، تو ديگر دردى ندارى!

در چنين حالى، هادى خان از خواب بيدار مى شود، و خود را صحيح و سالم ميبيند، و به تهران مراجعت مى كند، و سه شب مجلس جشن و چراغانى ترتيب ميدهد، و بعد با پاى خود به اداره و محل كار خود برمى گردد!

همه كارگران و حتى تعدادى كارگر مسيحى، كه وضعيت قبلى هادى خان را به چشم خود ديده بودند، و اكنون نيز با چشم خود او را صحيح و سالم مشاهده ميكنند، اين بهبودى را نتيجه امداد دست غيبى ميشمارند. بعد از اين مرحله وى به اداره كرمانشاه (باختران فعلى) منتقل مى شود، و مشغول بكار مى گردد، و بعد از دو سه سال از دنيا ميرود، مرحوم آيت الله حاج عباس تهرانى نيز مى گويد: اين خاطره را من به خوبى بياد دارم (123).

## 2 - گمشده پيدا مى شود!

داستان ديگرى را از كرامت و معنويت حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام خود مطلع شده و بياد دارم، كه از طرفى عقيده محكم و استوار متوسل شونده را، و از طرف ديگر، مقام و عظمت حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام را بيان مى كند.

داستان بدين شرح بود كه، در سال 1342 شمسى قمرى، در «كارخانه عالى نسب» تهران. بخاطر مسامحه راننده اى بنام «محمد» ورقه رسيد يك محموله تجارتى، بوسيله صاحب فروشگاهى ناپديد مى شود، و حيثيت و آبروى آن راننده مذهبى بطور دردناكى ضربه ميبيند، و براى وى زندگى شرافتمندانه بسيار تلخ و زهرآگين مى شود. ماجراى دردناك آن راننده را، يكى از آن همشهريان اينجانب بنام «حاجى رجب» كه آنروز اهل حال و معنويت بود، و حتى گاهى شبهاى جمعه با پاى پياده از تهران بزيارت حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام ميرفت، مطلع شد، و تا جائيكه خود نيز بياد دارم، بعد از ظهر پنجشنبه اى وى براى دعا و درخواست حاجت محمد، كه پيدا شدن رسيد محموله و اعاده حيثيت بود، بحرم حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام مشرف شد و شب را در آن مكان مقدس بيتوته نمود، و بعد از ظهر همان جمعه به تهران برگشت و به محمد نويد داد، فردا كه شنبه است، رسيد پيدا مى شود، اما باز هم بايد به صاحب آن فروشگاه كه مظنون به ناپديد كردن رسيد است، مراجعه شود!

صاحب فروشگاه كه مسامحه او سبب گم شدن ورقه رسيد محموله مى گردد، شب جمعه يا شنبه خوابى ميبيند كه ناچار مى شود، براى پيدا شدن رسيد جديت بيشترى بخرج دهد، و بالاخره رسيد پيدا مى شود، و محمد نيز مطلع مى گردد، اما بخاطر اينكه در ميان كارگران كارخانه عرض و آبرويش ضربه ديده بود، از دريافت برگه رسيد بطور خصوصى و پنهانى خوددارى ميكرد، و شرط تحويل آنرا در كارخانه و در حضور كارگران قرار ميدهد، كه اين كار همراه با جشن و چراغانى عملى مى شود، و ببركت و كرامت حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام آب رفته بجوى باز مى گردد، و آبروى ريخته شده جمع مى شود. و محمد حاجت روا مى گردد!

# فصل يازدهم: امامزاده ها و مزارهاى معروف «شهر رى»

در اين فصل تاريخچه كوتاه، و خصوصيات فشرده اى، از ساير مزارهاى معروف و مقابر متبرك و همجوار حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام را در «شهر رى» مورد بررسى قرار مى دهيم:

اينرا هم بايد بدانيم، وظيفه اخلاقى و انسانى هر مسلمانى ايجاب مى كند، پاكان و نيكان و مؤ منين را مورد تكريم و تجليل قرار دهد، و رعايت اين وظيفه هم منحصر به زمان حيات افراد نيست، بلكه نسبت به افراد شايسته و عالم و خدمتگزارى، كه زندگى اين جهان را پشت سر گذاشته، و در وادى ديگرى اسكان يافته اند، از باب تعظيم شعائر و زنده نگهداشتن نام و يادواره آنان، براى آنان موجب علو درجه و افزايش غفران پروردگار، و براى زندگان سبب دريافت پاداش، نشانه نمكشناسى و قدردانى، و باعث تشويق براه صحيح و تقدير از خدمات نيكوكاران و خدمتگزاران جامعه مى شود.

گاهى هم براى افرادى كه امكان زيارت معصومين و ائمه اطهار را ندارند، طبق احاديث متعددى توصيه شده، مقابر و مزارهاى اوليأ و دوستان آنان را زيارت كنند، تا بدين وسيله، هم براى زائرين اجر و ثوابى منظور گردد، و هم از اين راه، دوستان و ياران مؤ من و پيرو پيشوايان اسلامى، مورد تقدير و تجليل واقع شوند، بدين جهت امام رضا عليه‌السلام فرموده است:

من لم يقدر على زيارتنا فليزر صالحى موالينا يكتب له ثواب زيارتنا(124).

«هر كس داراى امكان و قدرت نيست كه، ما را زيارت كند، حتما بايد دوستاران صالح ما را زيارت كند، زيرا بخاطر چنين عملى، ثواب زيارت ما براى او مقرر مى گردد».

بنابراين، زيارت مؤ منين و صالحين، غير از اينكه خود بطور مستقل داراى اجر و ثواب مى باشد، و معيار اخلاقى و انسانى آنرا ايجاب مى كند، يك وظيفه حقوقى و اخلاقى نيز براى اهل ايمان محسوب مى شود، بدين لحاظ در اين فصل، زيارتى را كه، در اين زمينه مناسبت دارد، و براى همه مؤ منين و صالحين ميتوان از آن استفاده نمود، مى آوريم و سپس تاريخچه كوتاهى از مقابر و مزارهاى معروف «شهر رى» را مورد مطالعه قرار مى دهيم:

«ابوبصير» مى گويد: امام صادق عليه‌السلام فرمود: هرگاه كسى از شما، به قبرستان مسلمانان برخورد كند، اينطور آنان را زيارت و سلام بنمايد.

السلام على اهل القبور، السلام على من كان فيها من المؤ منين و المسلمين، انتم لنا فرط ونحن لكم تبع، وانا بكم لا حقوق، انا لله وانا اليه راجعون. يا اهل القبور بعد سكنى القصور؟ يا اهل القبور بعد النعمة و السرور. صرتم الى القبور؟ يا اهل القبور كيف وجدتم طعم الموت؟ (125).

## 1 - امامزاده حمزه

در اينكه يكى از فرزندان 37 گانه حضرت امام موسى بن جعفر عليه‌السلام «حمزه» بوده است (126)، كمتر بخود ميتوان ترديد راه داد، اما اينكه تاريخ وفات يا شهادت، و نيز خصوصيات ديگر زندگى آن بزرگوار، در چه زمانى، و با چه وضعى بوده، به مطلب و مدرك معتبرى برخورد نشده است.

اما درباره محل دفن وى مورخين شيعه، از شخصيتى بنام «حمزة بن موسى الكاظم» عليه‌السلام نام ميبرند، كه مدفن او در «اصطخر» شيراز است، بعضى هم «امامزاده حمزة» مدفون در خيابان آذر قم را، حمزة بن موسى بن جعفر عليه‌السلام ميشمارند (127).

در صورتيكه به احتمال زياد، مقبره «حمزة بن موسى بن جعفر» عليه‌السلام را ميتوان همان مكانى دانست، كه هم اكنون، در جهت قبله بارگاه حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام در «شهر رى» واقع شده است، زيرا روايت معروفى را كه حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام در زمان حيات خود هر روز، بزيارت قبرى ميرفت و ميفرمود: اين قبر مردى از فرزندان امام موسى بن جعفر عليه‌السلام است، عموم محدثين و مورخين شيعه پذيرفته اند (128).

روى اين حساب باحتمال قوى، ميتوان اين مقبره را، مدفن «حمزه» فرزند گرامى امام موسى بن جعفر عليه‌السلام دانست، و از او تجليل و تكريم بعمل آورد، و نيز او را قربة الى الله هم زيارت نمود.

مرحوم «محدث قمى» درباره زيارت وى مينويسد: همان زيارت را كه براى حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام مى شود خواند، بغير از جمله: السلام عليك يا اباالقاسم و جمله بعد آنرا، براى امامزاده حمزه نيز قرائت كرد.

اضافه بر اين هم، مرحوم «حاج ملا باقر نورى مازندرانى» براى امامزاده حمزه، زيارتى بيان كرده، كه بدين شرح است:

صلوات الله وسلامه و تحياته و بركاته عليك يا سيدى و مولاى و على اجدادك الهادين و آبائك المهديين بعدد ما فى علمه، من بدو خلقه وعوده اليه.

السلام عليك يا سيد السادات، السلام عليك يا خير من فاز بالسعادات، ثم الصلاة و السلام عليك ممن زار مشهدك و استجار بمرقدك، و من قدم دارك ولزم جوارك، فطوبى للزائر و المزور، و من توسل بهما لرفع كل محذور، و اشهد ان زائرك قام عندك حتى لحق بك، و اشهد انك عند جدك و بابك و اشهد ان الله عظم بك شعائر دينه بعد مضى قرون و سنينه.

السلام عليك ايها الولى الكريم وعلى زائرك و مجاورك السيد عبدالعظيم، السلام عليك ايها العبد الصالح الناصح العالم، السلام عليك يا اباالقاسم، يا حمزة بن موسى الكاظم، فاستشفع لى عند ابيك خلاصا من البلايا و الشرور، مناصا حتى يستشفع عند ربه و يستغفر لعبده المقربا لرق عن ذنبه، و اشهد ان مشهدك خيرالمشاهد، و انى مستجير ببابك و قائد فلاتردنى يا مولاى خائبا، فاجعل يا سيدى توسلى صائبا و توسل بابيك المقتول المسموم لقضأ حاجتى، ومهمى المكتوم، و اقسم بالله عليك و بحق آبائك و اجدادك ان تسمع دعوتى و تستشفع بقضأ حاجتى.

اللهم صل على محمد و آله، الذين هم شفعائى و سادتى وائمتى و قادتى و ارجوا بهم النجاة و التبرء من اعدائهم فى كل الحالات، و السلام عليكم و رحمة الله و بركاته (129).

## 2 و 3 - امامزاده طاهر، و مطهر

از امامزادگان ديگرى كه در قسمت شمال شرقى صحن حضرت عبدالعظيم حسنى عليه‌السلام مدفونند و بقعه و بارگاه مرتبى نيز دارند، طاهر، و فرزند او «مطهر» مى باشد كه مادر طاهر «زينب» مشهور به «جعفريه» بوده است (130).

آنطوريكه از تاريخ بدست مى آيد، امامزاده طاهر از عالمان و عابدان بوده، و نسب او، با هشت واسطه به امام زين العابدين عليه‌السلام ميرسد، كه سلسله نسب او بدين ترتيب است:

طاهر فرزند محمد، محمد فرزند محمد، محمد فرزند حسن، حسن با لقب صالح فرزند حسين، حسين فرزند عيسى، عيسى فرزند يحيى، يحيى فرزند حسين، حسين فرزند زيد، زيد فرزند على بن حسين زين العابدين عليه‌السلام است (131).

از تحقيقى كه اينجانب درباره سلسله نسب، و اجداد بزرگوار امامزاده طاهر بعمل آوردم، توانستم از بررسى تاريخ، از جد سوم وى، يعنى حسين بن عيسى ببعد، خصوصيات و اطلاعات مفيدى بدست آوردم، كه جهت آشنائى بيشتر شيفتگان سادات و ذريه اهل بيت عليه‌السلام و نيز بمنظور تجليل از مقام و مجاهدتهاى طاقت فرساى آنان در راه حفظ دين و مكتب، و نيز بدين خاطر كه پاكان و نيكان و اوليأ خدا بهتر معرفى شوند، و نيز بيشتر از زندگى آنان، درس ديندارى بياموزيم، مطالبى را بطور خلاصه مرور ميكنيم:

حسين بن عيسى

جد سوم امامزاده طاهر، حسين بن عيسى ملقب به «احول» مى باشد، حسين جد على بن زيد بن الحسين است، و على عليه‌السلام كسى بود كه در زمان «مهتدى بالله» در كوفه قيام كرد، و مرد شجاع و دلاورى هم بود، اما بدليل سستى ياران خود از قيام نتيجه اى نگرفت، و بوسيله «شاه مكيال» فرمانده سپاه مهتدى سركوب گرديد (132).

عيسى بن عيسى

جد چهارم امامزاده طاهر، عيسى فرزند سوم زيد بن على بن الحسين بود، كنيه او «ابو يحيى» و لقب «موتم الاشبال» يعنى، يتيم كننده بچه شيران را داشت، علت اينكه چنين لقبى را باو داده بودند اين بود كه، وى شيرى را كه داراى بچه هائى بود و پيوسته سر راه افراد را ميگرفت و آنانرا آزار ميرساند كشته بود، و از آن تاريخ به بعد او را «موتم الاشبال» ناميدند (133).

يحيى بن حسين

جد پنجم امامزاده طاهر، يحيى فرزند حسين بن زيد على بن الحسين عليه‌السلام است، وى از ياران امام موسى بن جعفر عليه‌السلام بوده، و كسى است كه، در سال 209 هجرى در بغداد وفات كرد، و مأمون بر جنازه او نماز خواند، و او را در بغداد بخاك سپردند (134).

حسين بن زيد

حسين فرزند زيد، جد ششم امامزاده طاهر بود، و با كنيه ابوعبدالله و «ابوعاتقه» و لقب «ذوالعبرة» شهرت داشت، وقتى يحيى پدر او شهيد شد، حسين هفت سال داشت و امام صادق عليه‌السلام او را بخانه خود برد و تحت سرپرستى خود قرار داد، و او را تربيت و علم آموخت، و دختر «محمد بن ارقط بن عبدالله باهر» را بازدواج او درآورد.

حسين سيدى زاهد و عابد بود، و باين خاطر كه در نماز شب از ترس خدا گريه زياد ميكرد او را «ذوالدمعه» و «ذوالعبره» يعنى كسيكه زياد گريه مى كند و بسيار اشك ميريزد، ناميدند، و بدين خاطر هم كه در آخر عمر در اثر گريه زياد چشم خود را از دست داد، و نابينا شده بود، او را «مكفوف» ميگفتند. حسين بن زيد، جد ششم «امامزاده طاهر» از نظر علم و دانش نيز مقام بلندى داشت، و از حضرت امام صادق (عليه السلام ) و امام موسى بن جعفر عليه‌السلام رواياتى نقل كرده است (135).

«نجاشى» گفته است: حسين بن زيد، از راويان حديث است و داراى كتابى هم بوده است (136).

حسين در سال 135 هجرى وفات كرد (137).

زيد بن على عليه‌السلام

جد هفتم امامزاده طاهر، ابوالحسين «زيد» فرزند امام زين العابدين عليه‌السلام است، زيد دختر نداشت، اما چهار پسر بنامهاى: عيسى، يحيى، حسين و محمد داشت.

زيد، فرزند امام زين العابدين و برادر كوچكتر امام باقر عليه‌السلام مردى عابد، فقيه، پرهيزكار، سخاوتمند، و شجاع بود، كه بمنظور اجراى امر بمعروف و نهى از منكر، و انتقام خون حضرت سيدالشهدأ قيام كرد.

زيد براى قيام، با برادر خود، امام باقر عليه‌السلام نيز مشورت نمود، اما آنحضرت بدليل سمت عهدى مردم كوفه، و حيله هائى كه درباره على عليه‌السلام و امام حسن و امام حسين عليه‌السلام روا داشته بودند، ويرا از قيام و خروج منع نمود، و هشدار به كشته شدن داد، اما زيد كه از اعمال «بنى مروان» و مخصوصا «هشام بن عبدالملك» بسيار ناراحت بود، بطرف كوفه و مناطق اطراف رفت، افراد با او بيعت كردند، در برابر وى هم «يوسف بن عمر ثقفى» فرماندار عراق از سوى «هشام بن عبدالملك» با وى درگير شد و ياران زيد بغير از اندكى، پيمان شكنى كردند و رفتند، و زيد با تعداد 500 نفر از ياران باقيمانده، در برابر 12 هزار نفر شامى كه نيروهاى دشمن بودند، درگير شدند، تيرى به پيشانى او اصابت كرد، و همانطور كه امام باقر عليه‌السلام پيشگوئى كرده بود، (در سال 120 هجرى و در سن 42 سالگى) شهيد شد، و ياران او جسدش را در كف جوى آبى دفن كردند و آب را روى آن جارى ساختند، اما يوسف بوسيله جاسوسى از اين راز باخبر شد، و قبر او را شكافت، جسد را از قبر بيرون آورد، و سر او را از تن جدا كرد، و براى هشام فرستاد، و سپس بدستور هشام جسد او را در كنار كوفه به دار كشيدند، و بدن او برهنه و عريان، مدت چهار سال بالاى چوبه دار قرار داشت!

«ابوالفرج اصفهانى» مينويسد: جسد زيد همچنان بالاى چوبه دار بود، تا اينكه روزگار خلافت «وليد بن عبدالملك» رسيد، و همينكه «يحيى بن زيد» قيام كرد، جسد او را از چوبه دار پايين آوردند، آنرا سوزانده و خاكستر آنرا در نهر فرات ريختند (138)!

وقتى خبر شهادت زيد، به امام صادق عليه‌السلام رسيد، آنحضرت بسيار غمناك شد، و از دارائى خود هزار دينار اختصاص داد، تا ميان بازماندگان كسانيكه در ركاب زيد شهيد شده بودند، تقسيم كنند، كه از جمله آنان عائله عبدالله زبير، برادر «فضيل بن زبير» بودند، و بهر كدام چهار دينار رسيد (139).

اين بود تاريخچه خلاصه اى از آبأ و اجداد امامزاده «طاهرين محمد» كه بدين ترتيب تاريخچه آبأ و اجداد «مطهرين طاهر» فرزند او نيز كه در نزديكى وى مدفون است روشن گرديد، اما از خصوصيات زندگى و ساير مسائل و عللى كه سبب هجرت آنان به ايران گرديده، و نيز از نحوه فعاليت و آثار ديگر شخصيت آن بزرگواران، اطلاع بيشترى بدست نيآمد، ولى در هر صورت، آنان از ذريه مهاجر خاندان پيامبر ميباشند، و احترام و تجليل از آنان هم، وظيفه اخلاقى و لازمى خواهد بود.

## 4 - امامزاده ابوعبدالله، حسين بن عبدالله

ابوعبدالله حسين بن عبدالله بن عباس بن محمد بن عبدالله شهيد، ابن حسن افطس بن على اصغر بن على بن حسين بن ابيطالب است، كه نسب وى با پنج پشت، به امام زين العابدين عليه‌السلام منتهى مى گردد (140).

امام چهارم زين العابدين عليه‌السلام جمعا 15 فرزند دختر و پسر داشت، كه كوچكترين پسرهاى او «على اصغر» بود (141) و آن حضرت اين فرزند را بنام برادر خود، «على بن الحسين» كه در كربلا شهيد شد، نامگذارى كرده بود (142).

على اصغر، فرزندى داشت بنام: حسن افطس كه وى به همراه محمد بن عبدالله بن حسن نفس زكيه، در جريان «فخ»، قيام كرد، پرچم سفيدى حمل ميكرد، و دو شمشير همراه داشت، و در شجاعت و دلاورى كمتر كسى به مقام او ميرسد، علت اينكه او را «افطس» مى ناميدند اين بود كه، وى قد و قامت بلندى داشت، و حتى در جريان فخ، محمد بن عبدالله وصيت كرده بود، چنانكه او در جبهه جنگ شهيد شود، حسن جانشين او و فرمانده ارتش گردد (143).

اما وقتى محمد و بسيارى از ياران او شهيد شدند، حسن نيز مانند بقيه افراد شكست خورده متوارى شد، و از آن پس بطور مخفيانه زندگى مى كرد (144).

حسن افطس فرزندانى داشت، كه از جمله آنان «عبدالله» و مادر عبدالله «زينب» دختر موسى بن عمر بن على بن الحسين عليه‌السلام بود، از وقتيكه برمكيان عبدالله را كشتند، از آن پس وى، عبدالله شهيد نام گرفت (145).

## داستان شهادت عبدالله

هارون الرشيد، عبدالله را دستگير كرد، و او را تحويل «جعفر بن يحيى» برمكى داد، تا او را زندانى كند، جعفر در زندان به عبدالله ظلم و ستم فراوانى كرد، تا جائيكه عبدالله بخاطر ظلم و فشارى كه بر وى وارد ميشد، ناچار شد نامه شكايت آميزى به هارون الرشيد بنويسد، تا شايد در زندان براى او آسايش و وسعتى فراهم گردد، اما وقتى آن نامه هم تأثيرى نكرد، عبدالله ناچار شد، در حضور «جعفر بن يحيى» به هارون الرشيد نفرين كند، و همين كار سبب شد در يك شب عيد نوروز، جعفر گردن عبدالله را بزند، و سر بريده را بعنوان هديه نوروزى براى هارون الرشيد فرستاد (146).

بارى، عبدالله بدين ترتيب شهيد شد، و قبر وى هم در بغداد، در «سوق الطعام» قرار دارد (147).

## محمد بن عبدالله، و فرزند او عباس

«محمد» امير جليل شهيد، فرزند عبدالله شهيد و جد عبدالله ابيض كسى است كه، معتصم عباسى او را بوسيله زهر مسموم و شهيد كرد (148).

ممكن هم هست آن «عباس» را كه محدث قمى، برادر محمد معرفى كرده فرزند محمد و پدر عبدالله ابيض باشد (149).

بهرحال، «عبدالله بن عباس» بهمراه «على بن محمد علوى» صاحب زنج در بصره بوده، و چون «على بن محمد» شهيد شد، عبدالله و برادر او، «حسن بن عباس» از آن سامان متوارى شدند، و آن طوريكه «تاريخ قم» نوشته ساكن قم گرديدند، در قم از «عبدالله بن عباس» ابوالفضل عباس، و ابوعبدالله ملقب به ابيض، و سه دختر بوجود آمد، از عباس، ابوعلى احمد متولد شد، و «ابوعبدالله ابيض» هم به «رى» رفت، و با فرزندان خود در آن مكان سكونت گرفتند (150).

«ابونصر بخارى» گفته است: حسين بن عبدالله عباس ابيض، در سال 319، (يعنى 1089 سال قبل از اين) وفات نمود، و همانطور كه «قاضى نورالله شوشترى» هم در مجالس المؤ منين نوشته است، در همين مقبره معروف، نزديك مزار حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام مدفون است (151).

بنابراين، مقبره، و زيارتگاهى كه امروز بنام «امامزاده عبدالله» معروف شده، در واقع «حسن بن عبدالله» است، كه عمدتا بخاطر كنيه او كه «ابوعبدالله» بوده بتدريج در زبان عامه مردم شهرت به «امامزاده عبدالله» پيدا كرده است، آنوقت عبدالله حسين بن عبدالله، از نظر حسب و نسب، با هفت پشت به امام زين العابدين عليه‌السلام ميرسد و از نواده هاى آن معصوم است.

بارى، آنطور كه از تاريخ استفاده مى شود، ابوعبدالله حسين بن عبدالله، از يكطرف فرزند پدران و اجدادى است كه آنان عموما در طول زندگى خود با حاكمان ظلم و غاصبين حقوق اهل بيت عليه‌السلام درگير بوده اند و پيوسته به اسارت و زندان دشمنان اسلام در ميآمده اند و شربت شهادت نوشيده اند و از طرف ديگر خود و بسيارى از بستگانش از مبارزينى بوده اند، كه هجرت و آوارگى در راه دين را اختيار كرده، و در اثر ظلم و فشار و ظلم و اختناق «بنى عباس» متوارى شده، و به ايران و شهر رى پناهنده شده، و خلاصه آوارگان به خاطر اسلام و هدف مقدسى بوده اند، و به همين دليل تكريم و احترام آنان لازم خواهد بود. چنانچه بقعه مجللى را كه اهل خير و ارادتمندان به خاندان پيامبر بر مزار او ساخته اند، خود دليل روشن اين معنى است.

# فصل دوازدهم: مقابر علمأ و مزارهاى معروف «شهر رى»

در فصل پايانى اين كتاب، مناسب خواهد بود، براى كسانيكه بزيارت حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام و ساير مزارهاى مقدس آن سامان ميروند، از خصوصيات تعدادى از صاحبان مقابر علمأ و دانشمندان خدمتگزار بفكر و فرهنگ جامعه اسلامى، و نيز برخى ديگر از مزارهاى افراد معروفى كه به نوعى اهل خير و خدمت بوده اند، آشنا شوند، و با قرائت فاتحه و طلب افزايش رحمت الهى براى آنان، از اهل علم و خير تجليل و تقدير بعمل آورند.

از اين جهت، خلاصه اى از شرح زندگى، و يا نكاتى از امتيازات علمى، اخلاقى و خدماتى افرادى را كه، فرصت بررسى دست داد، بدين شرح مورد مطالعه قرار مى دهيم:

## 1 - ابوالفتوح رازى

حسين بن على، با لقب جمال الدين، و معروف به «ابوالفتوح» از دانشمندان و علمأ بزرگ اسلام است، كه قبر او در اطاقى در صحن امامزاده حمزه و در سمت شرقى مقبره حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام قرار دارد.

مرحوم «محدث قمى» وى را اينطور معرفى مى كند: جمال الدين، حسين بن على بن محمد بن احمد خزاعى، از مفسرين، زبده و نمونه بوده، و كتاب «روض الجنان فى تفسير القرآن» كه مطالبى دلنشين دارد، و ميتواند مورد استفاده هر فقيه و مفسر، و هر مورخ و واعظى قرار گيرد، از آثار اوست (152) ابوالفتوح، اصالتا اهل نيشابور بوده، و در حدود سال 480 هجرى متولد شده، مدت زيادى در «رى» زندگى كرده، و به وعظ و تبليغ مشغول بوده، و در حدود سال 552 هجرى (153) در سن 72 سالگى، رحلت كرده است.

اما با توجه باينكه: محدث قمى او را استاد «اين شهر آشوب» ميداند، و تاريخ وفات او را سال 588 هجرى ميشمارد (154) درباره تاريخ دقيق ولادت و وفات او نميتوان اظهار عقيده دقيقى نمود. بلكه آنچه مهم است، بقول محدث قمى، بايد او را زيارت نمود (155)، و نيز بايد از تفسير ارزشمند او كه بزبان فارسى در 13 جلد تنظيم و تصحيح شده است، استفاده شود.

## 2 - ابن بابويه

ابوجعفر، محمد بن على بن حسين بن موسى، معروف به «ابن بابويه» و با لقب «شيخ صدوق» از عالمان بزرگ حديث و رجال و فقه بوده، و عنوان «رئيس المحدثين» را باو داده اند (156).

وى در اثر دعاى حضرت صاحب الزمان عليه‌السلام بدنيا آمده، محل ولادت او «قم» بوده، و در كسب معارف و علم، حدود 221 استاد بخود ديده و از محضر آنان كسب علم و فيض كرده است (157). پدر او «محمد بن على» آنقدر داراى قداست و علم و مقام والاى انسانى بود، كه مورد توجه امام حسن عسگرى عليه‌السلام واقع شده و در شأن و عظمت وى همين بس، كه آن امام بزرگوار، نامه اى براى وى ارسال داشت، و در آن نوشت: اوصيك يا شيخى و معتمدى و فقيهى، يا اباالحسن على بن الحسين القمى (158).

آرى، در اثر دعاى امام حسن عسگرى عليه‌السلام كه فرموده بود: و جعل من صلبك اولادا صالحين برحمته (159). شيخ صدوق بدنيا آمده است.

شيخ صدوق، مدت 20 سال با پدر خود زندگى كرد، و از علم و دانش و زهد و تقوى و دين دارى او، درس فضيلت و انسانيت آموخت (160).

صيت شهرت و دانائى شيخ صدوق و برادر او «حسين بن على» در حفظ مطالب و درك معارف اسلامى، آنچنان عالمگير شده بود، كه همگان را بشگفتى و اعجاب واميداشت، و هر كس چنان قدرت عظيم علمى را در وى و نيز برادرش مشاهده مى كرد، ميگفت: چنين عظمتى از تو عجيب نيست، زيرا تو بوسيله دعاى صاحب الامر عليه‌السلام بدنيا آمده اى (161).

شيخ صدوق، براى افزودن علم خود، و ملاقات استادان بزرگ، از سال 339 مسافرتهاى فراوانى را آغاز نمود (162)، و به خراسان، استرآباد، گرگان و نيشابور، مرو، سرخس، سمرقند، بلخ، بغداد، كوفه، مكه، مدينه، و بسيارى از شهرها مسافرت نمود، و از خرمن علم اساتيد بزرگ بهره برد و تدريس كرد و سرانجام در اواخر عمر به دعوت و اصرار مردم شهر رى در آن شهر سكونت اختيار كرد (163). و از سراسر بلاد اسلامى، عالمان و دانشمندان براى زيارت و استفاده از علم و فضيلت او بديدارش ‍ مى آمدند، و بالاخره در سال 381 هجرى، رحلت نمود (164). و در همين مكانى كه اكنون مقبره مقدس اوست و در كنار «شهر رى» قرار دارد، بخاك سپرده شد، و به بركت تربت خاك او، در اطراف مقبره اش، افراد زيادى از اهل فضل و ايمان نيز دفن گرديده اند (165) كه از جمله آنان شيخ جليل و عالم فقيه، شيخ جعفر بن محمد على نورى رازى، و سيد حكيم عارف، ميرزا ابوالحسن جلوه طباطبائى اصفهانى را ميتوان نام برد (166).

وقتى شيخ صدوق وفات يافت براستى ضايعه اى بوجود آمد، مردم «شهر رى» و اطراف بازارها و كسب و كار خود را تعطيل كردند، و همگان در مراسم تشييع جنازه و كفن و دفن او شركت نمودند (167). بقعه مبارك شيخ صدوق كنار شهر رى نزديك «باغ طغرل» قرار دارد، آن باغ را «ناصرالدين شاه» تأسيس نموده، و «طغرل بيك سلجوقى» قبلا آن را از چشمه «پنج على» سيراب ميكرد و پرورش ميداد، و به اين جهت به آن باغ، طغرل بيك گفته اند (168).

## كتابهاى شيخ صدوق

آنطوريكه نوشته اند، شيخ صدوق، در زمينه هاى عقائد، احكام، تاريخ حديث و اخلاق اسلامى سيصد جلد كتاب و رساله تأليف نموده (169)، كه نام معروفترين كتابهاى او بدين شرح است: توحيد، اعتقادات، من لايحضره الفقيه، عيون اخبار الرضا عليه‌السلام، علل الشرايع، اكمال الدين و اتمام النعمه، معانى الاخبار، خصال، ثواب الاعمال، عقاب الاعمال، مصادقة الاخوان، صفات الشيعه و فضائل الشيعه.

اين كتابها عموما چاپ شده و در دسترس همه مى باشد.

## تبرك و توسل

اضافه بر اينكه «شيخ صدوق» بخاطر علم و تقوى و احياى معارف اسلام و دعاى پدر امام زمان عليه‌السلام بمقام بلندى از شرافت و فضيلت دست يافته است، و از اوليأ الهى گرديده، و در زندگى براى مؤ منين نور هدايت بوده، پس از وفات نيز تربت و بارگاه او، براى مؤ منين و عقيده مندان فراوانى، وسيله توسل، و دريافت كرامت، و حاجت گرديده، و ملجأ و پناهگاه بوده است.

درباره كرامت آن بزرگوار نوشته اند، يكسال در اثر بارندگى زياد، مقبره اش خراب شد، و همينكه آن مكان را جهت بازسازى، حفارى ميكردند، به سرداب او برخورد كردند، و جسد مقدس او را در حاليكه 857 سال از وفاتش گذشته بود تر و تازه يافتند، تا جائيكه هنوز رنگ حناى ناخن و محاسن او محسوس بود! اين خبر در همه جا شايع شد و بگوش فتحعلى شاه قاجار رسيد، اما او اين معنى را باور نكرد، تا اينكه افرادى را براى رسيدگى باين موضوع اعزام كرد، و پس از آنكه حقيقت براى او كشف شد، دستور داد، در سال 1338 يعنى در قرن 13 هجرى، بقعه مبارك شيخ صدوق را تعمير و تجديد ساختمان كردند (170).

بنابراين، فقيه و محدث بزرگوارى كه بوسيله دعاى پدر صاحب الزمان عليه‌السلام تولد يافته و عمر پربركت خود را در راه تقوى و جهاد علمى سپرى ساخته بود، در شهر رى برحمت جاويد الهى پيوست، و در همين مكانى كه امروز بقعه و بارگاه او قرار دارد، مدفون گرديد، و جا دارد، بقول مرحوم محدث قمى: از تعظيم و زيارت او غفلت نشود (171).

## 3 و 4 - طييب و حاج اسماعيل رضائى

از جمله مزارهائى كه در جوار حرم حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام در «باغچه طوطى» قرار دارد، مزار مرحوم طيب حاج رضايى و حاج اسماعيل رضائى است، كه آنان كشته راه انقلاب اسلامى مى باشند.

اين دو تن در سحرگاه 11 آبان ماه سال 1342 شمسى، در حاليكه قيام 15 خرداد همان سال در قم و تهران، و در ورامين اوج ميگرفت و حدود 15 هزار شهيد بجاى گذاشت، آنان نيز بدست مأموران جلاد رژيم شاه به جوخه اعدام سپرده شدند، و در طلوع انقلاب شكوهمند اسلامى ايران، جان خود را در اين راه فدا نمودند.

علت كشته شدن آنان و مخصوصا «طيب» را اينطور مذاكره كردند كه شاه براى تحريف مسير حركت مردمى 15 خرداد، از قالبه دين و اسلاميت، بسيار ميكوشيد كه نهضت را بصورت يك آشوب هرج و مرج طلبانه، و بر اساس اغراض و هدفهاى مادى جلوه دهد! براى اين منظور «طيب» را دستگير و روانه زندان مى كند، و شرط آزادى او را اين موضوع قرار ميدهد كه وى اعتراف كند، براى ايجاد درگيرى و تظاهرات و بوجود آوردن بلوا و كودتا، از مرجع تقليد (امام خمينى) پولى دريافت داشته، و اقدام به اغتشاش نموده است!

اما، طيب كه از قبل نيز بصورت راه اندازيهاى هيئت عزادارى و دسته جات سينه زنى، ارادت خود را به ساحت مقدس حضرت حسين بن على عليه‌السلام ساليان زيادى نشان داده بود، و ميتوانست براى نجات جان خود، به اتهام ناروائى اعتراف كند، چنين ننگى را بدامن خود نپسنديد و بر سر دو راهى زندگى و مرگ، مرگ جوانمردانه و شرافتمندانه را انتخاب كرد، و در جهت رسوائى شاه و تقويت حركت مردمى انقلاب 15 خرداد 42 جان خود را فدا نمود.

«همان روزها بمناسبت كشته شدن طيب و حاج اسماعيل رضائى، روحانى جوانى مابين نماز جماعت مغرب و عشأ در مدرسه فيضيه قم، بپاخاست، و بروح بزرگ آنان درود فرستاد. و از نمازگزاران درخواست نمود، براى آنان طلب مغفرت كنند و نماز «ليلة الدفن» بخوانند (172)».

قبل از ظهر فرداى آنروز نيز بمانسبت كشته شدن طيب و حاج اسماعيل، در مدرسه فيضيه به طور پراكنده و در برابر چشم جاسوسان مخفى رژيم شاه، روحانيون جوان، مراسمى بپا داشتند و به سخنرانى و سوگوارى پرداختند، و از كشته شدن آنان به خاطر نهضت و مبارزه تجليل به عمل آوردند، و شرائط كار «طيب» را در سخنرانيها با وضعيت «حر بن زيد رياحى» مقايسه مى كردند.

بمناسبت كشته شدن «طيب» قطعات شعرى نيز سروده شده، و قطعه اى از آن در اختيار اين جانب نيز موجود بود، كه به خاطر جابجائيهاى اسناد و مدارك در رژيم شاه و ناامنى حاكم بر آن زمان، اكنون كه از آن تاريخ تاكنون 24 سال ميگذرد، نويسنده نتوانست در آرشيو كتابخانه خود همه قطعه شعر را پيدا كرده، و منعكس كند، اما دو بيت از آن قطعه شعر مفصل را كه به ياد دارم، چنين است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| طيبا، طيبك الله روانت به جنان |  | چون توئى كشته راه حق و مرد ايمان |
| دشمنت كشت ولى روح تو افسرده نگشت |  | آرى، آنروح كه پژمرده نشد روح خداست |

بنابراين، احترام و تجليل و طلب غفران الهى و گراميداشت ياد آنانكه در راه عقيده و شرافت انسانى خود، جوانمردانه راه مرگ شرافتمندانه را انتخاب كرده اند، و نيز ياد همه شهيدان 15 خرداد سال 42 را، از باب قدردانى و قدرشناسى و نمك شناسى ميبايست گرامى داشت.

در روزهائيكه اينجانب تصحيح اوراق چاپى اين كتاب را انجام ميدادم، روزنامه اعلام كرد: در «مسجد ارك» تهران، مراسم بزرگداشت بيست و پنجمين سالگرد شهادت طيب حاج رضائى و حاج اسماعيل رضائى، برگزار شد، و در اين مراسم، سالروز شهادت حماسه آفرينان يوم الله پانزده خرداد 42 شهيد طيب حاج رضائى، و شهيد حاج اسماعيل رضائى، با حضور نماينده آيت الله العظمى منتظرى و جمعى از مسئولين و مقامات مملكتى، روحانيون، بازاريان و اقشار مختلف مردم برگزار گرديد، و يكى از نمايندگان مجلس شوراى اسلامى، از مجاهدت آن دو شهيد و ساير شهدأ پانزده خرداد سال 1342، طى سخنان مبسوطى تجليل به عمل آورد (173).

## تذكر لازم

در پايان چاپ اول اين كتاب، صرفا بر اساس يادداشتى از آيت الله حاج شيخ محمد صادق تهرانى، فهرستى از نام تعدادى از عالمان مدفون در جوار حضرت عبدالعظيم آمده بود، اما براى چاپ دوم، كه تصميم به آوردن زيارتنامه هاى مستقل حضرت عبدالعظيم حسنى عليه‌السلام و امام زاده حمزه و امام زاده طاهر و مطهر گرفته شد، شرحى از زندگانى آن عالمان و افزودن شرح زندگى تعداد ديگرى از عالمان و دانشمندان خدمتگزار - كه حق خدمت به گردن همه دارند - با استناد به سنگ نوشته ها و منابع ديگر تاريخى اضافه گرديد، با اين وصف، چاپ جديد اين كتاب با رفع نقص جابجائى صفحه بنديهاى ص 109 - 107 اصلاح گرديده و اكنون به مطالعه خلاصه زندگى تعدادى از عالمان و نويسندگان و محققان مدفون در آستانه سيدالكريم و «شهر رى»، بر اساس ‍ ترتيب تاريخ ولادت آنان مى پردازيم:

## 5 - حاج مولا على كنى

عالم بزرگ و مجتهد عاليمقام، حاج مولا على كنى، به سال 1220 هجرى قمرى، در «كن» دو فرسنگى تهران كه امروز به تهران وصل شده است، بدنيا آمد.

حاج مولا على، خود مى گويد: من از كودكى علاقه زيادى به آموختن علم داشتم، بدين جهت پيش معلمى رفتم و علوم مقدماتى فارسى را در مدت كمى فرا گرفتم، اما موانعى مرا از ادامه تحصيل باز مى داشت، ولى من علوم ادبى و عربى را بسيار دوست مى داشتم، بدين خاطر در حالى كه حدود بيست ساله شده بودم، تصميم جدى گرفتم به درس خود ادامه بدهم، از اين جهت دعا و ثناى الهى زياد انجام دادم و از خداوند خواستم به من توفيق خواندن علوم دينى را عنايت فرمايد، تا اينكه با شفاعت و بركات اهل بيت عليه‌السلام به نجف اشرف راه يافتم و در آنجا به خواندن دروس دينى پرداختم.

بارى، در آن حوزه بزرگ به خواندن فقه و اصول و ساير علوم دينى ادامه دادم، تا آنجا كه به توانائى تأليف و تصنيف مسائل مهم «علم اصول» دست يافتم، و كتابهاى: اوامر و نواهى، و مفاهيم، و استصحاب را بطور جداگانه نوشتم.

در سال 1244، بيمارى «وبا» آمد و سراسر ممالك و مخصوصا عراق را فرا گرفت و مانع درس و تحصيل شد، بدين جهت من هم مانند سايرين براى فرار از «وبا» به اين شهر و آن شهر مى رفتم، تا اينكه بيمارى «وبا» آرام گرفت و من براى ادامه درس به «نجف» برگشتم و به نوشتن مباحث «فقهى» پرداختم، ولى به خاطر نداشتن كتاب و مدارك لازم براى اين كار و گرفتارى به فقر شديد، هر چيزى پيدا مى كردم مطالب خود را روى آن مى نوشتم تا اينكه كتابهاى: 1 - طهارت. 2 - صلاة. 3 - بيع. 4 - قضأ در 2 جلد. 5 - و كتاب شهادات، به درخواست طلاب مشتاق بوجود آمد.

آن گاه در سال 1263 هجرى قمرى براى زيادت امام رضا عليه‌السلام كه هزاران سلام و صلوات نثار او و پدرانش باد، و نيز ديدار با قوم و خويشان روانه ايران شدم (174).

6 - كتاب ديگر علامه مولا على كنى، كه با كوله بار سنگينى از فقه و اصول و حديث و تفسير به تهران آمده بود «تحقيق الدلائل» در «شرح تلخيص مسائل» است، كه علامه سترگ، حاج آقا بزرگ تهرانى آن را مورد تمجيد و تعريف قرار داده و مى گويد: كتاب طهارت و صلاة مولا على كنى به چاپ نرسيده، اما بقيه كتابهاى او در سال 1304 هجرى، بصورت يك جلد ضخيم به چاپ رسيده، و طبق نظريه علمائى كه ما ديده ايم، مطالب آن از مطالب كتاب «جواهر الكلام» دقيقتر و عميقتر است (175).

7 - توضيح المقال، كتاب ديگر علامه كنى است، كه در مورد علم درايه و رجال نوشته شده، اين كتاب از يك مقدمه و سه باب و يك خاتمه تشكيل يافته و دوباره همراه كتاب «رجال ابو على» كه چاپ دوم آن سال 1302 صورت گرفته، به چاپ رسيده است.

اين عالم ربانى در كتاب «توضيح المقال» شرح زندگى 59 تن از عالمان دين را آورده، كه با شرح زندگى خود او، آنان به 60 تن مى رسند (176)...

مرحوم حاج مولا على كنى، همانطور كه خوانديم داراى مقام بلند علمى بوده، كتابها و تأليفهاى علمى عميقى نوشته، از شاگردان وارسته عالم بزرگ شيعه «محمد حسن نجفى» صاحب كتاب عميق 43 جلدى «جواهرالكلام» بوده و چنانكه مطالعه كرديم، بعضى از آثار علمى او از كتاب «جواهرالكلام» هم دقيقتر و عميقتر مى باشد، اما نكته بسيار مهم در زندگى اين عالم، جنبه هاى معنوى و عرفانى او بوده است، تا جائيكه «محدث قمى» مى نويسد:

اين عالم بزرگ مادامى كه در تهران ساكن شد، مرجع عموم و پناهگاه مردم و احياگر حوزه هاى علمى و مذهب شيعه گرديده بود (177).

سرانجام اين عالم ربانى صبح پنجشنبه بيست و هفتم محرم 1306 هجرى قمرى به سن 86 سالگى در تهران از جهان چشم فروبست، بدن او را تا «شهر رى» روى دست مى بردند، تشييع جنازه با شكوه و پرعظمتى از او به عمل آمد، و اول ماه صفر، يعنى پس از سه روز تجليل و تكريم، جسد او را در مسجد عتيق كه بين حرم حضرت عبدالعظيم و امام زاده حمزه قرار دارد، به خاك سپردند (178) و در سراسر شهرهاى ايران، به احترام او مجالس و محافل سوگوارى و عزادارى تشكيل گرديد، و هم اكنون نيز مرقد اين عالم ربانى مورد زيارت و احترام و تبرك و كرامت براى اهل ايمان واقع مى شود (179).

## 6 - ميرزا ابوالقاسم كلانتر

ميرزا ابوالقاسم كلانتر تهرانى، فرزند حاج محمد على بن حاج هادى نورى، سوم ربيع الثانى سال 1236 هجرى در تهران به دنيا آمد. او عالمى فاضل، محققى دقيق، فقيهى بلند مقام و اصولى عميقى بود، و از شاگردان نمونه و ممتاز علامه بزرگ «شيخ مرتضى انصارى» محسوب مى گرديد.

ميرزا ابوالقاسم، مدتى را كه در نجف اشرف اقامت داشت و در حوزه درسى «شيخ انصارى» حضور مى يافت، مطالب درس استاد خود را يادداشت مى كرد، آن را تنظيم مى نمود و نظريه هاى علمى خود را هم به آن مى افزود، و آن را تحت عنوان «تقريرات در اصول» به رشته تحرير درآورد.

از عجايب روزگار اين است، كه اين عالم بزرگ به سال 1292 هجرى قمرى، در 56 سالگى، در همان سوم ربيع الثانى، كه ولادت يافته بود، در شهر رى از جهان فروبست و در جوار حضرت عبدالعظيم حسنى عليه‌السلام در صحن امام زاده حمزه و در مقبره «شيخ ابوالفتوح رازى » به خاك سپرده شد (180).

فرزند اديب و دانشمند او «ميرزا ابوالفضل» براى پدر اينگونه مرثيه سروده است:

زندگى دنيا و آمال و آرزوهاى دراز آن را رها كن، زيرا به خداوند هيچكس ‍ براى هميشه زنده نخواهد ماند.

حوادث روزگار چون كمانى، شخصيت بزرگوارى را رها كرد، كه هم پاكيزه بود و هم اصالت خانوادگى داشت.

او علامه اين جهان و يكى از افراد انسانها بود، اما ديگر چه كسى سنگر علم و دانش او را پر خواهد كرد؟!

اى پدر! به جوار حضرت عبدالعظيم شتافتى، و به آرزوى ديرينه خود دست يافتى (181).

## 7 - ميرزا ابوالحسن جلوه

حكيم بزرگ الهى، سيد ابوالحسن جلوه، فرزند سيد محمد طباطبائى پزشك ماهر زواره اى، در ذيقعده سال 1238 هجرى قمرى، در «احمد آباد» ايالت «گجرات هندوستان» بدنيا آمد.

حكيم جلوه، در شرح زندگى خود مى نويسد: مدت اقامت پدرم در «سند» و هندوستان سى و شش سال بود، وقتى من به اصفهان وارد شدم، هفت ساله بودم، چهارده ساله بودم كه پدرم به سال 1252 هجرى، كه به سال «وبائى» موسوم بود، در حالى كه پيش از هفتاد سال داشت، وفات كرد و در جوار مزار پدر خود «ميرزا محمد صادق» در قبرستان «زواره» به خاك سپرده شد (182).

اين عالم ربانى در چهارده سالگى پدر خود را از دست مى دهد، و با درد يتيمى دست به گريبان مى گردد، اما در همان سن و سال با توجه به اينكه از نظر خانوادگى جد اعلاى او هم «ميرزا رفيعا نائينى» عالم بزرگ دينى بوده، وطن خود را ترك مى كند و براى كسب علم و دانش، در مدرسه «كاسه گران» اصفهان اقامت مى نمايد.

حكيم سيد ابوالحسن جلوه، كه با وجود فقر و تنگدستى و نداشتن پدر، به حوزه علمى اصفهان رفته بود، با تمام هوشيارى و جديت همت خود را به كار مى گيرد، دوره هاى مقدماتى علوم عربى و ادبى را مى گذراند و براى آموختن دوره هاى فقه و اصول و حكمت، در حوزه هاى درسى عالمان وارسته اى چون: ميرزا حسن حكيم، ميرزا حسن فرزند ملا على نورى حكيم، و آخوند ملا عبدالجواد تونى خراسانى شركت مى جويد و مراحل علمى حكمت و عرفان و الهيات را پشت سر مى گذارد.

اين عالم حكيم در سال 1273 هجرى، در حالى كه 35 سال داشت و به مراحل علمى بلندى دست يافته بود، اصفهان را ترك مى گويد و در مدرسه علميه «دارالشفاى» تهران، كه مقابل درب «مسجد شاه» قرار داشت و بعد بخاطر توسعه خيابان بوذرجمهرى (15 خرداد) تخريب شده، ساكن مى گردد، و به تحقيق و تدريس و پرورش ‍ طلاب و فضلاى آن حوزه علمى مى پردازد.

مدت اقامت حكيم جلوه در تهران چهل و يك سال طول مى كشد، و او به خاطر فقر و تنگدستى، يا به جهت شوق و علاقه زياد به علم و دانش و معنويت و يا ناراحتى محلى، همسرى انتخاب نمى كند و به طور مجرد تا آخر عمر زندگى مى كند، اما در پرتو اخلاق و روحانيت خويش و در شعاع علم و دانش خود، فرزندان علمى و روحانى متعددى، كه هر كدام از آنان ستارگان درخشان آسمان علم و فضيلت بوده اند، از خود به يادگار مى گذارد، كه شمار آنان به ده ها نفر مى رسد.

آثار علم و نوشته هاى حكيم ابوالحسن جلوه هم فراوان است، او خود مى گويد: كتاب مستقلى ننوشتم، اما بر كتابهاى بوعلى سينا و سيد صدرالدين شيرازى، كه آنرا تدريس مى كرده، و نيز ساير آثار علمى و عرفانى شرح و توضيحاتى نوشته، كه عمده ترين آنها بدين قرار است:

1 - حاشيه بر كتاب علمى و فلسفى «مبدء و معاد» تأليف: حكيم الهى و فيلسوف ربانى، سيد صدرالدين محمد شيرازى.

2 - حاشيه و شرح براى كتاب «اسفار» تأليف: سيد صدرالدين محمد شيرازى.

3 - حاشيه بر كتاب «شرح هداية ميبدى» تحت عنوان «حركت جوهرى».

4 - تصحيح و توضيح كتاب: مثنوى مولوى.

5 - شرح كوتاهى بر ديوان «سيد حسين طباطبائى» عموزاده او، معروف به «مجمر زواره اى».

6 - حكيم جلوه تا ساليانى هم شعر مى سروده، و مجموعه قصيده هاى توحيدى، مسائل بقأ نفس، اثبات واجب و معاد، مدح و منقبت پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ و حضرت اميرالمؤ منين عليه‌السلام را به شعر درآورده و به اهتمام ميرزا على خان رسولى، تحت عنوان «ديوان جلوه» تدوين شده، و آقاى سهيلى خوانسارى با نوشتن مقدمه اى، آن را در سال 1348 هجرى قمرى در تهران به چاپ رسانده است.

اخلاق و رفتار جلوه، با تواضع و اخلاص و صفاى باطن آميخته بود، از غرور و تكبر و خودبينى دردناكى كه بسيارى بدان مبتلا هستند، سخت بيزارى مى جست، طلاب علم و فضلاى مخلص و جدى را در مكتب پرمهر خود، با اخلاص و پاكى پرورش مى داد و آنان را به تحصيل علم و تهذيب نفس وادار مى كرد، با عالمان فقيه و محدث و حكيمى، مانند: شيخ مرتضى انصارى، حسين بن محمد تقى، معروف به حاج ميرزا حسين نورى، حاج ميرزا حسن آشتيانى و پسر او شيخ مرتضى، كه از مجتهدين بزرگ و سرشناس روزگار بودند، ارتباط و مراوده علمى داشت (183).

سرانجام اين عالم بزرگ و حكيم الهى، همانطور كه ماه ذيقعده به دنيا آمده بود، ششم ذيقعده سال 1314 هجرى قمرى به سن هفتاد و شش ‍ سالگى در تهران، زندگى سراسر افتخار و پربار خود را وداع گفت، و پس ‍ از تشييع جنازه باشكوهى، در «شهر رى» به جوار محمد بن على بن بابويه قمى معروف به «شيخ صدوق» و در قسمت شمال شرقى مرقد آن بزرگوار، به آغوش خاك آرميد، و نيرالدوله كه از ارادتمندانش ‍ بود، بقعه اى بر مزارش ساخت (184).

ابوالقاسم محمد نصير، معروف به «طرب اصفهانى» در تاريخ وفات او سروده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ميرزا ابوالحسن جلوه، حكيم دانا |  | آنكه در حكمت و دانش، نبدش ‍ مثل و قرين |
| ششم ماه، شب جمعه، مه ذيقعده |  | بر فلك، جلوه كنان شد سوى فردوس برين |

به مناسبت تجليل از مقام علمى حكيم ابوالحسن جلوه، روز جمعه 30 ارديبهشت ماه سال 1373، يكصدمين سالگشت ارتحال او، در موطن اصليش «زواره اردستان» برگزار گرديد، و عالمانى به معرفى و تبيين شخصيت علمى و عرفانى او پرداختند (185).

در آرامگاه و جوار مرحوم حكيم جلوه، شاگردان وى: ميرزا محمد طاهر تنكابنى (1280 - 1360 ه)، ميرزا مسيح طالقانى، متوفاى 1339 هجرى و حاج شيخ محمد آملى (1233 - 1336 هجرى) نيز مدفون گرديده اند و داراى سنگهاى قبر تاريخى خوبى مى باشند، كه بعد شرح حال آنان را مطالعه مى كنيم.

## 8 - حاج مولا محمد آملى

حاج شيخ محمد باقر، فرزند على بن محمد آملى، به سال 1263 هجرى قمرى در شهر «آمل» بدنيا آمد، و پس از رشد و رسيدن به سن 17 سالگى (1332) براى آموختن علم و دانش روانه حوزه هاى علمى تهران گرديد، در جلسه هاى درسى عالمان آن روز، دوره هاى علوم ادبى و مقدماتى و سطح فقه و اصول را پشت سر گذاشت و آن گاه، در محضر درس فلسفه و حكمت سيد الحكمأ، ميرزا ابوالحسن جلوه حضور يافت و سالهائى از فيض و فضيلت آن استاد حكيم بهره ور گرديد، تا آن جا كه وى يكى از مراجع مهم خدمتگزار دين و مردم محسوب مى شد.

اين شعر هم منسوب به اوست:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دل گرچه در اين باديه، بسيار شتافت |  | موئى به ندانست، بسى موى شكافت |
| گرچه ز دلم، هزار خورشيد بتافت |  | لكن بكمال، ذره اى راه نيافت |

مرحوم حاج شيخ محمد باقر، علاوه بر تدريس و ارشاد خلق، در جريان انقلاب مشروطيت، در كنار آيت الله حاج شيخ فضل الله نورى، از ياران باوفا و همرزمان مخلص او بود، و در اين راه زحمتها كشيد و صدمه هاى فراوانى ديد.

او خود مى نويسد: سپس بعد از مدت كمى، كه از فتنه سخت گذشت، از آن اقامتگاه وحشتناك، به محل تولد خود و موطن پدرانم منتقل شدم و دو سال در آن جا سكونت داشتم و بعد به نهان خانه «رى» مهاجرت كردم (186).

اين عالم بزرگ ربانى به متابعت از آبأ و اجداد خود، در سايه علم و دانش ‍ و مبارزه ضد استبدادى، براى اسلام و مسلمانان نمونه بارز علم و عمل بوده است.

مرحوم آملى، غير از تربيت شاگردان و خدمات معمول عالمان دينى، از خود آثار و كتابهاى متعددى هم به جاى گذاشته، آنطور كه فرزندش آيت الله حاج شيخ محمد تقى آملى، آن را معرفى مى كند، نام آنها چنين است:

1 - حاشيه بر «رسائل» شيخ مرتضى انصارى.

2 - تحقيقاتى در «مباحث الفاظ».

3 - شرح كلمه شريف «لا اله الا الله».

4 - حاشيه بر «شرح مطامع»

5 - حاشيه بر «شرح شمسيه» چاپ شده.

6 - حاشيه بر «اسفار» ملاصدرا.

7 - رساله عمليه «تلخيص الفرائض» چاپ شده است.

سرانجام اين حكيم فقيه و مبارز، اول شعبان 1336 هجرى قمرى، به سن شصت و نه سالگى زندگى را بدرود گفت، از جنازه اش تشييع و تجليل فراوانى به عمل آمد و طبق وصيتش بدن او را در ايوان مقبره استادش، حكيم ابوالحسن جلوه، در جوار شيخ صدوق، محمد بن على بن بابويه قمى، به خاك سپردند (187).

## 9 - ميرزا ابوالفضل كلانتر

ميرزا ابوالفضل كلانتر نورى تهرانى، فرزند ميرزا ابوالقاسم، كه سرگذشت او را مطالعه كرديم، به سال 1273 هجرى قمرى در تهران به دنيا آمده. «محدث قمى» او را دانشمندى فقيه، اصولى، متكلم، عارف، حكيم، اديب، شاعر، مورخ، رياضيدان و خوش اخلاق و خوش برخورد شمرده و بعد اضافه مى كند: اين عالم بزرگ يك ديوان شعر عربى در دو جلد به خط خود هم دارد (188)، و درباره حضرت حجة بن الحسن عسكرى عليه‌السلام اشعارى به عربى سروده و «محدث قمى» دو نمونه از آن اشعار را آورده كه ترجمه يك نمونه آن چنين است:

اى شعاع رحمت الهى، كه بر همه موجودات پرتو افشانى مى كنى!

اى فرزند كسى، كه درباره عظمت او آيات قرآن نازل شده است.

ما به خاندان تو پناه جسته ايم، پروانه وجود تو هستيم، و با كمال زبونى در مقابل تو خضوع مى كنيم.

تا بدين وسيله به درياى رحمت پروردگار متعال دست يابيم (189).

علامه حاج آقا بزرگ تهرانى مى نويسد: علامه ميرزا ابوالفضل فرزند ميرزا ابوالقاسم بن محمد على كلانتر نورى تهرانى، كتاب فارسى و شيرين «شفأ الصدور» را در شرح زيارت عاشورا، در سال 1309 هجرى نوشته، و اين كتاب به سال 1310 چاپ شده است (190).

اين عالم ربانى، كه در حوزه علمى سامرا و تهران، نزد استادان بزرگى چون ميرزا حبيب الله رشتى، ميرزا حسن شيرازى، آقا سيد محمد طباطبائى، ميرزا عبدالرحيم نهاوندى و ميرزا ابوالحسن جلوه، علوم فقه و اصول و حكمت را آموخته بود، داراى كتابهاى علمى: ارجوزة فى النحو، الاصابه فى قاعدة الاجماع على الاصابه، حاشيه بر رسائل، حاشيه بر مكاسب، شفأ الصدور فى شرح زيارة العاشور (2 جلد 3 بار چاپ شده) و كتاب قلائد الدرر، در 2 جلد مى باشد (191).

وى در سال 1316، به سن 44 سالگى در اثر بيمارى حصبه در تهران زندگى را بدرود گفت و در كنار مزار پدرش و در مقبره «ابوالفتوح رازى» در صحن امام زاده حمزه، و جوار حضرت عبدالعظيم به خاك سپرده شد (192).

مرحوم آية الله، ميرزا محمد ثقفى پدر همسر امام خمينى ره، فرزند ميرزا ابوالفضل كلانتر نورى بوده است.

## 10 - ميرزا محمد طاهر تنكابنى

ميرزا محمد طاهر، فرزند فرج الله تنكابنى، محرم سال 1280 هجرى قمرى، در قريه «كردى چال» كلاردشت مازندران متولد شد. وى نخست تا يازده سالگى در وطن خود، سپس تا شانزده سالگى در «لنگاى تنكابن» به تحصيل علوم مقدماتى پرداخت و براى ادامه تحصيل علوم دينى به تهران رفت. نخست در مدرسه «كاظميه» و مدرسه «قنبر عليخان» و سپس در مدرسه «سپهسالار» مشغول تحصيل علم گرديد.

اين حكيم بزرگ و دانشمند سترك، در تهران در حوزه درسى حكماى بلند مقامى چون: ميرزا محمد رضا صهباى قمشه اى، آقا على زنورى حكيم، و حكيم نامور، ميرزا ابوالحسن جلوه شركت نمود و علوم معقول را فرا گرفت و براى آموختن هيئت و نجوم از وجود ميرزا عبدالله، بهره هاى فراوانى برد.

اين عالم بزرگ به خاطر ذكاوت فطرى و عشق و علاقه زيادى كه در تعليم و تربيت داشت، سرآمد اقران خود گرديد و استاد او ميرزا ابوالحسن جلوه، فضل و دانش او را مورد ستايش قرار مى داد و به ساير شاگردان خود سفارش مى كرد، از علم و دانش او استفاده كنند (193).

ميرزا طاهر هم، درباره عظمت و دقت نظر استاد خود ميرزا ابوالحسن جلوه، مى گويد: بعد از اوقات «ميرزا محمد» به درس ميرزا ابوالحسن جلوه شركت نمودم و نزد او شروع به خواندن كتاب: تمهيد القواعد «افضل الدين محمد بن تركه» كردم، عادت ميرزا ابوالحسن هم اين بود، كه تا كتابى را تصحيح نمى كرد، به تدريس آن اقدام نمى نمود، البته قبل از آن، همان كتاب را نزد «ميرزا محمد رضا» خوانده بوديم، در حالى كه گاهى سطرها و صفحه هائى از آن افتاده بود و كتاب ناقص بود، اما وى به خاطر استعداد سرشار و قدرت عرفانى كه داشت، مى توانست آن كتاب را تقرير و بيان كند، ولى مرحوم جلوه تا نخست كتاب را غلطگيرى و اصلاح نمى كرد، به تدريس آن اقدام نمى نمود، و از اين مقايسه كوچك شيوه دقت و روشن تحقيق ميرزاى جلوه، با روش مرحوم «ميرزا محمد رضا قمشه اى» كاملا روشن مى گردد (194).

ميرزا محمد طاهر تنكابنى، علاوه بر احاطه به فلسفه و حكمت، در فقه، اصول، نجوم، ادبيات و رياضيات نيز تخصص داشت، طب قديم را مطلع بود و كتاب «قانون» بوعلى سينا را چندين بار تدريس نمود و حواشى پرقيمتى بر آن كتاب نوشته، كه در «كتابخانه مجلس شوراى ملى» - اسلامى - موجود مى باشد. آن مرحوم داراى خط بسيار خوبى هم بود، و كتابها و رساله هاى زيادى از او در دست مى باشد (195).

از نظر ورود به مسائل سياسى و تلاش براى تعيين سرنوشت ملت مسلمان، ميرزا محمد طاهر تنكابنى، نقش فعالى داشته است، او در انتخابات دوره هاى اول و دوم و سوم مجلس شوراى ملى شركت نمود و به نمايندگى از طرف طلاب و مردم، به مجلس رفت. در سال 1294 شمسى در «جنگ بين الملل اول» كه مهاجرت آزاديخواهان پيش ‍ آمد، وى نيز به همراه آزاديخواهان مهاجرت نمود و مدتى را در اماكن مقدس عتبات مشرف بود، روزگارى در «موصل» به سر برد، با عالمان اهل تسنن بحثها و مناظره هاى جالب و سازنده اى انجام داد و مورد تكريم و احترام همگان واقع شد (196).

اين عالم ربانى، براى دوره چهارم مجلس هم به نمايندگى از سوى مردم انتخاب گرديد، اما بدليل اينكه در مسافرت و مهاجرت بود، در مجلس ‍ شركت نكرد. همچنين وى در اول كودتائى كه از طرف «سيد ضيأ الدين» واقع شد، دستگير گرديد و مدتى زندانى شد. بار ديگر نيز در اواخر سلطنت «رضاخان » زندانى شد و بعد به كاشان تبعيد گرديد (197).

از خدمات بسيار ارزشمند اين حكيم فرزانه، جمع آورى و حفظ كتابهاى نفيس چاپى و خطى و تشكيل كتابخانه پرمحتوائى بوده است (198).

مرحوم ميرزا محمد على مصاحبى نائينى، با تخلص عبرت، درباره مقام بلند علمى اين حكيم بزرگ مى نويسد: ميرزا محمد طاهر تنكابنى، از حكما و عرفاى بزرگ است، امروز در حكمت و عرفان و علم طب قديم، كم نظير بلكه بى مانند است، از مبرزين شاگرادان ميرزاى جلوه و ميرزا محمد رضا قمشه اى است، چندى در مدرسه سلطانى به افادت و افاضت مشغول بود، و اينك به خاطر كثرت سن و ضعف مزاج، انزوا اختيار كرده به مطالعه كتب حكمت و عرفان اوقات مى گذراند...

حكيم الهى مجاهد، ميرزا محمد طاهر تنكابنى، سرانجام جمعه شانزدهم ذيقعده 1360 هجرى قمرى، مطابق با چهارم آذرماه سال 1320 شمسى در هشتاد و يكسالگى وفات كرد و طبق وصيت خود او، جنازه اش را در جوار استادش ميرزا ابوالحسن جلوه، واقع در «ابن بابويه» شش كيلومترى جنوب تهران، به خاك سپردند (199).

لازم به يادآورى است، كه بقعه جلوه كه آن را «ميرزا احمد خان بدر نصيرالدوله» و «شاهزاده سلطان ميرزاى نير الدوله» ساخته بودند و از يك اطاق و ايوان تشكيل مى شد، و ميرزا محمد طاهر تنكابنى و تعدادى ديگر از شاگردان وى، در آن مدفون گرديده اند، به تدريج خراب شده، و اكنون بقعه اى با هشت ستون و چيزى شبيه آرامگاه «حافظ» در شيراز به جاى آن ساخته شده است.

## 11 - محمد محيط طباطبائى

مرحوم استاد، سيد محمد طباطبائى، معروف به «محيط» به سال 1280 هجرى شمسى، در روستاى «گزلا» از توابع اردستان به دنيا آمد و پس از مهاجرت اعضأ خانواده او به «زواره» وى به «مكتبخانه» حاج حسن و بعد به مدرسه «لطفعلى خان» زواره رفت، و علوم مقدماتى فارسى و عربى را فرا گرفت.

سپس به اصفهان رفت و در مدرسه دينى و علمى «كاسه گران» آن شهر به ادامه تحصيل علم پرداخت، و پس از مدتى به «زواره» بازگشت و به عنوان معلم در مدرسه ابتدائى «سادات» مشغول تدريس گرديد.

سيد محمد محيط، كه براى تحصيل و تحقيق خود، دنبال امكانات و شرائط مناسبى مى گشت، در ارديبهشت سال 1302، در حالى كه 22 سال داشت به تهران هجرت نمود، در امتحان ورودى مدرسه «دارالفنون» شركت كرد و در كلاس سوم متوسطه پذيرفته شد و با يكسال تحصيل به دريافت ديپلم موفق گرديد، سپس تحصيلات خود را در «مدرسه حقوق» تهران ادامه داد، و در سال 1305 شمسى در آن مدرسه فارغ التحصيل شد.

استاد محيط به خاطر شوق فراوان به آموختن علم و روح پرتلاشى كه داشت، در زندگى فراز و نشيبهائى را پشت سر گذاشت، مدتى مدير دبيرستانهاى اهواز و خرمشهر بود، روزگارى در مدرسه دارالفنون و دانشسراى مقدماتى تدريس مى كرد، زمانى مجله «محيط» را منتشر مى ساخت، و ساليانى را به رايزنى فرهنگى ايران در «هند»، نمايندگى فرهنگى ايران در عراق، لبنان و سوريه گذرانيد.

استاد، پس از اين مراحل، بازرسى وزارت آموزش و پرورش را به عهده گرفت، در عضويت «فرهنگستان زبان و ادب ايران» فعاليت داشت و مدت نوزده سال هم برنامه راديوئى «مرزهاى دانش» را اداره نمود.

اين استاد بزرگ، داراى طبعى منيع و روحيه اى قناعتمند و زاهدانه بود، مظاهر دنيا او را فريب نداد، تا آخر عمر در جنوب تهران (خيابان مجاهدين اسلام) در يك خانه كوچك زندگى كرد و به همين خاطر توانست به تدريس و تحقيق و تأليف و چاپ و نشر هزاران صفحه آثار عميق و ارزشمند بپردازد، و آن را در دسترس عموم قرار دهد.

علامه محيط طباطبائى، مقالات علمى فراوانى در مجلات: ارمغان تعليم و تربيت، مهر، محيط، راهنماى كتاب، آينده و يغما به چاپ رسانده، و آثار علمى، ادبى، انتقادى، و تحقيقى او از 1500 مقاله و رساله تشكيل مى شود.

«از سال 1354 (1396 هجرى) كه اينجانب در خانه اش با او ديدار داشتم، با تواضع و اشتياق فراوانى اين ملاقات را پذيرفت، از بنده و كار تحصيل در حوزه علمى قم، و اقدام به كار تأليف و تحقيق من، تشويق فراوانى به عمل آورد، و از سر لطف و بزرگوارى بر كتابى كه تحت عنوان «سخنان على بن الحسين - عليه السلام -» ترجمه كرده بودم، مقدمه علمى و ستايش آميزى نوشت».

استاد محيط، در ده ها كنفرانس، كنگره و سمينار علمى و تحقيقى داخل و خارج كشور شركت كرد، به زبانهاى فرانسه، انگليسى، عربى و فارسى قديم تسلط كامل داشت، در سال 1355، به خاطر تحقيقات علمى و فرهنگى از سوى دانشگاه شهيد بهشتى (ملى) به درجه دكتراى افتخارى، و در سال 1357 به نخستين جايزه آثار ملى، دست يافت.

اشعار استاد محيط به چندين هزار بيت مى رسد، و همانطور كه اشاره شد، در زمنينه هاى ادبى و تاريخى، فلسفى، و فرهنگى از استاد آثار فراوانى به يادگار مانده، كه عناوين آثار چاپ شده او بدين قرار است:

1 - سيد جمال الدين اسدآبادى و بيدارى مشرق زمين.

2 - تصحيح و مقدمه بر ديوان «مجمر زواره اى».

3 - جغرافياى نو.

4 - مجموعه آثار ملكم.

5 - فردوسى و شاهنامه.

6 - زندگى محمد زكرياى رازى.

7 - دوران نادر.

8 - تاگور، شاعرى هندى.

9 - تاريخ تحول نثر فارسى.

10 - آنچه درباره حافظ بايد دانست.

11 - خيامى يا خيام؟

12 - تاريخ تحليلى مطبوعات ايران.

13 - تطور حكومت در ايران بعد از اسلام.

14 - تاريخ اعزام محصل به اروپا.

مرحوم استاد، سيد محمد محيط طباطبائى بيش از سه سال و نيم به مدرسه نرفت، اما تمام عمر خود را صرف مطالعه و تحقيق و تدريس ‍ نمود، تا آنجا كه او را «ستونى از كاخ ادب و فرهنگ ايران زمين» لقب داده اند.

بارى، اين عالم بزرگ كه لحظه اى از آموختن و آموزاندن نياسود، سرانجام 27 مرداد 1371 هجرى شمسى، به سن نود و يك سالگى در تهران از جهان چشم فروبست، در تشييع و تدفين و ترحيم او مقامات روحانى، علمى و فرهنگى مختلفى شركت نمودند، و طبق وصيتش بدن او را در كنار «برج طغرل» ميراث فرهنگى طغرل سلجوقى (سال 455 هجرى قمرى) در «شهر رى» روبروى بقعه ابن بابويه، شيخ صدوق، به خاك سپردند (200).

بمناسبت يكمين سالگشت اين دانشمند بزرگ و تجليل از مقام معنوى علم و فرهنگ، بر كنار مزارش مراسم باشكوهى برگزار گرديد، و نيز در زادگاه او «زواره» مراسم كم سابقه اى تشكيل شد، علما، ادبا و شعرا، از شهرهاى مختلف در آن شركت كردند، و در زمينه معرفى اين دانشمند فرزانه و خدمات علمى و فرهنگى او، سخنرانيها كردند، شعرهاى سرودند، و چكامه ها سردادند (201). اينجانب هم در آن مجالس شركت داشتم.

## 12 - محمد حسين تنكابنى

آيت الله، حاج شيخ محمد حسين تنكابنى، به سال 1285 هجرى قمرى، در نواحى «تنكابن» بدنيا آمد، بعد از خواندن دوره هاى مقدماتى علوم، از محل خود براى ادامه تحصيل علوم دينى به «قزوين» رفت، و سپس براى ادامه تحصيل و تكميل علوم دينى، به نجف اشرف مهاجرت نمود.

وى در نجف اشرف در حوزه هاى درسى، عالمان بزرگى چون: ميرزا حبيب الله رشتى، ملا محمد كاظم خراسانى صاحب كتاب «كفاية الاصول» و سيد محمد كاظم طباطبائى يزدى، نويسنده كتاب كم نظير «عروة الوثقى» شركت نمود، و به درجه مقدس اجتهاد رسيد.

عالم بزرگ، حاج شيخ محمد حسين تنكابنى، پس از طى آن مراحل علمى به تهران مراجعت كرد، و در آن شهر به تدريس طلاب، اقامه نماز جماعت و خدمات و اصلاح امور مردم مى پرداخت، تا سرانجام به سن 82 سالگى در سال 1367 هجرى قمرى رحلت نمود، و جسد مقدس او را در قسمت ميان حرم حضرت عبدالعظيم و امام زاده حمزه به خاك سپردند (202).

## 13 - جواد فاضل

جواد فاضل، فرزند ابوالقاسم، به سال 1295 هجرى شمسى در شهر «آمل» ديده به جهان گشود، وى علوم مقدماتى فارسى و عربى را نخست در آن شهر نزد پدر خود فرا گرفت و سپس به تهران آمد و نزد شيخ محمد آشتيانى به آموختن فقه و اصول پرداخت و آن گاه دوره دانشكده معقول و منقول (معارف اسلامى) را گذرانيد، و از سال 1319 وارد ميدان نويسندگى و همكارى با مطبوعات شد (203).

جواد فاضل در كار نويسندگى و ترجمه متون عربى و دينى قدرت بالائى داشت و از خود آثار دينى و داستانهاى متعددى كه بارها تجديد چاپ شده، به يادگار گذاشت، كه عمده ترين و ارزشمندترين آنها، بدين قرار است:

1 - سخنان حضرت سيدالشهدأ عليه‌السلام ترجمه كتاب: لمعة من بلاغة الامام الحسين عليه‌السلام اثر ارزشمند مصطفى موسوى حائرى، كه به سبك نهج البلاغه در سه قسمت: خطبه ها، نامه ها و كلمات قصار نوشته شده و جواد فاضل در سال 1334، آن را در 163 صفحه رقعى ترجمه و چاپ كرده است.

2 - سخنان على عليه‌السلام، ترجمه «نهج البلاغه» اثر جاويدان «سيد رضى»، كه در حدود 600 صفحه بارها تجديد چاپ شده و معروفترين كار ارزشمند جواد فاضل است.

3 - ترجمه و نگارش «صحيفه كامله سجاديه» مجموعه 54 دعا و مناجات از امام زين العابدين عليه‌السلام كه در 498 صفحه بارها تجديد چاپ شده و اثر ماندگار ديگر جواد فاضل مى باشد.

4 - مجموعه زندگانى چهارده معصوم عليه‌السلام كه در ده مجلد به چاپ رسيده، داراى نثرى روان است و بيش از چهارهزار صفحه دارد.

5 - دختران پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ سخن مى گويند، مجموعه خطبه هاى حضرت فاطمه (سلام الله عليها)، حضرت زينب (سلام الله عليها) و ام كلثوم (سلام الله عليها) است كه به سال 1327 در تهران در 104 صفحه به چاپ رسيده است.

6 - ترجمه مقاتل الطالبيين، به نام: سرگذشت فرزندان ابوطالب، در 4 جلد.

جواد فاضل، رمانها و داستانهائى هم تحت عنوان: مهتاب، دختر يتيم، وفا و... به چاپ رسانده، كه به خاطر كم ارزش بودن محتواى اخلاقى اينگونه داستانها، از ارزش او كاسته شده است.

سرانجام، مرحوم جواد فاضل 28 مرداد سال 1340 هجرى شمسى، در تهران به سن 45 سالگى زندگى را به درود گفت (204) و در سمت قبله بقعه «شيخ صدوق» در قبرستان «ابن بابويه» در آغوش ‍ خاك آرميد.

روى سنگ قبر او اين رباعى نوشته شده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| زاندم، كه جام عمر ترا آشنا شكست |  | ميناى اشك، در صدف آشنا شكست |
| در هر نوشته ام، غمى رنجى نهفته است |  | اين رنجهاى ماست، كه آخر ترا شكست |

## 14 - شيخ محمد على شاه آبادى

آيت الله شيخ محمد على شاه آبادى، فرزند محمد جواد حسين آبادى، به سال 1292 هجرى قمرى در اصفهان چشم به جهان گشود. او در دامن پرمهر پدر پرورش يافت، ادبيات و علوم مقدماتى را نزد پدر فراگرفت، سپس از حوزه درسى برادر خود مرحوم آشيخ احمد بيدآبادى و نيز حوزه درسى ميرزا محمد هاشم خونسارى چهار سوقى، صاحب كتاب «مبانى الاصول» استفاده ها كرد.

در سال 1304، پدر او مورد خشم ناصرالدين شاه قرار گرفت، و در حالى كه محمد على هم دوازده سال داشت، همراه پدر از اصفهان به تهران تبعيد شدند.

شيخ محمد على شاه آبادى در تهران به تحصيل خود ادامه داد و فقه و اصول را نزد استادان بزرگى چون: ميرزا حسن آشتيانى، ميرزا هاشم گيلانى، و فلسفه و حكمت و عرفان را نزد ميرزا ابوالحسن جلوه فراگرفت و براى تكميل مراحل عالى علمى روانه حوزه عظيم نجف اشرف گرديد.

در حوزه علمى نجف، شيخ محمد على، در محضر درسى عالمان بزرگ: محمد كاظم خراسانى، صاحب «كفاية الاصول»، على شيخ الشريعه اصفهانى، ميرزا حسين خليلى تهرانى و ساير عالمان آن سامان شركت جست، و در حالى كه در هيجده سالگى به درجه درسى آيت الله سيد محمد تقى شيرازى، عالم مجاهد ضد استعمار شركت نمود (205).

شيخ محمد على شاه آبادى، از استعداد سرشار و پشتكار فوق العاده اى برخوردار بود، به همين دليل استادش ميرزا محمد تقى شيرازى اصرار داشت او در سامرا بماند و از فيض دانش خويش به آن حوزه بهره برساند، ولى مادرش سفارش زياد مى كرد او به ايران بازگشت كند، بدين جهت شيخ محمد على پس از هشت سال اقامت در عراق روانه ايران گرديد و در سال 1347 به حوزه علمى نوپاى قم وارد شد. مدت هفت سال در آن حوزه به تدريس و تربيت طلاب پرداخت، شاگردان برجسته اى تربيت كرد، كه از آن جمله امام خمينى (ره) بنيانگذار نظام جمهورى اسلامى در ايران مى باشد.

امام خمينى (ره) خود فرموده: من حدود هفت سال كتابهاى: فصوص و مفتاتيح الغيب را نزد ايشان خواندم (206).

مرحوم شاه آبادى، به عنوان يك مدرس و مجتهد عالى مقام، در حالى كه دوره هاى حوزه نجف و سامرا و قم را پشت سر گذاشته و در علوم و معارف قوى و غنى گرديده بود، و وجود او مى توانست منشأ خير و بركات و افاضات درخشان علمى قرار گيرد، از سال 1354 به دعوت مردم تهران، به آن شهر بازگشت مى نمايد، در محله «شاه آباد» كه بدين مناسبت به «شاه آبادى» شهرت يافته، اقامت مى كند، نخست در «مسجد سراج الملك» كه جد او در آن اقامه جماعت مى كرده، بعد حدود 2 سال در «مسجد امين الدوله» واقع در بازار چهل تن، و سپس در شبستان «مسجد جامع» تهران، به اقامه نماز جماعت مى پردازد، در وعظ و ارشاد مردم به معارف اسلامى تلاش و كوشش ‍ فراوانى مى ورزد، و از همه مهمتر مسجد را بصورت يك پايگاه آموزش و مبارزه ضد ستمهاى «رضا خانى» قرار مى دهد، تا آنجا كه با تعدادى از علماى مجاهد از جمله: مرحوم ميرزا محمد تقى قمى، حدود يازده ماه در حرم حضرت عبدالعظيم متحصن مى شوند (207).

در مورد مبارزات اين عالم بزرگ و مجاهد، امام خمينى (ره) مى فرمايد: مرحوم آيت الله شاه آبادى، علاوه بر آنكه يك فقيه و يك عارف كامل بودند، يك مبارزه به تمام معنى هم بودند (208).

درباره عظمت مرحوم شاه آبادى، و يكى از فرزندانش، به نام حجة الاسلام آقاى حاج شيخ مهدى شاه آبادى، كه دوره اول و دوم مجلس ‍ شوراى اسلامى، به نمايندگى مردم تهران انتخاب شده بود، و در تاريخ ششم ارديبهشت ماه 1363 در جبهه هاى جنگ دفاع از حمله عراق به ايران به شهادت رسيد، امام خمينى (ره) فرموده است: با كمال تأسف و تأثر، شهادت استادزاده محترم، جناب حجة الاسلام آقاى شيخ مهدى شاه آبادى را به پيشگاه معظم حضرت بقية الله ارواحنا لمقدمه الفدأ، تبريك و تسليت عرض مى كنم...

اين شهيد عزيز، علاوه بر آنكه خود مجاهدى شريف و خدمتگزارى مخلص براى اسلام بود، و در همين راه به لقأ الله پيوست، فرزند برومند شيخ بزرگوار ما بود، كه حقا حق حيات روحانى به اينجانب داشت، كه با دست و زبان از عهده شكرش برنمى آييم (209)...

روح پاك، صفاى نفس و فضائل اخلاقى مرحوم آيت الله حاج شيخ محمد على شاه آبادى، از ويژگيهايى بود، كه وى را در قالب يك عالم عامل و مربى تمام عيار براى حوزه هاى دينى و عموم مردم قرار داده بود.

امام خمينى (ره) درباره چنين ارزشهاى اخلاقى استاد خود فرموده است: من در طول عمرم، روحى به لطافت و ظرافت آيت الله شاه آبادى نديدم (210).

آيت الله شاه آبادى، ضمن يك عمر مبارزه با ظلم و استبداد، و پرورش ‍ شاگردان عالم و فاضل و مجاهد در قم و تهران، از خود كتابها و آثارى هم در زمينه معارف اعتقادى و اخلاقى به زبان فارسى و عربى به جاى گذاشته است، كه جهت مطالعه اهل علم و دانش معرفى مى شود:

1 - شذرات العارف، يا (مرام الاسلام)، فارسى.

2 - القرآن و العترة، عربى.

3 - الايمان و الرجعة، عربى.

4 - الانسان و الفطرة، عربى.

5 - رشحات المعارف، درسهاى اخلاقى و عرفانى، چاپ شده.

6 - مفتاح السعادة فى احكام العباده، رساله عملى فاسى.

كتابهاى علمى و عربى چاپ نشده آن مرحوم هم عبارتند از:

1 - حاشيه بر كتاب «كفاية الاصول» مرحوم آخوند خراسانى، در اصول فقه.

2 - منازل السالكين، در زمينه اخلاق و عرفان.

3 - رساله عقل و جهل (211).

4 - رساله نبوت عامه.

5 - حاشيه كتاب: نجاة العباد.

6 - حاشيه كتاب: فصول الاصول (212).

سرانجام اين عالم بزرگ و مجاهد، پس از يك عمر هفتاد و هفت ساله سراسر افتخار و خير و بركت، روز پنجشنبه سوم ماه صفر 1369 هجرى قمرى مطابق با سوم آذر سال 1328 شمسى، در تهران زندگى را به درود گفت، عموم مردم با تجليل و تكريم فراوان پيكر پاكش را در مقبره «شيخ ابوالفتوح رازى» در جوار عبدالعظيم حسنى عليه‌السلام در آغوش خاك قرار دادند (213).

## 15 - سيد ابوالقاسم كاشانى

آيت الله سيد ابوالقاسم حسينى كاشانى، فرزند آيت الله سيد مصطفى، به سال 1300 هجرى قمرى در تهران به دنيا آمد، در 16 سالگى به همراه پدر خود، براى زيارت و انجام عمل حج به مكه مشرف شد، و از آنجا با پدر عالم خويش روانه نجف اشرف گرديدند و براى آموختن علوم اسلامى در آن سرزمين مقدس اقامت گزيدند.

آيت الله سيد ابوالقاسم حسينى كاشانى، در اثر استعداد قوى و پشتكار جدى، در حوزه علمى نجف درسهاى مقدماتى را فراگرفت و سپس در حوزه هاى درسى عالمان بزرگى چون: آيت الله محمد كاظم خراسانى نويسنده «كفاية الاصول» و ميرزا حسين خليلى تهرانى و ساير استادان آن حوزه حضور يافت و در 25 سالگى به درجه مقدس اجتهاد رسيد.

وى پس از فوت پدرش كه از مراجع علمى و دينى نجف اشرف بود، عهده دار پيشوائى دينى شد و چون روحيه مبارزه و ضد استعمارى داشت به ايران آمد و در مبارزات ملى كردن نفت شركت نمود، در دوره هاى 7 و 17 به نمايندگى مجلس شوراى ملى و در دوره اخير به رياست آن مجلس ‍ برگزيده شد (214).

امام خمينى (ره) بنيانگذار جمهورى اسلامى ايران، درباره وى مى فرمايد: آقاى كاشانى از جوانى در نجف اشرف بودند، و يك روحانى مبارز بودند، مبارزه با استعمار، آنوقت البته انگلستان بود، مبارزه با او. در ايران هم كه آمدند تمام زندگيشان صرف همين معنا شد و من از نزديك ايشان را مى شناختم (215).

امام خمينى (ره) درباره وضع مبارزه مرحوم آيت الله كاشانى و زندانى و تبعيد شدن او مى فرمايد: مرحوم آقاى كاشانى رحمه لله را تبعيد كرده بودند به «خرم آباد» و محبوس كرده بودند، در قلعه «فلك الافلاك» (216).

مرحوم آيت الله سيد ابوالقاسم حسينى كاشانى، از نظر علم و دانش و بصيرت در سطح بسيار بلندى قرار داشت، مقام علمى و مبارزاتى او مورد تأييد و مايه اميد علمأ و حوزه هاى دينى براى عزت و اعتلاى اسلام بود، و عالمان و فقيهان بزرگى چون: آيت الله العظمى ميرزا محمد تقى شيرازى، شيخ الشريعه اصفهانى، آقا ضيأالدين عراقى، سيد ابوالحسن اصفهانى و حاج سيد اسماعيل صدر، مقام بلند علمى و مبارزه ضد استعمارى او را ستوده اند (217).

سرانجام اين عالم مجاهد، پس از يك عمر مبارزه و آگاهى دهى و خدمت به اسلام و مسلمانان، شب چهارشنبه هفتم شوال 1381 هجرى قمرى به سن 81 سالگى در اثر بيمارى «ذات الريه» زندگى را به درود گفت (218). از جنازه او تشييع و تجليل عظيمى به عمل آمد و داخل رواق غربى بقعه حضرت عبدالعظيم در آغوش خاك آرميد.

## 16 - شيخ ذبيح الله محلاتى

آيت الله، حاج شيخ ذبيح الله محلاتى، به سال 1310 هجرى قمرى در شهرستان «محلات» چشم بدنيا گشود، او هنوز به سن بلوغ نرسيده بود، كه پدر خود را از دست داد و بدرد يتيمى مبتلا شد.

مرحوم محلاتى از همان دوره نوجوانى در محل خود علوم مقدماتى ادبى و عربى را فراگرفت، و در سال 1330 براى تحصيلات عالى دينى، به نجف اشرف مهاجرت نمود، و پس طى مراحلى، در حوزه هاى درسى عالمان بزرگ: آيت الله اصطهباناتى، آيت الله سيد محمد فيروزآبادى، شيخ عبدالحسين رشتى، شيخ حسين رشتى، سيد ابوتراب خوانسارى، شيخ جواد بلاغى و ديگران شركت نمود.

مدت اقامت تحصيلى اين عالم ربانى در نجف اشرف يازده سال طول كشيد، علوم زيادى را با جديت فراگرفت، و براى ادامه تحصيلات عالى، ماه شعبان 1341 به حوزه علمى «سامرا» مهاجرت كرد.

مرحوم شيخ ذبيح الله، در حوزه «سامرا» به تدريس طلاب پرداخت و خود نيز در حوزه درسى آيات عظام، حاج ميرزا حسين نائينى، حاج سيد ابوالحسن اصفهانى، حاج سيد صدر كاظمى و حاج شيخ آقا بزرگ تهرانى شركت فعال نمود، و از سوى آنان تأييد اجتهاد و اجازه روايت احاديث دريافت كرد.

حاج شيخ ذبيح الله، كه در مدت اقامت 46 ساله خود، در نجف اشرف و سامرا به مقام علمى تدريس و تحقيق بلندى دست يافته بود، با كوله بار عظيمى از علم و دانش دينى، در سال 1376 هجرى قمرى آن سامان را ترك گفت و در تهران اقامت گزيد (219).

آشنائى اينجانب با آن عالم بزرگ، از سال 1354 هجرى شمسى شروع شد، براى سخنرانى روزهاى ماه مبارك رمضان، به مسجد «مشير الدوله » در خيابان خاوران (مسگرآباد) كه وى در آن اقامه جماعت داشت، دعوت شده بودم، او در عين كهنسالى و فرتوتى و روزه دارى، عموما تا پايان سخنرانى من حضور داشت، و گاهى هم تذكر مفيد و انتقاد مخلصانه اى معمول مى داشت.

يكروز در ضمن سخنرانى، سخن «كميل بن زياد نخعى» را كه درباره اميرالمؤ منين عليه‌السلام مى گويد: فلما اصحر، تنفس ‍ الصعدأ (220). بيان كردم، او پس از پايان سخنرانى نزديك منبر آمد و بااخلاص خاصى آهسته گفت: تنفس الصعدأ، صحيح است، گفتم: صعدأ صحيح به نظر مى رسد، اما هر دو بايد به منابع ادبى مراجعه كنيم، فردا پس از سخنرانى باز نزديك من آمد، و با تواضع و مهربانى بزرگوارانه اى گفت: صعدأ، كه شما ديروز خوانديد صحيح است.

بعد از آن، گاهى به خانه اش، كه آن طرف خيابان در كوچه باريكى قرار داشت مى رفتم و از فنون خطابى كه به خاطر سالها خطا به سخنرانى در تهران اعمال داشته بود، بهره مى بردم، او تواضع عجيبى داشت و از جثه نحيفش كه در لابلاى انبوه كتابها و منابع تحقيقى قرار گرفته بود، چون دريائى، دانش سرازير مى گردانيد.

آرى، خانه و اطاق زندگى و مطالعه اش، از ساده هم بسيار ساده تر بود، اما حكايتها و سرگذشتهاى زندگى پربارش، از طراوت و معنويت و حيات درخشانى موج مى زد.

او داستانهاى آموزنده اى داشت، از شيوه مطالعه و تحقيقات علمى و تاريخيش سخنها گفت، درباره موفقيتش در «سامرا» مطالبى بيان داشت. به خاطر اينكه داماد استادش، حاج ميرزا محمد عسكرى تهرانى شده بود، مى گفت: اين توفيق نصيب من شد، كه حتى گاهى مى توانستم تمام روز و شب را در كتابخانه مهم «سامرا» بمانم، مطالعه كنم، يادداشت بردارى داشته باشم و به تحقيق و تأليف بپردازم.

به هر حال، اين عالم مخلص، طى اقامت خود در تهران لحظه اى نياسود، به سخنرانيها، اقامه نماز جماعت، درس تفسير قرآن كريم و تحقيق مداوم و تأليف كتابهاى فراوان پرداخت، كه مجموع كتابها و آثار او به حدود شصت جلد مى رسد.

مرحوم محلاتى، اصولا روحيه انتقادى داشت، و عموم آثار و كتابهاى او، جنبه پاسخ به اشكالها و رفع كجرويهاى اشخاص، فرقه ها و مطالب را دارد، گاهى هم در اثر اخلاص و پركارى زياد، هر موضوع و مطلب خوب و مفيدى را، در هر جا مى خواند و هشدار دهنده و سازنده تشخيص ‍ مى داد، آن را مى نوشت و از معرفى مأخذ و مدرك آن مطلب، غفلت مى شد، همانطور كه گفتيم، يك جهت اين معنا همان روحيه اخلاص و مشغله فراوان بوده است.

مثلا در كتاب فارسى «كشف الغرور يا مفاسد سفور» از صفحه 366 تا 428، يعنى 64 صفحه مطالب، درباره «مليحه» و «بدريه » كه در اثر معاشرت با دوستان ناباب و خطرناك به انحراف و بدبختى گرفتار شده اند را، بدون مأخذ آورده شده است، در حالى كه اين مطالب خلاصه كتاب «جنايات بشر، يا آدم فروشان قرن بيستم!» نوشته: «ربيع انصارى» مى باشد.

بارى، اين عالم فداكار و پرتلاش، سراسر زندگى همراه با رنج و مشقت خود را، با مناعت طبع و سربلندى گذرانيد، وجود او منشأ خير و بركت و ارشاد فراوان براى اهل ايمان بود، مهمترين خدمت او آثار ارزشمندى است، كه تعدادى از موارد چاپ شده آن معرفى مى شود:

1 - تاريخ سامرا، 3 جلد، 9 جلد آن هم چاپ نشده است.

2 - رياحين الشريعه، در احوال بانوان شيعه، در 6 جلد.

3 - كشف الغرور، يا مفاسد سفور.

4 - وقايع الايام، در 2 جلد. 6 جلد آن چاپ نشده.

5 - فرسان الهيجأ، در 2 جلد.

6 - اختران تابناك، يا كشف الكواكب، در 2 جلد.

7 - كشف الهاويه، درباره جنايات معاويه.

8 - كشف الغايشه، درباره زندگى عايشه.

9 - كشف حقيقت، درباره زندگانى ائمه اهل سنت.

10 - قرة العين، در حقوق والدين.

11 - قضاوتهاى اميرالمؤ منين عليه‌السلام.

12 - لطايف الحكايات.

عناوين كتابهاى چاپ شده اين عالم وارسته به 20 مورد رسيده، و با مجموع آثار چاپ نشده 70 كتاب دارد، كه اميد است اهل خير و فرهنگ براى چاپ اين آثار پرقيمت اقدام كنند.

اين عالم پرتلاش، سرانجام سال 1365 (1406 هجرى) در تهران، به سن 96 سالگى زندگى را بدرود گفت، و در صحن امام زاده حمزه و جوار حضرت عبدالعظيم حسنى عليه‌السلام در آغوش خاك آرميد (221).

## 17 - آيت الله شعرانى

علامه، ميرزا ابوالحسن شعرانى، فرزند حاج شيخ محمد، از نواده هاى ملا فتح الله كاشانى، نويسنده تفسير «منهج الصادقين»، به سال 1320 هجرى قمرى، در تهران بدنيا آمد.

او از دوران كودكى به تحصيل علم پرداخت، قرآن و تجويد و زبان عربى را نزد پدر خود آموخت، و سپس براى خواندن كتابهاى «الفيه» و «شاطبيه» كه از كتابهاى مرسوم آن روز حوزه هاى دينى بود، به مدرسه علمى و دينى «خان مروى» تهران راه يافت.

ميرزا ابوالحسن پس از گذراندن آن دوره، براى ادامه تحصيل وارد حوزه علميه «قم» گرديد و در سال 1364 كه پدر خود را از دست داد، روانه نجف اشرف شد و در حوزه درسى آيت الله سيد ابوتراب خوانسارى و عالمان بزرگ آن حوزه شركت نمود، و علوم فقه و اصول و فلسفه و نجوم و رجال و حديث را، نزد عالمان بزرگى مانند: حكيم محقق ميرزا محمود قمى، ميرزا محمد طاهر تنكابنى، حاج شيخ عبدالنبى نورى، حكيم هيدجى، ميرزا مهدى آشتيانى، حاج آقا بزرگ ساوجى، شيخ مسيح طالقانى، اديب لواسانى، شيخ محمد رضا قمشه اى و ميرزا على اكبر يزدى، فراگرفت.

هم چنين ميرزا ابوالحسن شعرانى، علوم رياضى و هيئت و نجوم و ساير علوم را نزد پدرش و نيز استاد بزرگوارش، ميرزا حبيب الله، مشهور به «ذوالفنون» آموخت (222).

او خود، درباره لزوم توجه بيشتر به معنويات نوشته است: چون عهد شباب به تحصيل علوم و حفظ اصطلاحات و رسوم بگذشت، براى اقتدأ به سلف صالحين، از عهد صاحب «منهج الصادقين»، از هر علمى بهره بگرفتم و از هر خرمنى خوشه برداشتم، گاهى به مطالعه كتابهاى ادبى از عربى و عجمى، و زمانى به تدريس «اشارات» و «اسفار» و زمانى به تحقيق تفاسير و اخبار، وقتى به تفسير و حاشيه نويسى كتابهاى فقه و اصول، و گاهى به تعمق در مسائل رياضى و معقول، تا آن عهد سر آمد...

ساليان دراز، شب بيدار و روز در تكرار، هميشه ملازم دفترها و كرسى ها و پيوسته رفيق قلمها و كاغذها بودم، ناگهان سروش غيب در گوش اين ندا داد، كه علم براى معرفت است و معرفت بذر عمل و طاعت، طاعت بى اخلاص نشود، و اين همه ميسر نگردد مگر به توفيق خدا و توسل به اوليأ (223)...

اين عالم ربانى ضمن توجه زياد به جنبه هاى عرفانى و معنوى، پس از بازگشت به ايران، ساليانى در قم و سپس در تهران، به تدريس طلاب، اقامه نماز جماعت و تبليغ براى عموم مردم، و تحقيق و تأليف و تدوين كتابهاى فقهى، فلسفى، كلامى، اخلاقى، تفسيرى و تاريخى فراوانى پرداخت.

علامه ميرزا ابوالحسن شعرانى، به خاطر پشتكار فوق العاده، استعداد سرشار و نبوغ فكرى، و از همه بالاتر در پرتو جنبه هاى معنوى و عرفانى، در آموختن علوم و فنون مختلف توانائى نيرومندى داشت، بطورى كه براى استفاده كردن و استفاده رساندن از اندوخته هاى علمى خود، زبانهاى فرانسوى، تركى، انگليسى، و عبرى را بخوبى آموخته بود.

آيت الله شعرانى، براى سرودن اشعار و قصيده هاى اخلاقى، مخصوصا مدايحى براى حضرت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ حضرت فاطمه (سلام الله عليها) و داستان «غدير خم» قدرت ادبى و شعرى خود را نشان داده است.

اين استاد بزرگ، شاگردان و عالمان فراوانى پرورش داده، كه تعدادى از آنان هم اكنون حيات دارند و استوانه هاى علمى و اخلاقى حوزه و دانشگاه مى باشند. غير از اينها، اين عالم بزرگ داراى 43 اثر علمى

مى باشد، كه عمده ترين آنها عبارت است از:

1 - تحقيق و تصحيح جامع الرواة. 2 - ترجمه نفس المهموم محدث قمى. 3 - ترجمه و شرح صحيفه كامله سجاديه عليه‌السلام. 4 - تصحيح و حاشيه نويسى براى دو جلد تفسير صافى فيض كاشانى. 5 - توضيح و حاشيه، براى ده جلد تفسير منهج الصادقين از مولا فتح الله كاشانى. 7 - مقدمه و توضيح و تصحيح دوازده جلد تفسير ابوالفتوح رازى. 8 - حاشيه براى كتاب: ارشاد القلوب ديلمى. 9 - نقد و تصحيح روضة الشهدأ از ملاحسين كاشفى واعظ در 4 جلد.

خلاصه، اين عالم عامل، زندگى سراسر معنوى و پرفيض علمى داشته، به وارستگى درخشانى رسيده، تا روزهاى آخر عمر هم با وجود نقاهت بيمارى قلب و «ريه» از تحقيق و تلاش باز نايستاد، تا اينكه به خاطر شدت بيمارى او را به «آلمان» بردند و در بيمارستانى در شهر «هامبورك» بسترى گرديد، اما معالجات مؤ ثر واقع نشد و سرانجام اين كوه علم و فضيلت، شب يكشنبه هفتم شوال 1393 هجرى، مطابق با دوازدهم آبان 1352 هجرى شمسى، سى و پنج دقيقه بعد از نيمه شب، در حالى كه هفتاد و سه سال عمر پربركت خود را سپرى كرده بود، در همان بيمارستان زندگى را بدرود گفت.

آرى، روز چهارشنبه جنازه او به تهران منتقل شد، قبل از ظهر روز پنجشنبه از او تشييع به عمل آمد، و او را در جوار حضرت عبدالعظيم حسنى عليه‌السلام، روبروى «باغ طوطى» در مقبره خانوادگى «زمردى» به خاك سپردند (224). رحمت خداوند بر او باد.

## 18 - شيخ عبدالنبى مجتهد نورى

آيت الله حاج شيخ عبدالنبى نبوى نورى، در «نور» مازندران بدنيا آمد، براى آموختن دوره مقدماتى علوم به تهران هجرت نمود، و پس از آن براى ادامه تحصيل علوم دينى به نجف اشرف سفر كرد.

وى در آن حوزه عظيم علمى و دينى پس از خواندن دوره درسهاى سطح از سال 1300 هجرى به حوزه «سامرا» رفت و مدت پنج سال، در مجلس درس مرجع بزرگ و مجاهد نستوه، آيت الله العظمى سيد محمد حسن شيرازى و عالمان بزرگ ديگر شركت جست، به مقام بلند اجتهاد رسيد، و از شاگردان نمونه و ممتاز ميرزاى شيرازى بزرگ محسوب مى گرديد (225).

محبوبيت و عظمت علمى اين عالم ربانى نزد استاد، تا آنجا رسيده بود كه در مسائل سياسى و مبارزاتى عليه تحريم تنباكو، در كنار استاد خود بود و حامى او قرار داشت، و آن گاه هم كه «سيد جمال الدين اسدآبادى» آن روحانى پاكباخته، در مورد قتل «ناصرالدين شاه» براى ميرزاى بزرگ شيرازى پيغامى داشت، آن پيغام را به وسيله «شيخ عبدالنبى» ارسال كرد (226).

اين عالم بزرگ پس از گذراندن مراحل بلند علمى در نجف، به تهران بازگشت، در محله «عودلاجان» به اقامه نماز جماعت، تبليغ احكام دين تدريس طلاب و خدمت به مردم پرداخت، سپس در مسجد «سرچشمه» كه بنام او تأسيس شد، اقامه جماعت مى كرد، فقه و فتوى داشت، در حوزه درس خارج حكيم ابوالحسن جلوه شركت مى نمود، در مسائل سياسى و مبارزاتى يار مخلص و فداكار شهيد آيت الله سيد حسن مدرس محسوب مى گرديد، و سرانجام بيستم محرم الحرام سال 1344 هجرى قمرى در تهران رحلت نمود (227)، و پس از تشييع جنازه باشكوهى او را به «شهر رى» بردند و در جوار حضرت عبدالعظيم حسنى عليه‌السلام به خاك سپردند.

## 19 - مدرس تهرانى

مرحوم شيخ على مدرسى تهرانى، از عالمان بزرگى بوده، كه تحصيلات حوزوى خود را در نجف اشرف انجام داده، از شاگردان ممتاز آيت الله العظمى ميرزا محمد تقى شيرازى، قهرمان ضد استعمار انگلستان و آيت الله العظمى سيد محمد كاظم يزدى، نويسنده كتاب علمى عملى و كم نظير «عروة الوثقى»، و شاگرد آيت الله شيخ محمد كاظم خراسانى، صاحب كتاب عميق «كفاية الاصول» بوده است.

وى پس از رسيدن به مقام بلند اجتهاد از نجف به تهران آمد و اقامت گزيد، در مدرسه «معير» به تدريس و پرورش طلاب پرداخت، به جاى پدر خود مرجع امور شرعى مردم بود، در «مسجد قندى» اقامه جماعت مى نمود، از مقام تقوى و صلاحيت بالائى برخوردار بود، مورد اعتماد عموم قرار داشت، تا جائى كه به خاطر تدوين و تعقل سياسى، مردم بارها او را براى نمايندگى «مجلس شوراى ملى» انتخاب كردند، اما او اين سمت را نپذيرفت، وى از وكلأ مرحوم سيد ابوالحسن اصفهانى بوده، و سرانجام اين عالم بزرگ شب جمعه 27 ربيع الثانى سال 1374 هجرى در تهران وفات يافت، و در جوار حضرت عبدالعظيم، كنار مقابر ساير علمأ دين به خاك سپرده شده است (228).

## 20 - ميرزا مسيح طالقانى

از عالمان بزرگ ديگرى، كه در جوار حكيم بزرگ ميرزا ابوالحسن جلوه به خاك آرميده، شاگرد وارسته او «ميرزا مسيح طالقانى» است.

پس از تحقيق فراوان، از تاريخ ولادت اين عالم ربانى، و خصوصيات ديگر زندگى و خدمات علمى او، اطلاعى بدست نيامد، فقط آنطور كه روى سنگ قبر او، پس از آنكه از جنبه هاى معنوى و عرفانى و مقامهاى بلند علمى و حكمى وى به تفصيل سخن رفته، كتابها و آثار علمى او هم اينطور معرفى شده است:

1 - الدررالقلائد و منبع الفوائد فى الشرح على الفرائد.

2 - مشكاة انوار آيات القرآن.

3 - مرآت اسرار محكمات الفرقان.

سرانجام اين عالم ربانى بر اساس نوشته روى سنگ قبر او، ماه جمادى الاول سال 1339 هجرى قمرى، رحلت نموده، و در ايوان مقبره استاد خود، حكيم ابوالحسن جلوه، كه امروز بصورت جديدى در آمده، در آغوش خاك خفته است.

درود خداوند نثار ارواح پاك همه عالمان و طلايه داران فكرى و فرهنگى عالم اسلام باد.

## 21 - ميرزا احمد آشتيانى

آيت الله ميرزا احمد، فرزند ميرزا محمد حسن آشتيانى، به سال 1300 هجرى قمرى در تهران چشم به دنيا گشود.

ميرزا احمد از همان روزگار كودكى، خواندن و نوشتن را نزد پدر دانشمند خود فراگرفت و سپس به آموختن علوم مقدماتى و ادبيات عرب پرداخت. ميرزا احمد به سال 1319 در حالى كه نوزده سال داشت پدر عالم خود را از دست داد، اما همچنان در حوزه علمى تهران به تحصيل علم استمرار بخشيد و آن گاه كه به سى سالگى رسيد، از مراحل علوم سطح و سطح عالى فراغت يافت، و خود به عنوان يك استاد توانمند در علوم منقول و معقول در حوزه تهران به تدريس و تربيت طلاب پرداخت.

حوزه درسى آيت الله ميرزا احمد آشتيانى، از طرفى از عمق و عظمت علمى برخوردار بود، و از طرف ديگر به خاطر بيان مسائل اعتقادى و اخلاقى، به گونه اى بود كه خاص و عام در آن شركت مى كردند، اما وى خود را نيازمند حوزه علمى قوى ترى احساس مى كرد، بدين جهت از سال 1340 هجرى قمرى براى گذراندن يك دوره ده ساله روانه حوزه علمى عظيم نجف اشرف گرديد و از محضر ميرزا محمد حسين نائينى و ساير استادان و عالمان بزرگ آن حوزه، بهره ها گرفت و توشه هاى علمى اندوخت. 0

ميرزاى آشتيانى وقتى به تهران بازگشت چهل سال داشت، اما با كوله بار سنگين علم و دانشى كه در زمينه فقه و اصول، حكمت و فلسفه، حديث و تفسير و آداب و اخلاق همراه داشت، توانست شاگردان فراوانى تربيت كند و كتابها و آثار علمى فراوانى از خود به يادگار بگذارد.

از خصوصيات اخلاقى اين عالم بزرگ اين بود، كه وى اهل «علم و عمل» بود، كلام او در دل افراد تأثير عميقى مى گذاشت، و به همين دليل آثار چاپ شده او در عين كوچكى از ارزش علمى و اخلاقى عميقى برخوردار است و كتابهاى: تذكرة الغافلين فى اصول الدين، القول الثابت (229) نامه رهبران آموزش تكوين (230) سرمايه سعادت، و هديه احمديه، بارها بوسيله افراد نيكوكار تجديد چاپ و توزيع گرديده است.

اين عالم ربانى در زمينه فقه و اصول و هيئت و فلسفه و تفسير و اخلاق، بيش از سى جلد كتاب خطى و چاپى دارد، عمر فوق العاده پاك و پربركتى داشته، و سرانجام چهاردهم جمادى الثانى سال 1395 هجرى قمرى به سن 95 سالگى در تهران زندگى را به درود گفت و پس از تشييع جنازه شكوهمندى، جسدش را در جوار حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام و ساير عالمان دينى به خاك سپردند.

البته در اين كتاب، خواستيم عموما شرح حال خلاصه اى از عالمان و دانشمندان صاحب قلم و آثار را مطرح كرده باشيم، وگرنه صدها عالم و دانشمند بزرگ در جوار سيد الكريم مدفون گرديده اند، كه بايد به كتابهاى مربوط مراجعه نمود. رحمت خداوند بر همه آنان باد.

پايان

قم - احمد صادقى اردستانى

2/5/1373

14/صفر/1315

## ثواب زيارت

جعفر بن محمد بن جعفر بن موسى بن قولويه قمى، كه در قرن چهارم هجرى زندگى مى كرده، با واسطه على بن حسين موسى بن بابويه قمى، و محمد بن يحيى عطار قمى، كه همگان از رجال بزرگ علم و ثقات حديث بوده اند (231) از قول مردى از «رى» روايت كرده اند، كه او گفته است:

من به هنگام بازگشت از «كربلا» در شهر «سامرا» به حضور امام حسن عسكرى عليه‌السلام رسيدم. آن حضرت فرمود: كجا بوده اى؟

گفتم: از زيارت حضرت سيد الشهدأ عليه‌السلام برمى گردم.

آن حضرت فرمود: اما انك لورزت قبر عبد العظيم عندكم، لكنت كمن زار الحسين عليه‌السلام (232)

اما اگر تو، قبر عبدالعظيمى را كه نزد خود شماست زيارت كرده بودى، مثل كسى بودى كه حضرت حسين عليه‌السلام را زيارت كرده باشد.

اَلسّلامُ عَلى‏ آدَمَ صَِفْوَةِ اللّهِ اَلسّلامُ عَلى‏ نُوحٍ نَبِىّ اللّهِ اَلسّلامُ عَلى‏ اِبْراهيَم خَليلِ اللّهِ اَلسّلامُ عَلى‏ مُوسى‏ كَليمِ اللّهِ اَلسّلامُ عَلى‏ عيسى‏ رُوحِ اللّهِ اَلسّلامُ عَلَيْكَ يا رَسُولَ اللّهِ اَلسّلامُ عَلَيْكَ يا خَيْرَ خَلْقِ اللّهِ اَلسّلامُ عَلَيْكَ يا صَفِىّ اللّهِ اَلسّلامُ عَلَيْكَ يا مُحَمّدَ بْنَ عَبْدِ اللّهِ خاتَِمَ النّبِيّينَ اَلسّلامُ عَلَيْكَ يا اَميرَ الْمُؤْمِنينَ عَلِىّ بْنَ اَبيطالِبٍ وَصِىّ رَسُولِ اللّهِ اَلسّلامُ عَلَيْكِ يا فاطِمَةُ سَيّدَةَ نِسأ الْعالَمينَ اَلسّلامُ عَلَيْكُما يا سِبْطَىِ الرّحْمَةِ وَسَيّدَىْ شَبابِ اَهْلِ الْجَنّةِ اَلسّلامُ عَلَيْكَ يا عَلِىّ بْنَ الْحُسَيْنِ سَيّدَ الْعابِدينَ وَقُرّةَ عَيْنِ النّاظِرينَ اَلسّلامُ عَلَيْكَ يا مُحَمّدَ بْنَ عَلِىّ باقِرَ الْعِلْمِ بَعْدَ النّبِىّ اَلسّلامُ عَلَيْكَ يا جَعْفَرَ بْنَ مُحَمّدٍ الصّادِقَ الْبآرّ الْأَمينَ اَلسّلامُ عَلَيْكَ يا مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ الطّاهِرَ الْطّهْرَ اَلسّلامُ عَلَيْكَ يا عَلِىّ بْنَ مُوسَى الرّضَا الْمُرْتَضى‏ اَلسّلامُ عَلَيْكَ يا مُحَمّدَ بْنَ عَلِىّ التّقِىّ اَلسّلامُ عَلَيْكَ يا عَلِىّ بْنَ مُحَمّدٍ النّقِىّ النّاصِحَ الْأَمينَ اَلسّلامُ عَلَيْكَ يا حَسَنَ بْنَ عَلِىّ اَلسّلامُ عَلَى الْوَصِىّ مِنْ بَعْدِهِ اَللّ-هُمّ صَلّ عَلى‏ نُورِكَ وَسِراجِكَ وَوَلِىّ وَلِيّكَ وَوَصِىّ وَصِيّكَ وَحُجّتِكَ عَلى‏ خَلْقِكَ اَلسّلامُ عَلَيْكَ اَيّهَا السّيّدُ الزّكِىّ وَالطّاهِرُ الصّفِىّ اَلسّلامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ السّادَةِ الْأَطْهارِ اَلسّلامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ الْمُصْطَفينَ‏ الْأَخْيارِ اَلسّلامُ عَلى‏ رَسُولِ اللّهِ و عَلى‏ ذُرّيّةِ رَسُولِ اللّهِ وَرَحْمَةُ اللّهِ و بَرَكاتُهُ اَلسّلامُ عَلَى الْعَبْدِ الصّالِحِ الْمُطيعِ للّهِ‏ِ رَبّ الْعالَمينَ وَلِرَسُولِهِ وَلِأَميرِ الْمُؤْمِنينَ اَلسّلامُ عَلَيْكَ يا اَبَا الْقاسِمِ ابْنَ السّبْطِ الْمُنْتَجَبِ الْمُجْتَبى‏ السّلامُ عَلَيْكَ يا مَنْ بِزِيارَتِهِ ثَوابُ زِيارَةِ سَيّدِ الْشّهَدأ يُرْتَجى‏ اَلسّلامُ عَلَيْكَ عَرّفَ اللّهُ بَيْنَنا وَبَيْنَكُمْ فى‏ الْجَنّةِ وَحَشَرَنا فى‏ زُمْرَتِكُمْ وَاَوْرَدَنا حَوْضَ نَبِيّكُمْ وَسَقانا بِكَاْسِ جَدّكُمْ مِنْ يَدِ عَلِىّ بْنِ اَبيطالِبٍ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيكُمْ اَسْئَلُ اللّهَ اَنْ يُرِيَنا فيكُمُ السّرُورَ وَالْفَرَجَ وَاَنْ يَجْمَعَنا وَاِيّاكُمْ فى‏ زُمْرَةِ جَدّكُمْ مُحَمّدٍ صَلّى اللّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاَنْ لا يَسْلُبَنا مَعْرِفَتَكُمْ اِنّهُ وَلِىّ قَديرٌ اَتَقَرّبُ اِلَى اللّهِ بِحُبّكُمْ وَالْبَرآئَةِ مِنْ اَعْدآئِكُمْ وَالتّسْليمِ اِلَى اللّهِ راضِياً بِهِ غَيْرَ مُنْكِرٍ وَلا مُسْتَكْبِرٍ وَعَلى‏ يَقينِ مااَتى‏ بِهِ مُحَمّدٌ نَطْلُبُ بِذلِكَ وَجْهَكَ يا سَيّدى‏ اَللّهُمّ وَرِضاكَ وَالدّارَ الْأخِرَةَ يا سَيّدى‏ وَابْنَ سَيّدى‏ اِشْفَعْ لِى فِى الْجَنّةِ فَاِنّ لَكَ عِنْدَ اللّهِ شَاْناً مِنَ الشّاْنِ اَللّ-هُمّ اِنّى‏ اَسْئَلُكَ اَنْ تَخْتِمَ لى‏ بِالسّعادَةِ فَلا تَسْلُبْ مِنّى‏ ما اَنَا فيهِ وَلا حَوْلَ وَلا قُوّةَ اِلاّ بِاللّهِ الْعَلِىّ الْعَظيمِ اَللّ-هُمّ اسْتَجِبْ لَنا وَتَقَبّلْهُ بِكَرَمِكَ وَعِزّتِكَ وَبِرَحْمَتِكَ وَعافِيَتِكَ وَصَلّى اللّهُ عَلى‏ مُحَمّدٍ وَآلِهِ اَجْمَعينَ وَسَلّمَ تَسْليماً يا اَرْحَمَ الرّاحِمينَ‏

## پی نوشت ها :

1- الذريعه الى تصانيف الشيعه ج 5، ص 52.

2- منتهى الامال ج 1ص 179.

3- مقاتل الطالبيين، ص 369.

4- منتهى الامال ج 1، ص 178.

5- منتهى الامال ج 1، ص 178.

6- ارشاد شيخ مفيد، ص 194.

7- الذريعه الى تصانيف الشيعه ج 7، ص 169.

8- سفينه البحار، ج 2، ص 121 و منتهى الامال ج 1ص 179.

9- منتهى الامال، ج 1، ص 179.

10- عبدالعظيم حسنى، ص 37.

11- فرهنگ عميد، تاريخ و جغرافيا، ص 561.

12- مستدرك الوسائل ج 3، ص 669، سفينه البحار، ج 2، ص 121، هديه العباد در شرح حال صاحب بن عباد، ص 157.

13- رجال نجاشى، ص 147.

14- روح و ريحان، ص 401.

15- عبدالعظيم حسنى، ص 41.

16- مستدرك الوسائل، ج 3، ص 668.

17- مستدرك الوسائل ج 3، ص 668.

18- عبدالعظيم حسنى، ص 32.

19- مستدرك الوسائل ج 3، ص 613.

20- منهاج التحرك عند امام الهادى، ص 146.

21- مستدرك الوسائل، ج 3، ص 613.

22- سفينه البحار، ج 2، ص 121.

23- عبدالعظيم حسنى، ص 52.

24- بحار، ج 36، ص 412، امالى شيخ صدوق، مجلس 54، كمال الدين صدوق، ج 2ص 51، منتهى الامال، ج 2، ص 263، توحيد شيخ صدوق، ص 82.

25- مستدرك الوسائل، ج 3، ص 613، سفينه، ج 2، ص 121.

26- عبدالعظيم حسنى...، ص 25.

27- بحار، ج 69ص 2، كمال الدين صدوق، ج 2ص 51.

28- عبدالعظيم حسنى ص 42.

29- مستدرك الوسائل، ج 3، ص 613، سفينه ج 2ص 121.

30- عقاب الاعمال، ص 92.

31- مستدرك الوسائل، ج 3، ص 613.

32- مستدرك الوسائل، ج 3، ص 613.

33- عبدالعظيم حسنى، ص 63.

34- رجوع شود به نهج البلاغه فيض الاسلام، ص 833، و نهج البلاغه، صبحى صالح، ص 364.

35- نهج البلاغه فيض، ص 836.

36- نهج البلاغه فيض، ص 836.

37- نهج السعاده، ج 2، ص 37.

38- مستدرك، ج 3، ص 613، مفاتيح الجنان، ص 564، عبدالعظيم حسنى، ص 32 و 36.

39- اصول كافى، ج 1، ص 492.

40- اصول كافى، ج 1، ص 498، منهاج التحرك... ص 20.

41- مروج الذهب، ج 2، ص 11.

42- مروج الذهب، ج 3، ص 170، ارشاد مفيد، ص 334 اصول كافى ج 1، ص 498.

43- مروج الذهب، ج 3، ص 170، ارشاد مفيد، ص 334 اصول كافى ج 1، ص 498.

44- ترجمه مقاتل الطالبيين، ص 574.

45- ترجمه مقاتل الطالبيين، ص 585 - 588.

46- منهاج التحرك عند امام الهادى، ص 43.

47- منهاج التحرك عند امام الهادى، ص 43.

48- تتمه المنتهى، ص 236.

49- تتمه المنتهى:ص 239، ترجمه مقاتل الطالبيين ص 522.

50- تتمه المنتهى، ص 239، ترجه مقاتل الطالبيين ص 522.

51- عبدالعظيم حسنى، ص 51 و 52.

52- عبدالعظيم حسنى، ص 51 و 52.

53- ناسخ امام سجاد عليه‌السلام، ج 3، ص 96.

54- روح و ريحان، ص 328.

55- رجوع شود به فصل هفتم همين كتاب.

56- روح و ريحان، ص 113.

57- اختصاص شيخ مفيد، ص 241.

58- امالى شيخ طوسى، ص 6 - 3.

59- امالى شيخ طوسى، ص 30.

60- سوره فاطر، آيه 7.

61- عيون الخبار، ماجأ عن امام رضا عليه‌السلام حديث 2 عبدالعظيم، ص 153.

62- عيون الخبار، حديث 24، عبدالعظيم الحسنى عليه‌السلام ص 152.

63- اختصاص شيخ مفيد، ص 95.

64- من لايحضره الفقيه، ج 1، ص 272.

65- عيون الاخبار، حديث 3، ماجأ عن الرضا عليه‌السلام، عبدالعظيم، ص 153.

66- امالى شيخ طوسى، ص 24.

67- كمال الدين صدوق، باب 26.

68- اصول كافى، ج 2، ص 276.

69- سوره النجم، آيه 32.

70- سوره مائده، آيه 72.

71- سوره يوسف، آيه 87.

72- سوره اعراف، آيه 92.

73- سوره مريم، آيه 32.

74- سوره نسأ، آيه 10.

75- سوره نور، آيه 23.

76- سوره نسأ، آيه 10.

77- سوره انفال، آيه 16.

78- سوره بقره، آيه 275.

79- سوره بقره، آيه 102.

80- سوره فرقان، آيه 69.

81- سوره آل عمران، آيه 75.

82- سوره آل عمران، آيه 161.

83- سوره توبه، آيه 35.

84- سوره بقره، آيه 283.

85- سوره حج، آيه 30.

86- وسائل، ج 3، ص 29.

87- سوره رعد، آيه 25.

88- اصول كافى، ج 2، ص 287.

89- عيون الاخبار، ج 1، حديث 7.

90- كامل الزيارات، ص 307.

91- عيون الاخبار، ص 204.

92- كمال الدين، ج 1، باب 36.

93- سوره ص، آيه 48، در سوره انبيأ، آيه 85 نيز به داستان اين پيامبر اشاره شده است.

94- بحار، ج 5، ص 319.

95- علل الشرايع، ج 1، ص 34.

96- علل الشرايع، ج 1، ص 514، باب 289.

97- عيون الاخبار الرضا عليه‌السلام حديث 22.

98- امالى صدوق، مجلس 37.

99- سفينة البحار، ج 2، ص 121.

100- كامل الزيارات، ص 324.

101- سوره نسأ، آيه 100.

102- كمال الدين صدوق، ج 2، ص 51.

103- مستدرك الوسائل، ج 3، ص 613.

104- كامل الزيارات، ص 324.

105- تاريخچه كربلا ص 110.

106- اصول كافى، ج 2 ص 176.

107- تتمه المنتهى، ص 243 رجوع شود به كتاب «زينب كبرى» عليه‌السلام اثر ديگر نويسنده.

108- من لايحضره الفقيه، ج 2، ص 349، كامل الزيارات ص 307.

109- كامل الزيارات، ص 307.

110- ثواب الاعمال، ص 124.

111- درباره فضيلت زيارت حضرت عبدالعظيم، در فصل 8 همين كتاب، روايت پاداش بهشت را آورديم، درباره فاطمه معصومه (سلام الله عليها) هم امام رضا عليه‌السلام فرموده: من زارها فله الجنة، كامل الزيارات، ص 324.

112- كامل الزيارات، ص 309.

113- من لايحضره الفقيه، ج 2، ص 347.

114- مفاتيح الجنان، ص 311.

115- سفينة البحار، ج 2، ص 121.

116- كامل الزيارات، ص 324، رجوع شود به فصل 8 همين كتاب.

117- روح و ريحان، ص 418.

118- مفاتيح الجنان، ص 565.

119- روح و ريحان، ص 112.

120روح و ريحان، ص 112.

121- روح و ريحان، ص 419.

122- رجوع شود به كتابهاى كشف الارتياب، و آئين وهابيت.

123- الكلام يجر الكلام، ج 2 ص 213.

124- كامل الزيارات ص 319.

125- كامل الزيارات ص 333.

126- ارشاد مفيد ص 302.

127- منتهى الامال، ج 2، ص 157.

128- رجال نجاشى، ص 173، مستدرك الوسائل، ج 3، ص 613، سفينة البحار ج 2، ص 121.

129- جنات النعيم، ص 490.

130- روح و ريحان، ص 497.

131- روح و ريحان، ص 497.

132- منتهى الامال، ج 2، ص 44، مقاتل، ص 621، تتمه المنتهى، ص 257.

133- منتهى الامال، ج 2، ص 41، مقاتل ص 371.

134- تتمه المنتهى، ص 212، منتهى الامال ج 2، ص 39.

135- منتهى الامال، ج 2، ص 39، مقاتل ص 359.

136- رجال نجاشى، ص 38.

137- منتهى الامال، ج 2، ص 39.

138- مروج الذهب ج 3، ص 207، تتمه المنتهى ص 90، منتهى الامال ج 2، ص 35.

139- ارشاد مفيد، ص 269، منتهى الامال ج 2، ص 36.

140- روح و ريحان، ص 490.

141- ارشاد مفيد، ص 261.

142- ناسخ امام سجاد، ج 8، ص 395، منتهى الامال، ج 2، ص 53.

143- ناسخ امام سجاد، ج 8، ص 385، منتهى الامال، ج 2، ص 52.

144- منتهى الامال، ج 2 ص 53.

145- ناسخ امام سجاد، ج 8، ص 395، روح و ريحان، ص 490.

146- ناسخ امام سجاد، ج 8، ص 396، منتهى الامال، ج 2 ص 57.

147- ناسخ امام سجاد، ج 8، ص 396، منتهى الامال، ج 2 ص 57.

148- منتهى الامال، ج 2: ص 57 و 58.

149- منتهى الامال، ج 2، ص 57 و 58.

150- ناسخ امام سجاد، ج 8، ص 396، منتهى الامال، ج 2، ص 57.

151- ناسخ امام سجاد، ج 8، ص 396، منتهى الامال، ج 2، ص 57.

152- الكنى و الالقاب، ج 1، ص 132.

153- فرهنگ عميد، تاريخ و جغرافيا، ص 94.

154- الكنى و الالقاب، ج 1، ص 133.

155- مفاتيح الجنان، ص 567.

156- الكنى و الالقاب، ج 1، ص 216.

157- مقدمه من لايحضره الفقيه، ج 1.

158- مقدمه من لايحضره الفقيه، ج 1.

159- مقدمه من لايحضره الفقيه، ج 1.

160- من لايحضره، ج 1، ص 20، و روضات الجنات، ص 370، ص 14 و 39.

161- مقدمه من لايحضره، ج 1 ص 21 و 27.

162- مقدمه من لايحضره، ج 1 ص 21 و 27.

163- مقدمه من لايحضره، ج 1 ص 21 و 27.

164- الكنى و الالقاب، ج 1، ص 217.

165- الكنى و الالقاب، ج 1، ص 217.

166- من لايحضره الفقيه، ج 1، ص 80 و 82.

167- من لايحضره الفقيه، ص 80 و 82.

168- من لايحضره الفقيه، ج 1، ص 80 و 82.

169- من لايحضره الفقيه، ج 1، ص 80 و 82.

170- مقدمه من لايحضر ص 80، ريحانة الادب ج 3، ص 437.

171- مفاتيح الجنان، ص 567.

172- بررسى و تحليلى از نهضت امام خمينى ص 621.

173- روزنامه اطلاعات يازدهم آبان 1367 شماره 18601 ص 2.

174- فوائد الرضويه، ص 229.

175- الذريعه الى تصانيف الشيعه، ج 3 ص 482، چاپ اسماعيليان.

176- الذريعه الى تصانيف الشيعه، ج 4، ص 499.

177- فوائد الرضويه، ص 299.

178- فوائد الرضيه، ص 299، الذريعه، ج 3، ص 483.

179- رجوع شود، فرهنگ عميد، تاريخ و جغرافيا، ص 367، فرهنگ معين، اعلام، ص 1615.

180- هديه الاحباب، ص 42، الكنى و الالقاب، ج 1، ص 141، طبقات اعلام الشيعه، ج 2، ص 60.

181- الكنى و الالقاب، ج 1، ص 141، فرهنگ معين، اعلام، ص 2154.

182- تاريخ اردستان، ج 3، ص 599.

183- تاريخ اردستان، ج 2، ص 231.

184- شرح زندگى حكيم جلوه را، در ج 2 كتاب: داستانهاى كودكى بزرگان تاريخ، اثر ديگر مؤ لف مطالعه كنيد.

185- روزنامه كيهان، 11/3/1373، ص 20.

186- مجله كيهان، انديشه، شماره 54، خرداد و تيرماه 1373، ص 8.

187- مجله كيهان انديشه، شماره 54، خرداد و تيرماه 1373، ص 18، لغتنامه دهخدا، ج 48، ص ‍ 879.

188- الذريعه، ج 20، ص 251.

189- الكنى و الالقاب، ج 1، ص 142، هدية الاحباب، ص 40.

190- الذريعه الى تصانيف الشيعه، ج 14، ص 204.

191- مقدمه شفأ الصدور، ج 1 ص 12 - 11، طبقات اعلام الشيعه، ج 1، ص 55.

192- مقدمه شفأ الصدور، ج 1 ص 12 - 11، طبقات اعلام الشيعه، ج 1، ص 55.

193- لغتنامه دهخدا، ج 33، ص 97.

194- تاريخ فلاسفه اسلام، ص 237.

195- لغتنامه دهخدا، ج 33، ص 97.

196- لغتنامه دهخدا، ج 33، ص 97.

197- لغتنامه دهخدا، ج 33، ص 97.

198- الذريعه الى تصانيف الشيعه، ج 6، ص 285.

199- لغتنامه دهخدا، ج 33، ص 97، مدينه الادب، ج 1، ص 733.

200- جزوه دفتر مطالعات و برنامه ريزى شهردارى منطقه 20 هران، مرداد 1372، روزنامه اطلاعات 27 مرداد 1372، ص 6، رجوع كنيد به كتاب: داستانهاى كودكى بزرگان تاريخ، ج 1، تأليف ديگر اين نويسنده.

201- روزنامه اطلاعات، 6 شهريور 1372، شماره 19991، ص 3، و روزنامه كيهان، 7 شهريور 1372، شماره 14751، ص 16.

202- طبقات اعلام الشيعه، ج 2، ص 29.

203- فرهنگ فارسى دكتر معين، ص 1296، فرهنگ زرين، ص 429.

204- فرهنگ فارسى دكتر معين، اعلام، ص 1296.

205- طبقات اعلام الشيعه، قسم چهارم، ج اول، ص 1370.

206- مجله نور علم، شماره 9، فروردين ماه 1364، ص 129، ميرزا ابوالحسن جلوه حكيم فروتن، ص ‍ 89، مجله پيام انقلاب، شماره 162، سوم خرداد ماه 1365.

207- مجله نور علم، شماره 9، فروردين ماه 1364، ص 130.

208- مجله نور علم، شماره 9، فروردين ماه 1364، ص 130.

209- صحيفه نور، ج 18، ص 267، تاريخ 7/2/1363.

210- يادنامه شهيد شاه آبادى، ص 8، مجله نور علم، شماره 9، فروردين ماه 1364، ص 130.

211- طبقات اعلام الشيعه، قسم چهارم، ج 1، ص 1370.

212- ريحانة الادب، ج 3، ص 167.

213- طبقات اعلام الشيعه، ج 1، ص 1370، ص 1370، مجله نور علم، شماره 9، فروردين ماه 1364، ص 134.

214- فرهنگ معين، اعلام، ص 1523 - 1522.

215- صحيفه نور، ج 18، ص 181.

216- صحيفه نور، ج 13، ص 216.

217- مجله نور علم، شماره 3 فروردين 1363، ص 35 - 26.

218- فرهنگ معين، اعلام، ص 1522.

219- اختران تابناك، ج 1، ص 3.

220- نهج البلاغه فيض، حكمت 139، ص 115.

221- رجوع كنيد، به ج 7 پدر مادر، ص 192 - 184، نوشته على مشتاق عسكرى فرزند ايشان.

222- مجله نور علم، شماره 51 - 50، سال 1372، ص 76.

223- مقدمه ترجمه نفس المهموم، ص 2.

224- برگرفته از مجله نور علم، يادنامه بيستمين سال درگذشت علامه شعرانى، شماره 51 - 50، فروردين - تيرماه 1372، ص 102 - 75، از جزوه «چهره درخشان» نوشته: دكتر قوامى، از شاگردان مرحوم علامه شعرانى.

225- مجله نور علم، شماره 44 - 43، سال 1371، ص 87.

226- حماسه فتوا، ويژه نامه جمهورى اسلامى بمناسبت يكصدومين سالگرد رحلت ميرزاى شيرازى، ص 40.

227- طبقات اعلام الشيعه، قسم سوم، ج 1، ص 1242.

228- طبقات اعلام الشيعه، قسم چهارم، ج 1، ص 1536.

229- الذريعه الى تصانيف الشيعه، ج 4، ص 42.

230- الذريعه الى تصانيف الشيعه، ج 24، ص 23.

231- جامع الرواه، ج 1، ص 158 و 574 و ج 2، ص 213.

232- كامل الزيارات، ص 321، بحار الانوار، ج 99، ص 268.

فهرست مطالب

[مقدمه را حتما بخوانيد 2](#_Toc367540687)

[يادداشت بر چاپ دوم 4](#_Toc367540688)

[فصل اول: تاريخچه زندگى، وفات حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام 5](#_Toc367540689)

[على بن حسن 5](#_Toc367540690)

[حسن بن زيد 6](#_Toc367540691)

[زيد بن حسن 6](#_Toc367540692)

[تاريخ ولادت و وفات حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام 7](#_Toc367540693)

[همسر و فرزندان حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام 8](#_Toc367540694)

[امامان هم عصر حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام 8](#_Toc367540695)

[كتاب صاحب بن عباد 9](#_Toc367540696)

[شرح حال حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام 10](#_Toc367540697)

[فصل دوم: علت عظمت، و شخصيت حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام 14](#_Toc367540698)

[1 - ذريه اهل بيت پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ 14](#_Toc367540699)

[2 - خلوص و صداقت 14](#_Toc367540700)

[3 - روايت، احاديث و اخبار 15](#_Toc367540701)

[4 - پناهگاه محرومان 16](#_Toc367540702)

[5 - وكالت و نمايندگى امام هادى عليه‌السلام 16](#_Toc367540703)

[6 - مبارزه با ظلم و ستم 17](#_Toc367540704)

[7 - كرامت و حاجت دادن 18](#_Toc367540705)

[8 - حديث عرض دين 19](#_Toc367540706)

[فصل سوم: ايمان و مقام علمى او، از نظر امامان و علمأ اسلام 24](#_Toc367540707)

[1 - روايت «ابو حماد رازى» 24](#_Toc367540708)

[2 - اگر عبدالعظيم عليه‌السلام نبود! 24](#_Toc367540709)

[3 - تو، از ياران واقعى ما هستى! 25](#_Toc367540710)

[علت محبوبيت نزد امامان 26](#_Toc367540711)

[عبدالعظيم عليه‌السلام از ديدگاه علمأ اسلام 26](#_Toc367540712)

[تأليف و كتابهاى آن حضرت 28](#_Toc367540713)

[1 - خطب أميرالمؤ منين عليه‌السلام 29](#_Toc367540714)

[2 - كتاب «يوم و ليله» 30](#_Toc367540715)

[فصل چهارم: چرا از مدينه، به «شهر رى» هجرت كرد؟ 32](#_Toc367540716)

[1 - دستگيرى امام جواد عليه‌السلام 32](#_Toc367540717)

[2 - تبعيد امام هادى عليه‌السلام 33](#_Toc367540718)

[3 - آواره شدن سادات حسنى عليه‌السلام 33](#_Toc367540719)

[4 - كشتار بزرگان شيعه! 34](#_Toc367540720)

[5 - تخريب قبر امام حسين عليه‌السلام 35](#_Toc367540721)

[6 - ايجاد فشارهاى اقتصادى 35](#_Toc367540722)

[بنابراين، علت هجرت 36](#_Toc367540723)

[چرا هجرت به «شهر رى»؟ 36](#_Toc367540724)

[فصل پنجم: عبدالعظيم حسنى عليه‌السلام و احاديث امام رضا عليه‌السلام 39](#_Toc367540725)

[پيام امام رضا عليه‌السلام 39](#_Toc367540726)

[سخن بر اساس فهم مردم 41](#_Toc367540727)

[عمل معيار پاداش است 41](#_Toc367540728)

[سپاس مخلوق و تشكر از خالق 42](#_Toc367540729)

[كيفر زنان خطاكار! 42](#_Toc367540730)

[نامه امام رضا عليه‌السلام به مأمون 46](#_Toc367540731)

[در شب جمعه 47](#_Toc367540732)

[نشانه هاى شخص مؤ من 48](#_Toc367540733)

[فصل ششم: احاديث عبدالعظيم حسنى از امام جواد عليه‌السلام 49](#_Toc367540734)

[سنت واجب و مستحب 49](#_Toc367540735)

[شيعه در عصر غيبت 49](#_Toc367540736)

[گناهان كبيره 50](#_Toc367540737)

[زيارت امام رضا عليه‌السلام 53](#_Toc367540738)

[موعظه هاى حكيمانه على عليه‌السلام 54](#_Toc367540739)

[انتظار ظهور مهدى (عج) 57](#_Toc367540740)

[«ذوكفل» كيست؟ 58](#_Toc367540741)

[فصل هفتم: روايات عبدالعظيم عليه‌السلام، از امام هادى عليه‌السلام 59](#_Toc367540742)

[چرا ابراهيم، خليل ناميده شد؟ 59](#_Toc367540743)

[اوقات نامناسب زناشوئى 59](#_Toc367540744)

[مردم قم و آبه 60](#_Toc367540745)

[سخنان موسى عليه‌السلام با خدا 60](#_Toc367540746)

[فصل هشتم: فضيلت و فلسفه زيارت عبدالعظيم حسنى عليه‌السلام 64](#_Toc367540747)

[1 - من زار قبره، وجبت له الجنة. (99) 64](#_Toc367540748)

[الف: اعتبار سند حديث 65](#_Toc367540749)

[ب: دلالت و مفهوم حديث 66](#_Toc367540750)

[1 - موضوع مبارزه و هجرت 66](#_Toc367540751)

[2 - اطاعت و ولايت اهل بيت عليه‌السلام 66](#_Toc367540752)

[3 - بيان عظمت و تقويت عقيده 67](#_Toc367540753)

[4 - شرائط خاص زمان و مكان 68](#_Toc367540754)

[5 - تشكيل پايگاه و مركز تبليغ 68](#_Toc367540755)

[فصل نهم: آداب زيارت حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام 72](#_Toc367540756)

[الف: آداب ظاهرى زيارت 72](#_Toc367540757)

[ب: آداب اخلاقى زيارت 74](#_Toc367540758)

[درباره زيارت حضرت عبدالعظيم عليه‌السلام 76](#_Toc367540759)

[فصل دهم: بركت و كرامت، براى اداى حاجت 79](#_Toc367540760)

[1 - شفاى هادى خان 80](#_Toc367540761)

[2 - گمشده پيدا مى شود! 82](#_Toc367540762)

[فصل يازدهم: امامزاده ها و مزارهاى معروف «شهر رى» 84](#_Toc367540763)

[1 - امامزاده حمزه 85](#_Toc367540764)

[2 و 3 - امامزاده طاهر، و مطهر 87](#_Toc367540765)

[4 - امامزاده ابوعبدالله، حسين بن عبدالله 91](#_Toc367540766)

[داستان شهادت عبدالله 92](#_Toc367540767)

[محمد بن عبدالله، و فرزند او عباس 92](#_Toc367540768)

[فصل دوازدهم: مقابر علمأ و مزارهاى معروف «شهر رى» 95](#_Toc367540769)

[1 - ابوالفتوح رازى 95](#_Toc367540770)

[2 - ابن بابويه 96](#_Toc367540771)

[كتابهاى شيخ صدوق 98](#_Toc367540772)

[تبرك و توسل 98](#_Toc367540773)

[3 و 4 - طييب و حاج اسماعيل رضائى 99](#_Toc367540774)

[تذكر لازم 101](#_Toc367540775)

[5 - حاج مولا على كنى 102](#_Toc367540776)

[6 - ميرزا ابوالقاسم كلانتر 104](#_Toc367540777)

[7 - ميرزا ابوالحسن جلوه 105](#_Toc367540778)

[8 - حاج مولا محمد آملى 109](#_Toc367540779)

[9 - ميرزا ابوالفضل كلانتر 111](#_Toc367540780)

[10 - ميرزا محمد طاهر تنكابنى 112](#_Toc367540781)

[11 - محمد محيط طباطبائى 115](#_Toc367540782)

[12 - محمد حسين تنكابنى 118](#_Toc367540783)

[13 - جواد فاضل 119](#_Toc367540784)

[14 - شيخ محمد على شاه آبادى 121](#_Toc367540785)

[15 - سيد ابوالقاسم كاشانى 124](#_Toc367540786)

[16 - شيخ ذبيح الله محلاتى 126](#_Toc367540787)

[17 - آيت الله شعرانى 130](#_Toc367540788)

[18 - شيخ عبدالنبى مجتهد نورى 133](#_Toc367540789)

[19 - مدرس تهرانى 134](#_Toc367540790)

[20 - ميرزا مسيح طالقانى 135](#_Toc367540791)

[21 - ميرزا احمد آشتيانى 135](#_Toc367540792)

[ثواب زيارت 137](#_Toc367540793)

[پی نوشت ها : 140](#_Toc367540794)

[فهرست مطالب 150](#_Toc367540795)